

HIS MAJESTY'S ADMINISTRATION (BABI BHAI)

کتابخانه  
لجنه ملی اماکن متبرکہ

آغا میرزا میرزا علی اکبر  
۱۳۱۱

|  |
|--|
| ورود بدفتر لجنه ملی اماکن متبرکہ ایران |
| شماره ۸۷                               |
| تاریخ ۷ ربیع الثانی ۱۳۱۱               |
| مطابق ۱۳۱۱                             |

Afnan Library Trust

This book is part of the original  
Lalyuzi Bequest

Accession Number:

بسیار خوب واقع شد در این تاریخ از اجابت لایمور احمد علی  
به بجز آن در روز غدیر زاریت معلوم شد وضع خیر واقع  
فرمودند چون فایده با آنرا همس در میان  
دیگر در روز زاریت که امیر اعظم در وقت است  
لازم میاید بعضی از احوالات در حساب آنرا  
از نظر طریقه مخصوص دانستیم در شرح ما به نوشته شود  
انشاء الله تعالی

صوفی ۷۴ - کتاب در حدیث (در حدیث)

صوفی ۷۵ - آفریننده و زبان

عزیزان در حدیث

۷۶ - صوفی تمام در حدیث و دیگران و نحو. خیر تمام بهما

در حدیث من قانف در حدیث، بهما و صوفی

۷۷ - عمده در حدیث و در حدیث (طبیعی)

۷۸ - عفت در حدیث

۸۰ - عرفان جامع در حدیث. سید جعفران صاحب در حدیث (در حدیث)

۸۱ - محمد علی میرزا در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث

۸۲ - محمد علی میرزا در حدیث که به حدیث است که حدیث در حدیث و حدیث

سهروردی در حدیث و حدیث در حدیث که حدیث در حدیث و حدیث

در حدیث

۸۳ - حدیث محمد علی میرزا در حدیث در حدیث - حدیث در حدیث و حدیث

۸۵ - سید رفیع در حدیث و حدیث در حدیث (در حدیث) - حدیث در حدیث و حدیث

در حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث

۸۶ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث برای حدیث در حدیث و حدیث

حدیث در حدیث و حدیث در حدیث که حدیث در حدیث و حدیث

۸۷ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث - حدیث در حدیث و حدیث

۸۸-۸۹ - آفریننده در حدیث و حدیث در حدیث - حدیث در حدیث و حدیث

۹۱ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث

۹۰ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث در حدیث

۹۸ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث

۹۹ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث در حدیث

۱۰۰ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث

۱۰۱ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث

۱۱ - حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث در حدیث و حدیث

فہرست

مبلغتی کہ باذربا بجان آمدہ اند

از صفحہ ۱۲۱ الی ۱۳۱

نقوس مہمہ کہ دراذربا بجان در یوم ظہور صیغوت کسرتہ اند

از صفحہ ۱۲۱ الی ۱۲۹

شہدائیکہ دراذربا بجان در ایام اللہ بمقام شہادت فائز شدہ اند

۱۲۹ الی ۱۳۶

حوادث و انقلا یا بیکہ با سلم امر دراذربا بجان شدہ

از صفحہ ۱۳۶ الی ۱۴۱

فہرست زہرا افغان  
 صفحہ ۱۲۹ - نقوس مہمہ  
 صفحہ ۱۲۱ - شہدائیکہ  
 صفحہ ۱۲۱ - حوادث و انقلا یا بیکہ  
 صفحہ ۱۲۱ - مبلغتی کہ باذربا بجان آمدہ اند  
 صفحہ ۱۲۱ - نقوس مہمہ کہ دراذربا بجان در یوم ظہور صیغوت کسرتہ اند  
 صفحہ ۱۲۱ - شہدائیکہ دراذربا بجان در ایام اللہ بمقام شہادت فائز شدہ اند  
 صفحہ ۱۲۱ - حوادث و انقلا یا بیکہ با سلم امر دراذربا بجان شدہ

فہرست  
 صفحہ ۱۲۹ - نقوس مہمہ کہ دراذربا بجان در یوم ظہور صیغوت کسرتہ اند  
 صفحہ ۱۲۱ - شہدائیکہ دراذربا بجان در ایام اللہ بمقام شہادت فائز شدہ اند  
 صفحہ ۱۲۱ - حوادث و انقلا یا بیکہ با سلم امر دراذربا بجان شدہ  
 صفحہ ۱۲۱ - مبلغتی کہ باذربا بجان آمدہ اند  
 صفحہ ۱۲۱ - نقوس مہمہ کہ دراذربا بجان در یوم ظہور صیغوت کسرتہ اند  
 صفحہ ۱۲۱ - شہدائیکہ دراذربا بجان در ایام اللہ بمقام شہادت فائز شدہ اند  
 صفحہ ۱۲۱ - حوادث و انقلا یا بیکہ با سلم امر دراذربا بجان شدہ

مصلحتی که در تبریز آمده اند

حضرت میرزا زوی چند مرتبه از طرف حاج بابا که نامور شده آمده بر تبریز سید بر سید و معان و مرغه و چشما  
 و غیره از طرف حاجان مرحوم سپهرین خان فشار افه رند و دیگر تبه جناب قاضی میرزا آقاسی  
 بر تبریز هم رفته جناب میرزا مجید حکیم مرحوم دوم آنرا از تبریز تبع شده که در آنجا به بعضی ملاقات اصدقا  
 در مرتبه رفته به سفرین معان تاریخ هزار سید میرزا محمد علی بیگلری و میرزا محمد علی  
 هم در آن تاریخ و بعد از ایشان میرزا آقاسی که مرتبه حامل کتاب صورت و کتاب بی بی که اولش کرده بعد  
 و تاریخ سید علی است بمیرزا آقاسی جناب میرزا عبدالرحمن خان پدر زن میرزا آقاسی سید آمده است  
 در آن تاریخ که میرزا سید آقا میرزا آقاسی و سید در تبریز و امیر میرزا عبدالرحمن خان بیگلری و امیر زاور خان  
 سید در آن تاریخ با میرزا محمد علی که تقیم تبریز به تبریز و مشول تبریز بودند و جناب میرزا عبدالرحمن خان کفیل  
 مخالف ایشان بودند در تاریخ سید و چهار که آنست بیان است جناب میرزا ابوالفضل کفیل که آنست  
 شده در نتیجه شهرت در ابلاغه منزلت فرست کرده بعد از آنست که میرزا آقاسی و آقا میرزا باغچه  
 از آنکه بر تبریز آمده به منزل حضرت معتمد میرزا آقاسی خودشان سمور که هر دو در تبریز بوده و چنانچه  
 نموده و وقت آنکه میرزا زاور خان میرزا ابوالفضل مرحوم حاج میرزا آقاسی بر تبریز آمده بودند  
 در آن وقت که میرزا زاور خان سید میرزا آقاسی در تبریز بود با آنکه میرزا آقاسی بر تبریز آمده بودند  
 او این سفر بود همان جا که سید میرزا زاور خان میرزا آقاسی و امیر زاور خان و امیر زاور خان  
 مشرف شده بعد از جناب میرزا ابوالفضل در ایام میرزا آقاسی که تاریخ با سمور که با او  
 که با ذریعگان از طرف بیاید در نظر نیست که جناب میرزا آقاسی این چند مرتبه در تاریخ

عزیز و شش بهر که آمده در اسکو شکیلا امر و صحبت اصحاب را مدح فرمودند هر یک را بجنود ما بقیتم  
عزیز اسم و الا عظم عرض نموده بهر اعتبار نمودند در جواب در یک صحیفه با بنفاز ایشان و با مبارک گوئی وافر دادند  
عدایت است در از انجا به تبریز تشرف بردند بعد از چندین بهر اراضی فرستادند و از هر جهت به تبریز نمودند در آن وقت  
که الواح اسکو بهر جهت که به تبریز رسید و یک اظہار محض تهنیت و محض تهنیت الواح مبارک به تبریز فرستادند  
صورت صلوة نماز نازل شده در سه وقت صورت او را هم آوردیم تا این تاریخ صلوة فقط فرود  
نیج رتبه ذکر او ابر بود از تاریخ چندین روز تا تاریخ چند وقت پیش اگر افاضه شده  
در عشق ایلی هم صورت سابق عزیز است اتفاق افتاد بعد بیستم شب فایده اجازت از ملک مبارک داشتیم  
بازدها پس از تبریز فایده به تبریز آمده قبل از حقیر که به راه حرم قمر خواجگان از حضرت عبدالبها دار افاضه  
اجازت خواست و خواستش آنست که از ایلیان بیاید حضرت از انصاف از باره سفرش فرمودند و این  
سفر خطه که در جهت کج دارد تبرک می نمودند چون و چنان که در کتاب خود فرموده تبسم کار مبارک  
حقیر بنوعی تغییر نمودم تا آنکه دارد تبریز ششم ایلی را از اردبیل بر سر دارد کرده پسند آید به تبریز  
بودیم بیکم زنته بعیدیم به طهران حرکت دادند در این تاریخ جناب امیر زاده کاشانی شهید از تبریز حرکت  
نموده بودند در نقاط اردبیلان کسی که کوشش نماید که از این راه از تبریز حرکت و میرزا اصیل خوان  
بعد جناب میرزا اصیل علی کور با جناب امیر زاده کاشانی در تاریخ بیست و یکم تشرف آوردند در جهت  
بهر ایلی آمدند جناب میرزا اصیل علی کور تشرف کردند یک دفعه امیر زاده کاشانی را به اصفهان فرستادند

با نیت سکا که نوبت  
دختر از ملک مبارک  
حسن امور حقیر  
امر صبر است او را بقیتم  
که بهر اعتبار که تا کمال علم  
مبلغ نوبت به کبریا  
کاشانی علی کور کاشانی علی کور  
کاشانی علی کور کاشانی علی کور  
مردم شد و در حضور  
مدینه حقیر سنه ۱۲۸۰  
خواهر شاد المومنین  
و در خواهر شاد المومنین  
که علی برادر بزرگوار  
حقیر شاد کاشانی علی کور  
افزودن کاشانی علی کور  
الکاشانی علی کور کاشانی علی کور  
سید عقد علم  
میرزا اعانت  
از او و کاشانی علی کور

در تاریخ ۲۵ جانب میرزا احمد علی صهنه ایبره جانب کایه اصرارها نه تشریف آوردند تقریباً

انفکته اهتگ و تبریز و اطراف آن بودند اقتضای بعد با جانب لایزال محمود زرافغانه بر آتش صحنه آوردند و تاریخ

۲۵ جانب میرزا احمد علی از تبریز بمیلد حرکت فرمودند ابتدا در اوق سببات رسیده اوراق را بریز

که نوک پرستارینا بعد بسم او و بسم این چنین هم رسیده بعد میرزا احمد علی بعد از خواندن شروع به بیست

نمود بنده فوراً به میلد ز شتم جانب میرزا احمد علی برکت اجاب را جمع نمود از پس آن عبودیتها

چهار ساد که کل را الا کمر داد همه متبه وثایت شدند در این فتره میرزا احمد علی متبه وثایت

شد و یکسره قبر از این تاریخ که سه باشد تا هجرت برود بر سر بر آورده بعد بر سر آنده از سید

میرزا احمد علی خونی را بر دستیه مراغه اقتضای بنده از این سفر و صحرای میرزا احمد علی با کلاه نمره

در شتم مایه نمودم همراه باشند چه که در ارض مقصود اید شرفیایه الهیایه خندرا مانده در

شد حرکات به او بانه و بی مغز او را دیده بهیم در قلب جاگیر شده بعد که مسافر اخبار از

و بروز نقص میفرمایند اگر بروز کند اولاً لایحه عرض میسازد و حجت بر سر بر مشهور بکنند

بار سه در جلخ میرزا احمد علی را مسوم نموده بعد که اطمینان نیست لایحه بظهور آنکه لایحه

میرزا احمد علی رفی یافت مسکر بود به مسکر رفت مشغول شد بعد از خندرا کاغذهای شگایه او را

کچمن از ترس اعینار از خانه غم تو انم بیرون بیایم و به حضور مبارک حضرت عبدالعزیز را در احوال

الغذا خودش ملاحظه عرض نموده که منی دست ندارم به تبلیغ بر دم در جواب لوح مختصری که لایحه از احمد

مرفه خدمت کرده که تاریخ خانه برایش عبرت می شود لهذا هر نفس و هر باین بدید که این بی غیرت لایحه

سفر کننده از حقوق خوب بداد خدمت خندرا احوالاتی که در خصوص حرکت او شواهد نمود که هر وقت که تبریز برقرار

صحنه

دقت ادراک برشته بیاوند جناب علی محمد الخلیج که جوان رشید و تمام اجبار الخیر را این ن تبلیغ نموده اند بهر هر که سیر با جرم حقان

که از اصابی ثابت در آنج معان بودند همرا و لاغ برشته در شدت سرمای زمستان چنان منزل راه را طرغم بر فوی فته

سیر از اجبیر را بر کوه بر تیریز آوردند و درستان تیریز از غیر الضمیر ادالکاه نموده اند که در غیر ضمایین سه نفر خواسته زمره

از نقص کنیده عبدالله خان شد کرده سیر از اجبیر از اول شدت درجه جیون بود از ترس اصابی فوی که در منزل نقص زده

ترسیده بودند اعیان را عنون نموده که من از ترس این غم تو انم از خانه بیرون بیایم و این فقره هم تاریخ ۲۵ بود

بعد از ورود منزلش حجره بنده بود که پیش گفت ما بعضی شب در در خانه را اجاب مهاد با این معاشه بود و ما که شربت

در حجره پیش بنده فرخا بید و آن وقت بنده خانه را از آنکه بنا کرده بودیم شب در کار آمدن در حجره فرخا بیدم و ضحیة از

حالی در حجره بودم که وقت صبح بلند شد نماز فرخا در شربت حوصله اینکه یک سنجایه بخواند شربت بنده آمدند و بنده

سناحت خواند و در این نسخه کوی فته را اجاب بر علی صفر کوی علیه بهار اله که از اشخاصی که در آنجا در آن

برای صفر فرشته بد شربت تدوت نموده رطب و خشک جهان احاطه نمود در وقت تمام کردیم این ن قتل آورد

ابو و دفتر بنده در آخر برات بنده گفت این فقره راجع بمانیت بجای رایت و حرم میدانم صبح از روز در خانه کبر

چند خبر از زین مجلس عمر که در آنجا بودند بجز این فته تدوت شدند و آن سید مردم را عیب گرفت بیدار کردیم



آمده خوب بخورند از صبح تا شام سه روز تمام فاصله کشید اجیر از چگونگی اطلاع نداریم بعد از سه روز جناب  
 حقیر را خوبه و چگونگی را بیان فرمودند که میرزا اجیر تمام اجباب را بر نقض خوانده و کلام با حقیر نفس  
 کرده در بر هم جدا سپرده است که این خطاب را از چهار نفر مستورا نمایند ندانند که جناب سید سلطنت  
 یک آید و سید شهید یک آید سید محمد تقی که از یک صید است که ما میرزا محمد علی سه روز که خدمت کرده صحبت  
 بکنیم ارض شهرت است از وقت چگونگی دست میرزا اجیر را اطلاع داده که این طوطی هم اجباب را معلوم خواهد  
 و خدمت مجلس داشته اند خدمت جناب سید محمد شهید را به عجز جنابان اجیرت دعوت نموده تا در کفر قرار دهند این جناب  
 این اجیر را بر خانه ببرد بنده و میرزا محمد علی سخن یک اجباب را گرفته به منزل ایشان ببریم تمام کلام را این خط  
 میرزا اجیر هم نوشته جناب میرزا محمد علی اجیرت از اینکه آمدند ایشان سپردم که نگذارید از جبهه بیرون بیایند  
 بجز از دست ایشان خدمت شده اند تا بر آن میرفت و کلمه هنوز پرده در پشت راه مانده اجباب بتمام اجیر  
 از فضل و عنایت و دستگیری و علم محطه حضرت عبدالبهادر صحنی موقع این اجیر را امر و احترام فرمود جناب اجیر  
 مردم تب و از مشغول ارض شهرت میرزا اجیر بدیخت بودند و مصداق آن است ملک مبارک که خطاب با صاحب  
 تبریز سفیر ایند ثوی با الحی ان الناسی نعو فی لئاء و عندک علم کل شیء فی کتابک  
 اسکاک بابا باک المنشرة فی دینارک بان تحفظ احبائک من شر الذین نقضوا عهدک  
 و ميثاک با بر در این تاریخ جناب آخوند مددی از مراغه هم در تبریز بودند و هنوز پرده  
 برده نشد بود در خانه جناب میرزا ذوالکرم تیب که جناب آقا که خانه داشته از علوم اجاب و حدیث و کلام  
 و مجلس مشورته در این مجلس از میرزا اجیر هم وعده گرفته بودند نوشته بود تا ما میرزا ذوالکرم  
 عنوان صحبت نموده با پرده با یک مرتبه شهرت اجیرت ادرا حضور اجیر مردم بنمایند فرمودند بعضی کتابت

ما باید به حضرت عیسیٰ اعظم توجه کنیم حال مفسر عقیده بر این است اینج توجه توجه سیکارت زعباد  
 با سیکارت عبادت در کتاب اقدس و کتاب محمد و در توجه اختلاف نداریم و در این عرفان هر کس هر چه با  
 هست معصوم توجه در اجتماع نفوس به کلمه جامع است با بافتلاف نیاید عرقه در هر کس هر چه  
 هر کس باشد با خداست معصوم و در امر الهی با بافتلاف و اتفاق فریضه کنند یک مرتبه که سیر از جلیل بنا کرد  
 معصوم کردن و مظهر که در موضوع خارج است اول عنوان صحبتش این شد که لایق چه کرده که در امر الهی  
 گفته و اصبر علیها عکس در راه کرده اند تمام صحبت در راه که چه احترام او را نکنند تا باشد  
 قدر گرفت باز شد با چه جان الهی فراموشی است به چه جبر و جبر در دلال بقدر و در غیر از جبر  
 بستم دعه گرفته بود از صلیب از جناب امیر و نخواستند عدولت مراغه و جبر محمد علی که امیر از  
 جناب امیر امیر ای که جبر در کتاب اقدس را خوانده معصوم کرده از جناب نخواستند عدولت الهی تصدیق خوا  
 که نخواستند عالمی غیر از این معصوم امیر نخواستند و نخواستند این نخواستند دلالی تا که امیر با لایق معصوم  
 و معصوم این نخواستند در این وقت میرزا جلیل به عدولت از نخواستند گفت تو هم شرف که تو هم شرف  
 معصوم مرتبه امیر حرف را اعاده کرده به عدولت الهی در از کرده با جبر و تنه نخواستند در این وقت  
 مرحوم جبر محمد علی نخواستند طرف شد که علم چه حق دار بود این نخواستند اما نخواستند و تنه نخواستند حضرت  
 این امیر از این تصدیق نخواستند این خطا نخواستند و نخواستند و نخواستند حضرت ان نخواستند  
 خواسته صبح میرزا جلیل یک مرتبه رفت این نخواستند به چه جبر جبر محمد علی نخواستند حضرت نخواستند  
 گفته شده به سینه در جهت فرعون و جبر امیر امیر چند مانده به ارادید و فرعون نخواستند به

واحداً حضرت را که در این کرده بر طبقه بسیار افته و در جاذبه های سرشته را که کوه را که در خانه حضرت  
 در آن خانه که صدر المهر علیه کرده اند مرا حبت نمف بطرف با کوه و عشق آباد و طهران افته که در غم  
 دغه دیگر همه حضرت با میرزا که در خانه مرا حبت نمودند و جناب این ابهر مرحوم با کوه انجذالی  
 و شتایا دستند که در جمع آوری نفوس و ترتیب و تنظیم قوه بحیر داشته در این فقره مجال تشکیک دادند  
 و حضرت در خانه را ایشان در تبریز بیس نمودند و صورت ان تشکیک است نایب تاریخ از ان تشکیک است  
 معین شود که یا ۵۵ یا ۵۶ تمام اطراف از ریایمان نقاط امر را که در ان نمف مرا حبت  
 فرمودند و اما بعد که اله مرا حبت یک نفر اخوند و اعظم نظر علیقه قد ریس بلندی داشته در تاریخ ۵۵  
 جناب میرزا جبرئیل و جبرئیل زاجید این را اخوند را تبلیغ فرمایند بعد از ان ایمان و ایقان به مشهور  
 هر کوی حضرت سرک است حضرت عطا کرده نماز جماعت خواند ام حال یک تکلیف عمره که در نماز  
 در ذمه است خردا در حضرت حضرت کبریا مرا مقصر نشمارید که فدای و اعطای ما بود در عفت  
 ما را که راه نمود مرا حبت رفت با بهانه که صحبت نمف مباحثه کرده بدید و برهان میزین است  
 کردند که قائم ظهور نمف در این دین حق است و من غیر کونیم شما هم بهانه بشید بلکه قصدم را  
 از کردن خودم است که شد در عفت استید در حضرت کبریا این را انگریزید که این را و اعطای ما  
 عفت نمف ما را در کمر گذشت وقت با این آن که این طرف ان طرف پایت منبر را بوسید با این راه  
 منبر و داع منبر را عفت و گفت با این مرا یم دیگور در آن تو خودم نشست حضرت از یکدیگر تحقیق بیکدیگر اند  
 آیا بایشد که این به نمازهای گذشته تا عبیر غیر ساند ما بر مرا حبت به مدد که از تنگ شده به تبریز راه

در این اجاب در هر مجلس بودند منزله برایش تدارک شده بود اجاب چنین صلح داشتند که خود را  
 مستهوا نبراه رفته با علمای تبریز فرموده کند و حرم نزدیکی بود بلکه منبر هجرت از تبیین گفته رفته  
 حرا و ده نمود تا اینکه محرم رسید و علمای تبریز قرار گذاشته در مسجد کوفه اول بار از این مشگلان است  
 کرده اند صبح با موعظه گذارفته هفت روز موعظه نمود ان طلعت لاله که در آن وقت و چشمش در احوال بود  
 مطالب اش به حرم که گویا آن روز بروز جمعیت از دایم شد و آنکه یک نفر مصلح حاضر می شد ایضا  
 و جمعیت حرم را در بیند به حرم توصیف فرمودند که اینهاست که در منبر علم کف و دیگران  
 حقیقت حاکم حرم موعظه ادراک شده اند و دیگر به حرف ادکوش غیبه دهند آمده سخن فریب حرم اینجا  
 حرم را جذب نموده با آخره آنچه مقصدش است در آخر فرمود گفت یک نفر چه آورده تقصیر  
 به دلالت حرم حرم کویه قیام از آنکه این عذر بخورند روز هشتم سه ذی القعدة فرست که دیگر حرم  
 در این سبب از ان اجاب شود آنقدر که سفر دیده بطرف قفقازیه بتلیغ حرکت داده شد  
 در روز دهم است ایراد با آنروز که تمام هر صبح می شده رفته به آنکه برنگو چار می رود که توابع  
 با کوبه خاک شیردان است مشغول تبلیغ فرمود جماعت بهم بدو ان خانه شکایت کردند اداسها  
 سه ذی القعدة حرم را توقیف نموده در سفر قزاق سواره همراه کردند ایشان سواره سه ذی القعدة  
 چهار صبح در راه پیر مرد با ان حمامه در این در جلوس تا با کوبه آورده به کشتن گفته است بایر  
 سر کون کردند سوار گشته در آنها را پیله می شوند بعد به تبریز آمده مدتی ماند یک افر حیره  
 بنده در این صبح سفر کعبه هلال حیره بنده حال آنکه یک نفر مدتی که نام از هر سه اب به کوفت  
 نیابت حرم بود گفت جماعت به آن دار و چنان ظاهر می گویند ما را که از کوفت حرم کردیم رفته مدتی

در بازار پیدا کرده و عدده که ختم شب به بنده منزل بیایند شب آسودگی آوردند با صاحبکند صحبت کردند  
تا شب آخر شد آفتاب طلوع نمود جای صبح مقرر نموده دادیم خوردند هر یک به منزل خود رفته  
مداکند را موم کردند و لایق کوفه بود با سیر به مکه بودند اقامت مراعت نموده در اسباب با محمد <sup>العلوی</sup>  
مردم که فقط در اسباب یک نفر بودند با این هم نفس شده و با عمر هیچ که ام و فخر دادند فایز را  
و زاع نمودند آنچه مدوا را به مراعت اقامت در مارنج ایه بر حمت الله و اصدک شدند  
بعد از جناب امین ابراهیم مهدی در حجر از ارض مقصود هجرت الکاهر مردم بر ثبوت بر عهد و میثاق جمال  
قدم عزت اسما الا عظم یا مر با که حضرت عبد البها اراد احاطه را بعبته العلیا با سرش سید صحن طاهر دراز  
سال بود به تبریز آمده در خانه جناب سید مهدی سید منزل نمودند و مهمان ایشان بودند فقط در تبریز  
مانند جای دیگر رفتند در وقت بودن او شهادت جناب سید مهدی واقع شد در ذکر شهادت  
سید مهدی ذکر شده ان شب در خانه سید مهدی نبودند مهمان امیر زاعا بنیدار بودند که شهادت  
واقع شد و در صورت از آمدن امین سید مهدی اثری مترتب نبود نفوس که ثابت شده بودند در دنیا  
جناب امین ابراهیم ثابت شده بودند و جمع بقدر آمده نفر ناقص شده به اطراف ریز اجلیل جمع شده  
از آنها هم که قیبه نشد مگر امیر زاعا علیه السلام که گمان که شخص متعین بود متعین تانزه بود ایشان بیدار شده  
پس با فرم آمد تجارت کتب او بر هم خورد علی و اولادش در مدت یکدیگر فوت کردند و شد با چاه  
باز میر حرکت کرد از اینجا خلافتش را با رض مقصود رسانید به حضور حضرت عبد البها شرف شد تا شب  
گشت و چهارم قبری که یکدیگر بعد از صعود جهل ساور که یک مرتبه هم مراف شده بود آمده در کوه کمال  
و از جمله بلیغین که به تبریز آمده بعد از در مارنج بجای آمده بنده ملاقات کرده جناب محمد <sup>علی</sup> شرف شده

©Afnan Library Trust, 2023

بلا والله سید محمد علی اکبر  
صاحب سید محمد علی اکبر  
صاحب سید محمد علی اکبر

حکایت میفرمودند که جناب سید علی اکبر آمده بودند غمگین این سید محمد علی صاحب بود دلجو قدح  
المخلصون بافتی را در آن روز در حمله شکست خوردند منزل کرده بودند چند نفر از <sup>نقص</sup> صاحب  
دین ایشان نموده از حجره خودمان ما محتاج بردن حضرت محف بودند به حال دادیم که عصر را به <sup>نشین</sup>  
و شب را در منزل ایشان میفرماییم تا اینکه اقامه داخل منزل ایشان شد صاحب خانه هم  
سیدی بودند از قرینه ملتفت شده که جناب سید علی اکبر برمانست هم بهانه استیم بیدان  
ایشان آمده ایم سید علی اکبر را بیرون صدا کرد گفت بیدار آن خانه را تحفه کنید بروید  
سید علی اکبر مرحوم آنچه را که در آن روز فرود آمدیم سید دست نکشید صدا بلند نموده بنای فضاچی  
گذاشت سید علی اکبر تا چار شد آمد گفت بیدار بودیم همه پاشه گفت که را بدوش انداخته بهاب منزل  
برشته بدون اینکه توانیم حمل بکنیم از دور بیرون آمده رسید از فضا حرکت نشد خود را بخانه <sup>راند</sup>  
وقت بیرون آمده سید علی اکبر فرمودند که آخر این سید است سرعت بیدار حرکت ما سید را <sup>درد</sup>  
دل گرفته تا صبح فریاد می کرد نزدیک صبح جان تسلیم کرد از اتفاق ما میر تقی که از علی <sup>سید</sup>  
بود در صحن آن سید مهلت بوده از فضا حرکت بیرون کردن بهاینها شب هر جا رفتند <sup>سخت</sup>  
الله کا مده الطبع پیدا کرد یکدتر با میر تقی در صحنه میدان طرف صحبت شدم خود میر تقی  
این کیفیت بر خطبات کرد که در خضم چنین چیز دیدیم ولی اینها محبت غرض این شخص <sup>سخت</sup>  
نیم سینه بود مدد بدیعت با بر صحنه جناب سید محمد علی اکبر در زمان آمده در صحنه با جناب سید محمد علی

در تاریخ سوره تنها خودشان آمده اطمینان یافته و در این سفر که واقعاً حضور ضار حقان و احوال رسیدند  
 نه اصحاب شنیده بود که همی از ایشان حجی الاسلام در این سفر افتد باقی با حساب حمایت نموده آدم سلیم النفس  
 بدون اطلاع اصحاب بر خانه حجی الاسلام رفتند هر کلمه می نویسید که من مطب فرمانه دارم و من خواهم اعذر باشد  
 محرمانه صدقاته نمایم به نکر که داده باشند و در این حجی الاسلام موعوم فراموش کردید بیاید و در بندار  
 نکر که در اندرون با طاق ظاهر کرده حجی الاسلام هر کلمه می نویسید که من خواهم از انطباق  
 باشد صحبت کنم اذن میفرمایید هر کلمه می نویسید که من خواهم از انطباق حجی الاسلام موعوم  
 میفرمایید که من میفرمایم اصحاب صدقات نمایم یا بیاید به منزل بیایند یا خبر بدهند من بر دم  
 مایه صدقه میفرمایید که چون بود در این سفر ساله افتد حضور با او شرف شده بود حضرت عبد البهار را در احوال  
 ترتیبه الفدا امر فرموده بودند به تری بر روند به طوب اوس بدهند و نماز جماعت قبول کنند و میفرمایند  
 موعظه کنند این شخص بسیار عالم بود اطمینان داد و بعد که من حضورم از حجب علم اوس بهم و علم  
 و عالم این شهرت کرد و در طوب ارشد تبریز پیش او درس خوانند و در کفایت با او که علم این  
 شخص دیگر بر کسب و خفیه افغان از او دارد کم کم از تردد اصحاب تمام علمان پیدا کردند که این شخص بسیار  
 چون مواضع به نماز و موعظه غیر از این راه تو فرزند داشتند در علم از هم عالمتر بود بد گونه هم نداشتند  
 در اهتدای کوی خانه اجاره کرده بودیم بعضی چیز که هم تردد داشتند و بعد از آن هم در آنها میگردند تقریباً  
 یک یک بنیم مانند خنده چهره بی عجزانه موافقت دادند مگر موافقت میکردند و در این تاریخ مایه از حضور  
 مایه زاری خندان و صدقانه آمدند از حجب بی عجزانه اثر بارگرفته بود بنده بعضی آثار را که از آیات  
 کتاب بین آنها که در این موعظه هم در شرف تمام مسجد دستور الله و خفیه نگار فرموده بودند و در این موعظه

بنویسد بفرستد به حجره حیدرآباد میآورد بیک روز دیدم نوکرش پاکتر بسم بنده آوردند باز کردم  
 دیدم نوشته است علفیه جوهر را بخوانید به بنیدید بجهت اربابا که بفرستید مدخله نموده دیدم فقط اهل آنقدر  
 و آنرا در حضور و طلب مغفرت نموده سببه بجهت اربابا که از اهل نمودم از جواب پاکت که سببه اخصی  
 رسید شب در وقت کز شب گذشته که نوکر که بخانه شان میرفتند از صد صحنه ای که فرستادم و سپردم  
 که در کس ای که بگویند باید بخشش را به بنیم خودشان آورده بگویند فدیله فرستادند خلاصه برده است خود  
 داده بود بعد ارباب صدقات فرجه میآورد و صدقات نشد بعد از یکدیگر تا خوش شد و دارا نشد  
 و داع نمودند هنوز نوشته است حاجت را بجهت میآوردده ام به پسرانش هر دانه گفته بودم گفته در پیش  
 برادر زاده است که او در این خانه داده بیک نمونه از فلان است شود که بنیانه ضعیف است  
 میآوردند و فقط عمامه که زنجار داده مانده اینم میرزا امیر اسپر که یک مدخله میآورد است  
 بخرج الحرفه المیت که میرشد برادر بزرگتر که این یک را در حق نوشته و بابت نموده  
 که پدر حق نموده داده بسیار مایل بودیم بلکه آن را در شیخ طبع نموده است و بدهند طلب  
 باین حیثی مخالف و ضد طلب باین معارضین دیده بودم حیدرآباد که مدعیان جوان که از تده میآورد  
 میرزا کریم خان که با این شیخ تا ضد بودند از کتب حیدرآباد میرزا تقی میرزا عیالیه را میخواند که از حیدر  
 هیچ بنمیر خواهر او را جدال نموده سیه باب جدال کرده بود کی هر وقت به منبر گفت آنوقت دزد جیبند  
 قدر فرسخ المیدان قد شرق هذا النور من طلعت هذا الآن مدخله میآورد میرزا امیر اسپر که از حیدر  
 سیم میرزا امیر اسپر بودند که تسلیم باجرال شدند و یک دختر با برادر داشت معمر شده بود صدقات شد با برادر

میرزا محمد تقی  
 حیدرآباد  
 تاریخ



هنگامیکه تدبیر نفوس پانزده نفر به خانه میرزا ابراهیم از اجبار اسکو بخت نشین که استیم بدست  
 اجبار اسکو و میداد در دیوان خانه از تقدیر سعادت و سقر ضامن عارض بودیم و این نهم عارض  
 بودند که اینها بهانه استند اظهار ما را تبلیغ فرستند اسکو سها در فرخست بیرون کردن خانه چهار نفر را  
 میزدند و شقه الاسلام پس میرزا شفیع که از جمله اعدای ریشخینه بود هر اوزن نو کوش را به جلوه  
 این ن انداخته داخل حکومت می شدند محض اینکه حاکم نترسد این ن میرزا ابراهیم را  
 مجله خط بخت نشین پانزده نفر همراه کرده بودیم از طرف ما به امیر نظام اراکس که حاکم بود  
 هر اوزن رفته هر نوشت در آن هنگام بخت نشین که در خانه حجه الاسلام یک طلبه را که میرزا  
 ابو الفضل نام داشت از اهل محقق بودند او را تبلیغ کردند بسیار شکر شد چندین جمله کتب امر صحتی بیان داد  
 القصص از آثار حضرت لفظه او را در خانه حجه الاسلام نوشت و لحن خوب داشت در صبح آیات جمال مبارک را به لحن  
 و مبنی تدوت و غرور حجه الاسلام تلفظ شده بود کلا از نوشت و این میرزا ابو الفضل جاب با غرور محققان را  
 که حال ایشان حسام اجبار محقق است او را تبلیغ نمود و این نسبت با خانواده حجه الاسلام داشتند و این  
 زنی که دختر مدح بود به برده یک اینها مایل با هم بهانه شده زنده در تدبیر بود با مضامین و تدبیر اسکو سها  
 بر کردند اینها هم به جمل میزدند که ما فرجه میم ، برده این ابراهیم جاب لایم زانوس جان حکیم برقر فرجه  
 با مبارک به برتر زانوس در تور بار چه عجز است لایم زانوس جاب تکمیل هر دو تجویز سینه به باث ن داده  
 تقریباً یک سال که تاریخ از ۵۵۰۰ در آن خانه بودند جاب حکیم این صحنه حال داشته که غرور بار  
 به اختیار جلب فرمودند و مانع بودند با دهن بودن ایشان بودند جاب و کینه منزل کنند آن اوقات جاب اسکو سها

این و چند روزی از حراغه آمده چند روزی در منزل ایشان مانند و در اواخر جاب با سیر زایف خان و جواد آتش دهن  
 آورده چند روزی مانده و آن هنگام تازه وقت آفتاب چیده آلاسکم با مر مبارک کعبه ایشان هم رفته صدقات نمودند  
 یک روز بنده با جباب حکیم بستر شویم که حکیم در مهر قبر با بردن سفره زایف خان از دلت ایردان همبر از مهر حق قبل  
 نموده اند از زبان ایشان را سیدنت حقیق فرج راه ادا سید ادم میرفت ایبا سیر میگردد ایشان جباب با سیر زایف خان را  
 تقریب فرمودند لهذا تذکره عبور به خاک ادرسه گرفته جباب با سیر علی اگر سگونه عازم از صحن اقدس بودند با  
 همراه نموده و به لایحه علی اگر سیر ادم از ارس گذار تا ایردان بیخ از راه است عواده کار بزرگ حال سیر دند از راه  
 حریزند با بنا سوار شوید مخارج من کمتر باشد سوار فایسون نباشید و مخارج را به جباب علی اگر سیر دهنیم  
 ایشان رفته در راه به جباب با سیر زایف خان تب عارض شده بعد در حالت تب یک کاغذ نوشته بودند  
 ضعیف با فرجه لب خوانیم ضعیف نموت بود اگر بعیرم قاتل من تو هست در ضمن قناعت کرده سوار عواده نموده در راه  
 در آورده ضمیمه مانند در ایردان به دلت زلفت ساینده حرکت جباب حکیم بستر فرار اتفاق افتاد تذکره کنیم  
 از راه ایردان دیبک ویر دشت عازم تر دینخ شده از ایردان جباب با سیر زایف خان را برشته سیر دند  
 جباب حکیم بستر در سیریز با اعیان و اشرف با اداره و لیهید رابطه پیدا نمود صحرای مرتبه و لیهید که مردم حرکت  
 ایشان را احضار نمودند و این عنوان اول فتوغراف آمده بعد حکیم بستر دشته ان وقت که لا ستمیر عبوش وصل  
 نموده یک نفر صدراعظم ایراد شده این فتوغراف را خواسته لب و مهر اداره هر اوزه به منزل ایشان تردد  
 کردند کم کم تا نرسیده بودند از مهر اداره حدود پیدا شده در غیاب از حکیم بستر بدو که در حرکت که مهر  
 در خانه شورا جذب نفقه قصدش اینجاییم و لیهید اداره از این شهر سیر دند کینه مردم ادیب الممالک فرما

که از نوده های قائم مقام مرحوم بودند در حکومت حسن خان امیر نظام کر او ک آمده بگنجد در تبریز بودند عیاش  
 بهانه بود و گفتش محبت و دلجو احرار از چگونگی اطمینان حاصل نموده همیشه جناب حکیم شیر آمده هر کس در جناب  
 در پیش و لیبود بدگفته کرده اند که احرار به حرکت شتازد این ارض صمدار نمایند قنبر از بردن امر شکر حقان حرکت کنند  
 بنده انوقت نمازه خانه اجاره کرده بودم و والده را از اسکو آورده تبریز نشین شد وقت غروب دیدم  
 جناب حکیم شیر آمده قدر بسیار آورده با قریش منزل را جناب جبر ایماں از بخانه که همراه مغز آورده  
 بود ایشان بیادند تفصیلاً گفتند که تکلیف من نیست دیگر بادت حرکت از منزل بیرون نروم  
 بروید برابر ما تذکره ادرسی بگیرید از راه باکو برویدت عازم قره دین شوم سه اوزه تذکره عبور  
 این را فراهم نموده با جبر ایماں عازم شدند از ایروان جناب بایر زایوسف خان را هم برداشتند <sup>بعضی</sup>  
 حکیم شیر بعد از ورود به باکو برویدت که عند مضع به دلیر بود که خود میرزا مرحوم باشند فرمودند  
 و عقیده اهدیه ها در چگونگی اسباب احوال با یک عهد مقالمه و سیاسی از پوسته به تبریز بفرستند <sup>اینها</sup>  
 که عند نامه محبت و مهربانی و لیبود با جناب شدیم که رشته عقیده این طایفه را بابت ادر حذر  
 نگذشت در بازار کتاب دار و لیبود که جناب سید رضا خان خواجه از هر شیراز که از مغز بهی افغان  
 بطور میرفت بنده را صدقات نمودند فرمودند چیزی را از من در خدمت دارم عذر بنده را عرض کردم  
 آنچه مکن در دستم عذر ندارم فرمودند یک جلد کتاب بیان یک جلد کن با قدس و ایقان تذکره مرحوم

بنده عرض کردم بیان ندمم دلگش و ایقان دارم و کتب دیگر هم دارم و جمله کتاب بیانات  
 اقدار است و خوانده گفت هر چه دارم بیار چندم از هر یک یک جلد فرود آید در خانه به منزل <sup>خانم</sup>  
 بروم صاحب نمود پولش را دار و دیگر از این فقره هم رابطه داشتیم هر کتابی که بر آن کتاب خانم  
 از مهر لازم می شد از بنده مرخواستند آورده میدادم پولش را میدادند و نقد نفع و تجاریت  
 از این نداشتیم بعد از دادن این کتب چند تنگ داشت بقدر چند جلد کتاب که را  
 که در تو همین با بران و ایرانیان نوشته بود در پسته ضبط کرده بود بعد از آن جمله جلد  
 خواننده ایقان بهم بنده از مهر و دارم گفت یک نفر از اجزای پسته غنای امر در ردل  
 داشته رفته چرمانه به پارس کرده که بیوم <sup>بجای</sup> گفته داد امر کرده کتاب بنده را از پسته  
 خانه به لنگر کمر بوند تصادف کرده با دختر که هم او از خانه به بازار میاید به هم چه که به حساب  
 میرسد صفت <sup>بگو</sup> اباب با فاف فرهم کرده به هم مشغول بودیم روز سیم به بازار آمد و بیاید  
 خانه رفته دم پسته خانم خبر رضایم نمود که چهره با تا جوهر <sup>می</sup> بر سید فندقی شنیدم گفت  
 شما را ضبط نموده اند گفتیم خبر ندارم از این حرف متوقف شدیم چیزی راست و از پسته خانم  
 شدیم احکامات از تبه کار مصر بر سیم همان شخص که بیوم خبر داده بود گفت کتابها را لنگر کرده است

کتاب بیانات  
 چند جلد

برید بگیریه بکیره به لمرک افته با طاق ایس رقم کفتم از پرسته خانه کنایه دارم به لمرک داده اند پرسم  
 کفتم اسم نه صحت کفتم فرمود خود صاحب <sup>حیدر</sup> استی عرض کردم بلی برکت به تر جم خود بزبال فرسته  
 عمر فرزد او بیرون افت بعد بر جن کفتم او بیرون بشید هر فرجه هم بنده از ترسیه ملتفت شدم <sup>توقف</sup>  
 خودم را درازند فراد بیرون آمده شد کرد مجرد را همراه برده بودم بول به بقدرت کن از او جلیغ داد  
 قبض او را بهش کرد دارم که بر او این پول را گرفته ببر به فذل صحت بدو ادرقت دیدم هر نفر فرانس  
 آمده مرا برداشته گفتند بر دیم در آهوه لمرک بر نشینم افتم اینجا نشینم دیدم کتاب که را فرستاده اند  
 بیرون بردند ملتفت شدم کتاب که را به پیش دلیعهد فرستاده تقریباً سه رعت یا زیله کشیده مادر <sup>تازه</sup>  
 که بیرون شیم که که آهسته آهسته فرانس ما دور ما جمع شدند گفتیم به چه جای دادند از اول طاقها  
 لمرک تمام اجزا بیرون آمده چیزهای تا ش میگردند مثل اینکه آدم با زانو شادیم در صورتیکه اکثر اوقات  
 هم لمرک داشتیم با هم مربوط بودیم در عرض سه رعت تمام بازار تبریز را صد اسجیده بعد که فذله را <sup>توقف</sup>  
 کرده اند و کتاب که می پنهان از این ن در لمرک گرفتند خفصه دلیعهد در پشت علات لمرک در الایه <sup>سب</sup>  
 طول کشیدن اینج شد بعد از بردن کتاب که که ده بسته به فرانس میفرستد از باغ شمال است اصفهان  
 کتاب دار را بیادند کتاب که را بر بنیغ راه هر ران وقت با اینج ترتیب در هر جا در شکه بود پیر مرد هوا  
 کرم راه هر با عجب آمده بعد کتاب که را باز کرده مد حفظ کرده بعد گفته بود اینج فرانس است که با نخوت  
 فذله فذش داده بعد اینج لمرک باقی ن است داده است در کتاب خانه داریم امر بر در حضر بنده داده

در باب ۴م بیس که در نیده را خفته و مرض نمودند هم شهرت افتاد هم شهرت مریض  
 به تمام شهر سجده شد و هم دانستند که ده سیه کتاب بیان را از فندکس گرفتند خوش را <sup>توقف</sup>  
 کردند کتاب که را به دلهید را نیند فور مرض نمود از آن تاریخ از رعیت و مدد <sup>تحقیق</sup> <sup>سید</sup> <sup>سید</sup>  
 ملتفت شدند که حکومت ابد استقرض نیست و آنکه ترتیبات آن زمان بجهت پول در آنکه به آن  
 در حکم آن روز اولین سدی بود مروج محمد است و که در لید به شکست این فقره که کرد باز به  
 دیگر هم موقوف شد از جا که ذکر خواهد شد تاریخ ۶۲۰ هجری خاب میردیران به هم را خور نیده  
 از ارض مقصود نماز و اراد شده بعد از خاب میردیران تاریخ عدت نداشت با ترساید <sup>یا در آن حضرت</sup>  
 عبد البهار اردا حضرت به الفدا عازم تبریز شده بعد از یک جلد بر خنده کتبت با آن نذر کرده بعیم  
 دارم و کتاب که را بعد از چند شب اعضاء غم جو میزدانند آوردم و جاب میردیران که آن وقت  
 بهم و سخنش را بر هم آذرید تا بعد از قضای غم به تبلیغ قبیله که پرداخت حمیه نهفته بهر کاظم بخارا  
 که اولین خادم امر اله است تبلیغ نمودند و در تاریخ جاب میردیران از بخارا را اجبار عشق <sup>ع-س</sup>  
 طابع که صیای غم برابر تبلیغ بر آذر بایگان حرکت داده بعد از آنکه بید داشتند در آن تاریخ جاب  
 میردیران چند مهر سیس آگرافه باز با ذرا بیجا در جهت حرکتند که میردیران از بخارا بسیار

مباح بود اینها را بر زاحمین از پس آن یک نفر عدلی صاحب حجاب و منیر حکم کبیر بوسطه کسب صفاق زنجانی  
 مایل با مراد شده نیز تقدیمی بهم خبردار میشود جناب فاضل قاین بر قرقر دین آمده از زنجان با پای کمر  
 بر قرقرین رفته از اینان اطاعت کلمه تحصیل میانید جناب فاضل مطلق حرکت که مبتدیان است یک استفتا  
 نوشته باین میوه که این را برید از عمال بزرگ قرقر دین استفتاح نمائید جواب بنویسند مطلب  
 اینج بود چه سیر مانینه عفا عظم و قها بر عذر العز و الاحترام ابراره ز منیر که عتاه جهور الملک  
 بعد حال یک نفر پیدا شده آمده در آن زمین تصرفات حرکت و بعدوه کف کوفه است آیا این ملک را بد  
 و اگر دریم یا حالت بنائیم در جواب کلمه بنویسند احدی حق حالت ندارد ملاکام مقرر دیگر پیدا شده  
 اگر مقرر دیگر پیدا شده آن وقت رجوع بر حکم شرع مینابند اینان برده اینج جوابها را در وقت  
 شده مرادند آن وقت فاضل روم سیر مانینه اینج استفتاح جواب تمام است آقا تو بعد و مطلق  
 و قلب در امر الهی است سقیم میشود زنجان آمده شده در شد زبان به تبلیغ حرکت بدیدارش مطلق حرکت  
 با عرض و کنایه و شاره مرفوعه بر گرداندن کار غرض یک اذ یک صفحه نوشت صدر کند صحن بیایند  
 بخوان مهر کسب فرستاده در مجلس نشستم کوفه خواندم ایام نوشته است که این پس زاحمین  
 از دین خیف سهم ضایع شده بهانه شده است لهذا من ادراک از اولاد بر نمودم در اموال من  
 صحی اراث نذار دانه دام اراث پس آن ولیم است فوار مهر را آورده اول امضا غنیم مهر نموده ولیم  
 اینج به همتان دوزار مهر کردن بسیار اثر کرد و یک دیگر حرکت اینکه جز بگوید نمیتوانست

تا اینکه روز یکدوم اوضه خوانی یک جزوه از آثار مبارک جاب مبارک پیدا کرده بود رفت به نهر گفت جهت از نهر بجاست  
 باید هم بدست آورده ام به شما بخوانم جزوه را بدست گرفته در سه نبر خواند پدرم از غنای زانو نیز این امر را  
 حضرت گفت تا اینکه آمد بخانه آدم فرستاد اوضه خوان را خوبت گفت کردن کطوفت خوابیده ما را پیدا کردند  
 جزوه را بدید عین اوضه خوان جزوه را از بغل در آورد داد پدرم گرفت پاره پاره نموده به زمین ریخت  
 یک نفر صدا کرد بیا اینها را جمع نموده ببر در قبرستان دفن کن اسم خدا در آنش است شخص برده در قبرستان  
 دفن نموده آمد در زستان آن ملک یک کس در تریه مرده بود هجته تقسیم است او آمده پدرم را بدید  
 بردند در محرابت بوران شده دست ما شرمسار خند کرده بود یک کوزه به نزد خودش گذاشته  
 بر لبه یک نیکت را مرگت بان کوزه مرانداخت داده است تمام شکت ریخت به کوزه کس را  
 صدا کرد بیا بنده امین کوزه را ببرید در قبرستان دفن نمایند جناب میرزا حسین بعد از آن چهار  
 به حضور اهل مبارک مشرف شده قهبر از صمود ملک مبارک را که در زجان خانه است را ~~از آنجا که~~ ~~در آنجا که~~  
 بعد و علی را برداشته پس آن آمده هر سه سال معلم مدینه پس آن بعد احمد و علی را برداشته به عشق آنگو  
 آمدند بنده اینجا بودم ایشان از عدم شکر نفس جزو را برداشته بعد هم با برده از عشق آنگو بزجان محرابت  
 حرکت گرفت در راه میرزا اورا سینه و کفایت ایشان در قتل قتل ناصر الدین واقع شد از وقت خانه شرمسار هم  
 تا راجع غمغهم بعد از آن همه صبر از صبر هر کسی نه تا خواسته به خانه را برداشته پس آن آمده بعد  
 به عشق آنگو رفت تقسیم شدند مکن از پای بیجده در گردش با طمعت ترکستان مکن بر مگر از آنجا



مخوانند در نقد بزرگ نزد باذن حضرت عبداله با همسیره جناب باب البیاب زن فی صله  
 بوده با پیش حال عظام یزد در شوند بیخ منزل بی زردمانه خبر شهیدار یزد هر روز از سفر نیکو از یزد  
 و آنینه حرش شوند و چلو دار اینها در شفا حضرت به حین و او و کجای بدهند تا اینکه در در سفر  
 در کار او سر که منزل لغت جماعت مطلع در شوند صمیم شویش شده فرانس بتر جدول الدوله خیر دار  
 فرانس میفرستد در صورت با هم اینها را توفیق و مجلس حکم خودشان را به حکومت برده  
 ایشان را در جره قند و مهر کنند شب که حضرت غم ایشان در از کار او آورده در نزد  
 به جدول الدوله کجای میفرستد این سواره حضرت غم همراه کجای اینها را ایستار با بانه شیراز  
 برده به بنای کجا بسیار به قبض وصول استرکان را بیاید با این و بعد کلام الامم العمر در زنگ  
 سفر فرستاده بودند عیالش مؤمنه تقدسه بودند حال استینه در خانه بزاز سیرد خرج خانه را خودش  
 اداره میکرد با آخره از چارچو سفلی خواهند مسلمانا کو کند که از حد نطق و بیان شر بیاید با ما  
 صحبت کند جناب با بر زاحین را محمد و خانه عشق آله چارچو میفرستند در مجلس اول طرف با صحبت  
 مغلوب میشوند شب هر نفر اجاف بعبه صدمه صاحب خانه فراید صاحب خانه طفت میشوند فرود  
 شیشه اشقه را که خلیع بزرگ به به با میزند خورد فرود فرار میکنند در بیرون فراید کنند با  
 بیاید این هر نفر اجاف با دست نشن اول از سردل لایمیر زاحین مردم چند این خرتبه ضحاکت  
 میزند فرار کنند از آن درد عشق آله آمده بعد از پانزده یوم ملکوت الیه صمود فرمودند با  
 در راه بنده ضحاک در ترود عشق آله در طرف عشق آله سفر شده در هر نفس عاشق

در نوبه منتهی بر بودند و چون با سید احمد القهر که یکی از بزرگان تاریخ ۵۰ بعد از ظهور صاحبزاده از حضرت عبدالقادر

مکه، سید عارفان بود در حضور اعلیای حضرت فرمودند که این سفر پر زحمت است چوب چاق کند  
و این سفر است عین عبادت خداست فرمودند سید را این بود من بتو گویم در این سفر آنچه بخواند آنچه بخواند  
شده از آن نمودند خدمت آن در او بدیدار افتاد شد به تیریز آوردند وقت و او داد و عین بر تیریز حقیق از آن  
مقصود او را تیریز شد من فیضش را که جذب با سیر زاعلیس صورت آورد بیع بودند و عرض نموده بودند شخص  
نطق ماضی بودند بگردن همراه لایر زاعلیس میر فتیمه امیر نام رئیس محسن معظف الدین تیریز زاد  
در راه تصاد کرده گرفت از هر صورت امیر بوسه کرد گفت شب اول که ما را در او دست کردند این  
ما را در او طاق حرم الا قایم حبس کرد انداخت به خانه خود در است وقت سه ماه در آنجا  
بود ما صبح کردیم استانه با سید احمد که یکدیگر را بغیر کشیده سینه مان را گرم کردیم لبت ما را سرد  
کرد بعد لبت به لبت داده فرزند داده گرم شدیم با این زحمت صبح کردیم با سیر زاعلیس مرحوم آورد  
دارای چنین اخلاق حمیده بودند که از صورت صحن زنجان بان شکر بوسه می کردند بعد از خدمت در طهران

افشته در تاریخ شصت هجری به تیریز آمدند بعد از آن چندین مرتبه به تیریز آمدند در اطراف اذربایجان

کردن نموده و صاحب بزرگ این از تاریخ چهارم پنجاه یا ۵۵ دایم به تیریز آمدند در اطراف کردستان آمدند  
آمدن ایشان مگر به سبب تربیت اخلاق بود در اول تقدیر ما را که در صحبت زایر در آن زمان  
تسلیم شد که بجز این مگر با سیر آمدند به دند در خوا که قانع کنید در ایس ابتدا قانع نکنید اگر مگر

با لباس گنجه به پیشین بریده متعرض نشوند در لباس تازه آن را موقت میسازند با بر دوش او افتاد  
 بعد از وقت آمدن سید اله و جناب میرزا حسین که نیامده لکن در خانه از بابجان اشخاص نیز در گوهر در راه  
 پیدا شده بودند و در حین راه جناب میرزا حاجید حکیم امیر و دو محترم را در جوانی جناب میرزا محمد  
 قانیر که قبلاً سفر ایشان را از بابجان ذکر شده در مراغه تبلیغ نموده بودند ایشان را در راه دیدار شد  
 حکیم بودند اول آنها را تبلیغ نموده بعد به قصد شهر نیاب به حضور مبارک صاحب قدم عزت همه انعام تقریباً  
 در سه چهارم بیای حرکت کردند از راه خشک یک تا صبر بر کرده کشیدند مراجعات حکیم به توجیه صدر  
 که نه منزل به منزل با طربت از طرف ارض مقصود میروند در بعضی راه برف و کوه مایه از غم  
 شدت میکند از یک قصبه به فغانه عثمانی رفته منزل میگردند کتابها آنها را در خواستند  
 مجامعت که به فغانه میآید بر ایشان وعظ میکند هر جا بر این منزل میماند بدرجه که حالت آمده  
 از پائین مالاراجازه میفرستند که مجید افتد حضرت از دستوار امر خیر احترام میکنند همیشه  
 صفت آنها را همه همو عهد ال پیدار کند او بدین مقصود حرکت میکند رفته مشرف میشود اکثر وقت در سفر  
 مبارک سارک عنایت که ایشان در شهرها که سر کاره این حضرت عبدالیها برسد از آن محروم و خیر  
 با این عبادت سزاوارند میفرماید بجز در کار بسیار مشرف شوند از ایشان کتب خوبات  
 نمایند تا اینکه میگفت یکبار در مشرف بجم صاحب قدم عزت همه انعام فرمودند باید به تحقیق زید  
 به تبلیغ برود تقسیم کردم بعد عرض کردم بر سر فغانه آدم حضرت عبدالیها و از راه مالاراجه  
 بدین مسافت آمدند به بنده فرمودند امروز بخوار با که مشرف شدید چه فرمودند عرض کردم

کردم فرمودند باید به قفقازیه به تبلیغ بروید بنده لیاقت ندارم اول سگیه حاج مبارک <sup>کرم</sup>  
 فرمودند بلبند شده نشسته بعد فرمودند لطف فرموده اند عنایت فرستاده اند تاج محبت  
 بر سر شما که نشسته اند لطف حق را قابلیت شرط نیست قابلیت تاج لطف حق است  
 حرکت دقیقه مرضی فرمودند من فکر کردم فرج راه ندارم و ابداً اظهارش جائز در قلب خداست  
 کرده به خادم حضور گفتم بروید عرض کنید که فتنه عرض فرماید از راه خشک بروم از حضور عبود  
 بخورده از ارس کوشته داخل راسیه و قفقازیه بروم دیگر هر چه خیر بود بود بسیار خوب  
 از راه خشک بروم در فرزند فرج راه ندارند آنها را هم بدو راه خشک است تا احوال در آنجا  
 و هر چه هم عجز آنها فرج راه بر عنایت فرموده بچند کی از آن در فرزند خلیل در دیش سینه بود یک از آن  
 بوده حقیر اسم او از نظرم رفته است خلیل را مقصد دیده بچم میگفت این در فرزند بدو سینه از صورت  
 و صید ابان در راه آمده به بیروت رسیدیم در بیروت از این فرزند سه ماهه قدر برای خدمت در جات <sup>طبر</sup>  
 رفتیم و قدر برابر در خلیل و هر کی از آن گفتم گفتم پیش من نشین که تا آنکه ایام خیر بر بعضی فرج <sup>طبر</sup>  
 فرمودیم قدری فر از راه که ماندگرفته از بیروت حرکت کرده به هر دو رسیدیم آن کا من اول فرشته  
 چهارمزد با این ولایت در فرزند هر که او داشته که در کوه جسم یکا هر کوه چشم است در نزد مسجد نشسته اند  
 بعد از جرح آمدن از راه بر میداشت در کوه صید رسیدد سوزنی سخن و فتنه میفرودست نال و فریاد

با این ترتیب وارد حلب شدیم پولدار شدیم از طلب خریدی که برای ما کرده از آن بیدار شد  
 ما را از کفتم اینجای راه پاره از بیروت تا سر حدای آن که داخل حوی می شود تقریباً چهارده نوبت است  
 حکایت میکند یک چند منزله را که راه کرده بسیم آنجا در عرض راه نبود گوییم باید با آن شهر که جلو داریم  
 اهدان آنجا که به بستر رفته چهارم از حوض راه کس در این نیت برکت چند روز مانده داخل حوض  
 سیدیم در این فکر یک نیت از شب گذشته وارد آن شهر شدیم یک نفر از جلو ادرا رسید  
 عثمانی بود که چه گاه استند جلو او رفت یک کلمه گفت گفت هر کس که ام است مرا تن داد  
 جلو ما گرفت برویم بخانه نامریض داریم سایر میز بردند کاروان سوار کفتم برویم ما جلو ادرا  
 بدیم گفت جلو ادرا در شناسد مرا آمد برو کفتم قرض داریم باید جیجا کنیم گفت قرض اینها چند است  
 گفت چهارم به گفت بیایم برو چهارم را از من بگیر بگیر کسیده برد بخانه دیدم علی ایمن  
 شخص کله کار ششم درم کرده حد قرار کرده از شدت درد فریاد می کند صد حفظ کردم نه تاب  
 با نخچه پر از کاتوره است کله کرده اند حکم سوار و را حاضر نمف کلر کاتوره بهتر است حذر است  
 فوراً از این کلهها چیده کون خواسته کوبیده بالای درم چشمها این محفم کفتم بخوانند  
 خوابید این کله در در است کرد چند میز بنامه روز بخوابید به شب را تا اقامت بلند  
 خوابیده بعد بلند شد صد حفظ شده در در کسیده راحت نمف این فقره به شهرت شد

بما و جواد در جا که در کتب بر معالجه بودند وضع نموده و در خودی شدیم در کار ادبانه منزلت  
 هر چند در وقت کثرت اوضاع غمناک ایشان اقتضا به تبریز می رسید و قصد فقار زید استم در راه یکسره خوابیده  
 در اسرار عبودیت و در فقرات زید خاتم شد در اوطاق حرمتی که کار ادبانه از حضرت مرگم است  
 چهار سال که در احوال فراموشی از پانین هر چند ابرادغ مرحوم از این زمزمه خوشتر است صد که در اذن میسر  
 به بالا بیایم کفتم بفرمائید آمد قدر صحبت از کنار گوشه کردیم گفت من بعد ابرادغ استم الان حضرت بودم  
 الان میرفتم اگر اذن بفرمائید که بیشتر بگویم در منزل توها من بهر استب امر مانم کفتم بسیار محنتی در شوم  
 خدمت ان شب را مانده رفته صحبت کنید با هر و ایشان با هر شهادت اقبال نمودند چنانچه ابرادغ سر راه ما  
 بود بهم با ابرادغ رفته در شب با ما مانده در سه نفر به صحبت حضرت نمودند صحبت شد تبلیغ شدند در حلقه  
 این چه مرد وسط اقبال ابرادغ شدند بسیار شخص مهم بودند فلام امرالم بعدند حال در برادران  
 کشته را ابرادغ که در رجال بزرگ در فلام امرالم شرف می شوند و یکی کاشانه محمود است که فنی استند  
 کام منسوبین او اولاد ثابت را نسخ در امرالم استند جناب بهر میرزا مجید می گفت در آن سفر در کتبه و بلکوسه  
 پنجاه و هفت تبلیغ نموده جناب هم مخفم در فلام کردم در سه ۵۰ که بنده بهر غم رفته اول صلوات ما  
 با جناب بهر میرزا مجید بعد در سال بهر یا کشته در فقار زید مراجعت نموده بعد بطبر استند از برکت ان هر چه

صاحب الملک و شرفی شده بودند همیشه با حکومت اعیان نشین بودند و ذره پرور بودند  
از هر اجابت بنظر و غنر از میان او آب و بباب دشمنی و دولت الا اطراف و اجزای شهر شده کلرا  
بذیرانی سبک در احتیاجات لازم اینها را رفع میکرد در حکومت اگر شکایت داشته بود توقیف  
افتادگی مشکله او را انجام میداد و حضرت عبدالبهادر بسیار عنایت و نظر محبت با ایشان داشته در بروز  
فته بیباکی که اجابت از احوال بودند حتریک کتاب کوچک بخط خود نوشته فرستادند در آنجا  
انگ در پیش بنده پس در باره عهد و میثاق در سنه ۷۷ بنده در پیش بودم حضور و فانی است  
شسته با دستم از اجابت شیشوان عجب ترجمیم بر من اعظم رفتم از حمد بندگان در میان در آب جناب میرزا  
پس بر صدر میزدی بودند برادر بزرگ ما میرزا اورقا شهید اینج ده مبارک با پیش گیر تبه در بغداد و حضور ملک  
مرف شده بودند دفته و یک پا پیش نقد زیارت نموده هفت سبک طب قدم در عکاسی شفیه داشته با بیایه ط منزل  
نموده پیش در راه اخلاص حر شود تا اینکه وارد جنبین می شوند جنبین باغ جاب مبارک بود از قصر بهر  
رو بطرف بیروت زایه ز نیم فرسخ راه است یکدیگر را از آن باغ منتظر بر می آیند در جنبین اوقات حرکت  
جناب میرزا حسین آمده در میان او آب ساکن شده تا هفت آفتاب کرده آنچه در میان او آب اجابت است  
تمام تبلیغ شده این مستند و اجابتی میان او آب را چنان تربیت نموده بود که ابد جنبین و فرود  
اینها نبود در وسط بازار دکان زایه از اجابت بودند با یکدیگر جنبین از همان اعیان عمر همیشه صحبت  
امر می نمودند جاب میرزا حسین اینها را در چشم اولاد میدید دقیقه از یک حرکت بیقاعده میرزا جاب

برداشته گندم و تخم بیدار و اینها کلر کلر داشته و اینها را کلاً بر میت نموده بعد در وقت تنگ و عسرت  
 از برای کثایش و وسعت اجاب را جمع نموده با نهان مریده بخت و یکیش برسد کلر این فقره را  
 تجزیه نموده بودند حال هم در هیچ نقطه مثل میان خواب اجاب با این در صبح عیش و لیمه دادن نیستند  
 وضعی قانع بودند یک مغز داشته همیشه اجاب را جمع اندر میکرد مسرور بودند در فقره نقص بس و جدید غافله بوده  
 یک کاغذ میرزا خلیل را میخواند که فرشته بود در صبح و جدید با بگند بزاج میرزا علی خان کتک فریاد اجاب فی طلب السلام را  
 بر شنبه اندازد نوشته بوده که این ابرو وارده تنها مانده فقط کاسیه چهره شید آنگونه که صدی السلطنه صیغه را که  
 مشرک شده اند بقر در خدمت میرزا خلیل کلر موصوفه هستند از این کلمه شش گرفته خود رزق و جمیع حرکت کرده  
 از طرف تبریز که میان خواب رفته و در بناب شده چند اندر هفتاد و پنج اجاب بودند نیز هم  
 حکومت طوفان نقص تبریز قصد مرخص نموده یک فقره که اندر سکوت این در خلیل مرحوم و کاغذ پرانی ملاحظه باین  
 بودیم بر بناب رسیده از تقصیر تبریز اطلاع حاصل نمود که این کاغذ میرزا خلیل حصن برای شنبه بعد بهم بر فرست  
 رفتیم جز مرغه چند بجز مانده جناب میرزا خلیل و جناب میرزا خلیل و عموم اجاب بدقات نموده کلر ثابت در اسخ  
 بعد بهم از مرغه بعد حرکت نموده بیشتر آن بر معانی بگو و سید و الخ گرفته در هر جا یک اندر روز مانده بهم بر تبریز  
 وارد شدیم ایشان در آن مانده مراجعت بر میان خواب نمودند بعد از آن هم بجز سار حضرت عبداله با او و اصنا کتک فریاد  
 افه مشرف شده مراجعت نمودند در تاریخ ۷ از اجابای تبریز به میان خواب نوشته آمده خدی  
 داتبریز بمانند ایشان هم تشریف آورده در بنده منزل مانند تقریباً بیایم تا وقت فرمودند

تاریخ ده



در این اوقات جناب امیر زاهد اخوان الصفا وارد تبریز شدند کجا بعد از ورود جناب  
 امیر زاهد جناب میرزا حسین به بیابان مراجعت فرمودند کجا بعد از آن تاریخ بجاها خانه را  
 وداع نموده بکربلا حسیار شدند جناب امیر زاهد اخوان الصفا بعد از ورود تبریز در ملاقات اصحاب  
 در تبریز به قصد خرید یک سفر خانه افتاد فقط نشانی دارند خانه منزل نموده جناب امیر زاهد در  
 حیدرآباد که هم در بنده خانه مهیا بودند با این هم قهر شده بنیت این کار نمودند هر روز  
 اصحاب را تشویق نموده که نیک بده کن اعانه مایه بودند از این صدق کن گرفت صورت نموده  
 مبلغ باندازه معانی به سیه بوقت نیز از <sup>صدق</sup> <sup>صدق</sup> کن یک عمارت بسیار وسیع عالی سه مرتبه دارا  
 باغ و حوض سنگ و دیوار طاق اعیان خریدار شدند سبب پیش چنین بنا می مبارک عالی  
 گشته و در پیش این بنا بر فرقی قوه خودت عاشقانه نمودند او این نفع بودند که حصن  
 پیش این بنا قدم هست بر دهنه یک لاجورد سیوانی بودند اهت صد کن مقروض بودند رفته  
 تا کن در اعتبار پول از اعتبار به تنزیر بر دهنه آورده صد و پنجاه کن شدند خدادند بر زراعت او  
 بر کمر عطا فرمود گشتش آن کار تر فر نموده تمام آن مقروض را <sup>کار</sup> <sup>کار</sup> داد آنها جهانه دار هم  
 یک جناب امیر زاهد بود این طفل از قوه اش خارج بود که صد کن تعداد <sup>شده</sup> <sup>شده</sup> او <sup>شده</sup> <sup>شده</sup>  
 سایرین از جهت این هر غر غبرت گرفته قدم پیش نهاده این وجه را کلاه داد نمودند  
 و خرید این بنا را پیش صد مرتبه بر عظمت امر و بزرگی امر در نظر مردم جلوه داد

دسته دسته معارف از تمام دگت و کشته را طرقت بریز و آورده در اینجا منزل فرمودند در آنجا جلوه

غیر بر داد و کفر را که بریز از تالیس این بنا کلمه الطماع دهد نموده صاف نمودند بسیار مای

خیر دینت خیر و سب آیش بر کوزه غریب است که بر کلمه سوز دایم خفصی تکلم کند و صر

نمایه در کوزه با نورهین سفر خانه با کله پخت و یکای افکار نمودند بعد جناب امیر از بهادر

با طرقت آذرا با یکای سفر نغمه غیر از فوی بر سر نفاطه هر چند مرصیت بظهور نمودند بعد از آن

جناب امیر از احیان زبانه بکرمه تسمیه آفرده و جناب سید سید اله مرآت تسمیه آفرده در آن سفر خانه منزل

نموده با طرقت هم رفتند در سینه <sup>حضرت عبد البها در آنجا</sup> جناب امیر زکات اکبر نخبه آن که وجود با آنکه و خادم امراله دشمن لفظی و در سفر

مبارک حضرت عبد البها در امر یکبار حضور مبارک بهم بر تبریز تسمیه آفرده و سب حج آذر اجاب شده و از قوه

روحانیه آجیبه خارق العاده که در این سفر مبارک از حضرت عبد البها در امر یکبار کفایت شده از قبیل شفا یا

فدیه و پروضو که وسایر مطالب عهد از بانه تقریر نغمه اکثر لفظی می مبارک را از کثرت انجذاب از بر ذکر مبارک

و یک نفر از ستر که پانده ارضی بود صدقات نموده مجذوب بیانات ایشان شده ارفه یک مهانه مفضله که عبات

از عهد نیز بود مردوزن جمع نموده و بنده را فرمودند که لباس تان دراز است با این مهانه بیابیه از امر زرم

فرگشند امیر زاعا اکبر حرم تقصیر سفر مبارک و پس از نطق می مبارک را که بیان کرده بود میزبان که صاحب

در آنجا منزل

پسر سیمان خان تکران را که میخوانند فخر دانست کتب بهانه که را خوانده باین ترجمه نماید باین مصلحت نمودند  
 حوادث جنگ بین المصلحین بود که او را اکثر از این امر آهسته پرساکنده شخص میرزاخان با جود و عین در راه طربوران مکر مقتول شدند  
 و یا یکی بسیار عده به ملت از سر گرفت جناب میرزا علی اکبر محبت به بد کوبه و با اسیر نمودن با زنجیر مبارک افتد در او را  
 سرف شدند و فخر او حال مکرر هجده سیر در نقاط آذربایجان جناب میرزا غلام حسین بنایا را که شخص عالم و صند  
 با طفر است خارج تعیین نمود پس نقاط آذربایجان حرکت دادند و چند مرتبه جناب میرزا ابراهیم خان شیر دیوان  
 که شخص ماطون و لیکن در سوز امرالم هسته این را سیر در اطراف و در فترت سیر می فرمودند الحق این وجه مبارک در سفر  
 خصال احوال نقطه را سنجید و شکر و صبر را تبلیغ فرمودند تا آنکه در سن ۱۰ صمود مبارک حضرت عبدالمبارک را در او چند  
 مرتبه الفدا واقع شد احوال او را با بجان تشکر کنفرانس سیر از تمام نقاط آذربایجان در عید ضیاء و عده رخصته  
 هجده پیشرفت امر را که نقشه و ترمیم باشند این کنفرانس سلیم شد یک عظمت و شکوه در امرال جلوه داد و عمر عظیم  
 بخشید و بهر جا رفت ردا شد هر بعد در عرض راه این کوز کنفرانس تشکر یافت بعد در با کوبه و عشق آرا  
 تا سه بار به اش منتظر کنفرانس مرکز و تشکر بزرگ است و نمانده از تمام ایرات سال ۱۲۰۲ حضور اکبر  
 و در این تاریخ سیر بسفین به ترتیب تشکر کنفرانس را انجام گرفت

کنفرانس عالیها  
 در کوز کنفرانس  
 هفتاد و هفت  
 سال در سنه

تاریخ نفوس صحه که در اذربایجان در بوم ظهور پیدا شده اند

اول نفسی که از حرافات حر و ادلین در میان بجزت نطقه اولی محوب میشوند جناب بابیر از ایت اربیع بعلم اند  
 اینج دو جرم و اعظم بعلم خبی نطق در اول ظهور آورده در سید موعظه لغز عین هر سید و اسک شجر بعلم اند  
 و جناب مدینه اربیع از تده عدو سید کاظم شتر و نه معکین در مسجد کوفه بعلم اند که جبر بعد از وفات سید جرم  
 که منتظر ظهور بعلم اند از وصایای سید جرم یقین کرده بعلمند که وقت ظهور رسیده است و این عهد است از کجا  
 ظاهر خواهد شد لهذا چهار روز در مسجد کوفه با عکاف مشغول شدند روز چهارم یک نفر جو پانه آمد  
 عرض کرد لایان شما هر علم و فضل و کمالید من شب خواب غریب دیده ام تعبیر فرمایید در خواب دیدم  
 افتاب از شیراز طلوع نموده عالم را منور کرد این فرمودند تعبیر این خواب رهنمای است و نتیجه  
 اعتکاف ماهت طرفت شدند با بد بطن شیراز بردند خلاصه بعد از چند روز مدینه افتاد بعد از شش  
 در باره بگفته چندی بر عینه غموده و بی است ظهور را داده و قیقه بی است داده کار تصدیق و از جان غموده اند  
 امر تبرک و جان کرده تمام قیله نهای کسم نقره را از مسجد که جیو مسجد استخری است با آن استخر انداخته اند  
 بعد امتحانات داشته اند عقب کشیده اند جبر تقریباً چهار دینچه نقره از آن بقیه مانده اند و چنان در  
 نطق بعلم شهرت کرده بود مبلغ حقیر اسیر عباس نام آنگونه که میردم در از تجار و شخص زا حدی بود و گفت  
 روز تمام حکمت اطرف الیک فرسخ که خسرو است در وقت موعظه مدیون عا بعظم حضور میشدند  
 و اینج فلش با کاظم نام معروف باش او خندان از سکو از نفوس بعلم اند که بعظم او حضور میشدند و بی است ظهور  
 و میروند انداختن تمام کباب و خانیات را دیده ای بعلم و اینها در تاریخ مؤمنان شده بودند  
 نفوس همه که در آن تاریخ موعظه شده در سید در کاک ثبوت مانده همه اش در نظر من هر چند نقره بی هر قدر  
 بعلم که در کتاب کما از حضرت نطقه اولی بسم ضیق خطاب شده و این و طرف حمایت و حواله

حضرت نطقه اولی روح بود فدا میسراند که از قله چهری و ما که حواله میدادند برای سفرین که از اطراف بنابر  
می آمدند از علی و عرفات حرصرت حواله جات دارد باین ن فواج عنایت میفرمودند و برادر که حکیم جبرتی جبر احمد  
بودند که در کتاب اسماء این را اسبق خطاب فرمودند و عنوان لوح این بسم الله اسبق الاسبغ  
و عنوان لوح جبرتی بسم الله الافق الافق صبر احد موم کثیر الا اولاد بله اند و پس بزرگ این جبرتی  
بوده در اول موخر نبوده عقیقه نماز اسم میگردد و از صدقات و تاراج ملوک که به بی چیزی افتاد  
شده بوده اند گرفت خیال میکردم پدر ما از بی عقیقه بدین عقیقه کرده هم آخرتش بر فدا دادم مال  
دنیار یک شب در تقفیس در نزد پدرش خوابیده بویه در خواب میبید تمام نماز کنندگان مسجد  
باز بخیر آتشین جهنم فرستاد بطرف این فرآوردند که این صوم از آن نماز کنندگان مسجد است بگیرید  
زنجیر نمایند این فریاد کنان بطرف پدرش فرآوردند که از دست آنها نجات بدهد در حال فریاد  
بیدار میشود و خواهد خواهر ابوبکرید جبر احمد موم دست بدهن او میگذارد ساکت باش تنگو چون  
در حجره یک مهان سبصر دیده اند بایه شدن شان را از او پنهان میگردد اند جبر احمد موم میداند  
خواب با امر دیده که اینک فردا بعد از افق مهان خواب بر او گوید و از این خواب بپناه با او آورده  
و پس آن که عیترت و کمال طبع اجاب نوحه کار مصدر خدمت بعه اند و در میدان موسی رضا بوده این  
با پس جبر طالب از نفوس استند که اینت نفر از جبر که در میدان بطهران برده در مجلس شت نفر  
شهادت شدند و پس جبر طالب بیست آمده بود و خانه بنان را تاراج و ضراب نفر بودند پس کوچه  
جبر موسی رضا که لارضا نام داشت از بهائیان خادم احرار بودند حکایت میکردند و قتیله  
خانه ما را فرخواستند تاراج کنند ما که راهی پتیرانی اطفال که از خوراک عسرت نکشند

قدر قید و بلیغ در دست و پا نموده بر صلیحان سپرد که بعد از تا زاج اطفال از گرسنگی عسرت  
 نکشند و قید خانه را تا راج میگردند مگر با از دست ماکرت از خانه بیرون انکم فر را مکرر رفت  
 از صلیحان چیز بکشد با خوراک درت کند هیچ کدام ندادند صلال داشته خوردند  
 من جمله از نفوس ثانیه جاب بکس نقاب بوده که در میدان میدان در ادل انقلب او را بجواب  
 نسیه بره اند انقلب بزرگ که در سید شده تمام اجاب را جمع نموده در خانه مگر احد مرموم  
 در زیر زمین ایشان حبس کرده اند از مگر احد مرموم سینه تن که روزی خوب پول گرفته اند  
 مامور بکس آن زمان را عول گرفته اند این عول ما از هر کس در این حبس آنچه حکایت پول گرفته  
 با نژاده نفر حبس به تیریز برده اند در دقت ورود به تیریز مگر احد را هجده مدخل  
 از آن نفوس سوا نموده به خانه خود برده اند خداوند چنین خسته بجهش آن بمانند  
 شوند سایرین را با نژاده به طهر برده اند از این محبوبین اثنت نفر در حبس  
 از شکنجه و عذاب شهید شده اند با تیریز کرده و در این تاریخ در محققان هم نمونه به  
 بعد از آنکه احوال مبارک چند نفر بماند و یک دست هم از محققان جاب مگر احد مرموم تبلیغ  
 نموده چون نزد محققان باخ بزرگ در دست اند شیخ اصم پدرا از این الایدین باغبانه  
 به ادر تبلیغ نموده به ادر و پس جاب از این الایدین قائم بامر اجای موهب  
 تبلیغ شده این خوب میشوند و رسته بمانند یک بعد از صمود جاب قدم غریبه الا عظم

صبر مدعی استند به مکلفه از مکلف به حکا آمدنیده هم مشرف بودیم ، بنده ضلوت میکردم گفت  
 آدمم اینجا بقبر رس هم فرهم رفت - بنیم چه خبر است بعد از چند یوم یک اذریز از مصطفی  
 آمد جناب صبر مدعی سر کار آمدند را عرضوا هفت نیده آیات فرستادم پیش بنده نشسته بود  
 رفت بعد از یک ساعت برگشت گفت تمام مشکلات حل شد مدعی که آدم فرستاده بود  
 تغییر یافته مسرت از وضوایش ظاهر همان روز مرت لیره به خادم فرستاده داد که در  
 خرج کلین بعد ما با صبر مدعی و جمعی دیگر در مجلس شد به تبریز آمدم ایشان در فرزند تبریز بجا  
 بود ایشان را تبلیغ کردند در سفره در مقام آنها را تبلیغ از اذریز بجا قطع شد  
 نمودند و از جمله نفوس مهمه در مراغه در خلیل مراغه بوده و برادرش مدعی بوده اند  
 در خلیل حرم ازت کردن پسید کاظم شتر بجهت اند و در کلبه ، جناب باب الباب هم منزل  
 بوده اند و خوش نویسی بجهت تصنیفات و کتب شیخیه را بخط خوش فرستاده خارج  
 جناب بلدها بشه و در کتب جناب در همین از تحریر کرده بوده و در مراغه نفوس که تبلیغ  
 شده از برکت در خلیل حرم و آنقدر مدعی بجهت و چند فقره گفته شده علیه خطه ای که کتاب  
 در مرتبه حضرت سید الشهداء علیه السلام نوشته بجهت بان در صبه بایشان با سحر رفتند آورده اند  
 با صبر خود وفات نموده و پسرش فقط گایه زاجیر حرم که مبلغ امرالم بودند و یک دختر  
 داشت - و آنقدر مدعی در قریه فرمازد در یک فرسخ مراغه شد و این جمعیت شدند  
 کرده لب در ایام وفات نموده و در مراغه رحلت بزاک در امراته در آن زمان سپید شده  
 و در حله از مرغه ابدال مراغه بجهت که قبر از خلیل حضرت لفظه اول عصاب برده تبلیغ

با پایه پیر از آنه و این از حرف محسوب میشوند

حرف جدید که بنام جبر محمود است بنده در او از غیر شعر درسته عیال بیایه در املکات نمودم پیر زنده دل بکنند

فرمودند سه مرتبه مجرب و تجابت مرا تا راج کرده اند در مرتبه اول را جبر ان معنی باز تجابت کرده

پولدار شدم بعد از تا راج سیم دیگر نتوانستم جابر ضرر و صفت را بر کنم در آن تاریخ دهر غم

ده نفر نفوس واحد کالاف بودند مگر خدمت کل من فرستادم هر یک مهانه معضل بنا دادند

در صورتی که سن بنده که هجده ساله بودم تا بر تو چه نبودم لکن این ذره پرورد بودند

من جمله جناب نصر اله خان بودند از عهد اداره کمر که بعد از این نصر اله خان در طهران با هاب مبارک در یک کوه میمانند

و حکایت میکرد که در عیال ایام مبارک بودم هر اوز در فکر این بودم که از خانه بیرون تشرف فرآورند اکثر

بیک مرتبه شرفیاب شدم در آن ایام خلقت عجیب و صیرت بودم که اینم وجه مبارک چه جابجی دارد حضرت شب های صبح

نزدیک بفرزاد بقرستان که اسم آن قبرستان را بنده فراموش کرده ام هاب مبارک تشرف فرمودند و بنده معض

شرفیاب صبحی شب صبحه بان قبرستان رفته منتظر تشرف آردن هاب مبارک شدم و از جمله چیزهای حیرت

انگیزه آید این بود در دم و در قبرستان یک کوه در حیرت که آن میزد از دور که چهار مبارک پیدا آمد این کوه

بلند شد و در وقت آمدن سینه سینه میزدند هر یک وقتیکه هاب مبارک داخل قبرستان میشد این کوه را

قبرستان میشد هاب مبارک هر طرف را در میگرداند این کوه مثل قطب نامر چه چند تا آنکه هاب مبارک تشرف آرد

بیرون میرفتند این از قبرستان بیرون آمده تا هاب مبارک پیدا بود این صیقل و تکیه از نظر غایب میشد این

کوه در حیرت مشغول که آن بود و نمی در هوش این کوه را در این صیقل مبارک چه احساس میکرد در حیرت بودم

و تکیه هاب مبارک در بنده از آنها را مکنند از مبارک کبوش من رسید بدون لادیم قبول نمودم از وقت دایم



که در این هیئت مبارک چه قره سفیدی مکنون در لوح نصر آله خان صاحب مبارک میفرماید قوله صبر بیانه  
 آنکه عرفتی از کتا خلف سبعین الف حجاب من النور و جناب نصر آله <sup>خان</sup> تقصیر شب تولد صاحب مبارک را  
 ذکر میکردند که شب تولد صاحب میرزا حسین نهر که یکی از مجتهدین معروف علم آن بوده شب در خواب می بیند  
 که خانه کعبه آمده بیت مبارک صاحب میرزا بزرگ خان نوری را طواف می کند صبح خود صاحب میرزا حسین تنها  
 بدر خانه مبارک می آیند احوال می پرسند که شب در این خانه چه واقع شده و چنین جوابی می دیدیم  
 صبر جناب نصر آله خان فرمود میفرمودند که در ایام انوار امر صاحب مبارک صاحب میرزا حسین در حیات بودند  
 صاحب مبارک در یک لوح میفرمایند صاحب میرزا حسین حضرت تقصیر شب تولد را سوال نمایند

و این شخص <sup>خان</sup> ملقب قدر زبیا اندامی بود و در جوانی از جمله پیش خد متهای نصر آله امیرس تمام مکملات  
 ایران بوده <sup>عبدالله با او</sup> نیز از نصر آله امیرس مکملات یک ضمیمه ماحر کند که صاحب مبارک سفود باله حاجی علم شرب بوده  
 در لوح این نصر آله خان که داده افلاوح مبارک را سواد فهم ام میفرمایند همیشه به او بود مددکات <sup>حضرت</sup> زیاد  
 در شران در یک خانه اسم می بردند که او دار شدند و در آنجا فرخار سخته عبادت بنی است  
 بعد دیگر ابداً ما او مددکات کرده ام چنین جبار کرده است با او بگو یا برهنه بر کوهها و بیابانها فرار  
 نموده تو بر نماید و انما بر کند و این المناس بگوید و آلا ما در اخذ شدیدی فهم نمود

سکنت این نصر آله خان را صاحب مبارک چنین اخذ فرمودند که ادله استمونی ایران بود که چه کلان  
 نشسته بر چشم و تقال بسته که آن میگرد حسی هیرت میگرد در آن چه طوار این شردت را گرفت غیر از آن  
 چنین جیب جواهر پر شده است لاجرم آوردیم از نظر گذرانیدیم این جیب که در جواهر است چنانچه

نظر المغان حرم لوح شش ادادند آورد در تبریز از اجزاء گم که اجاب بودند بان بخوانم آورده خواندم  
فرمودند حدیث ذکر این میرزا نصراله در بین اجزاء گم که طرح مذکور است چنین شخص بزرگ اینجای در صبح کارش بدلت

کبریا اینجاید و تمام در حیرت بودند حال ما ستر استم افندیم  
در آن تاریخ جناب میرزا جبار ابیله و صید و جناب میرزا احمد حکیم که هر دو سلیغ و خاتم امرالیه بودند و جناب کرم  
عقل که اول استر بلعه نامیرزا جبار حرم با اهدار و خواهرش با ایدر میکنند کتاب ایقان را بخوانند میفرمودند وقتیکه کتاب  
مبارک ایقان را خواندم دیدم در ذکر مشهولین و موصوفین و معاصرن ابدت حکم از شتر و فحاح از ادب ندارد که با کسی  
اینهم را خواندم دیدم فحش و تب و لعنی است به بوم که اینجای که است عایات شان حکم اش بلند است و معالمت  
خا صغ و عروغ شدم این نفس مبارک از سلسله مدینه محبوب میشد

در پیشوان بکلیف مدحیر با بود شخص هر تا ضر عالمره صفا و طیب گمان بودند اینجای نفس مبارک از حله فضلای هر  
وز سلسله عبار در نا و محسوس میشدند و نام مشغول تحریر آیات طاب قدم عزت شاه الاظم بودند قبر از ایان سلسله  
عرف و اوس بودند یک سال بزرگ داشت میفرمودند قبر از ایان اینجای او طاق حدیث از اطراف از عرف و در ایان  
و ادا شده هر گاه میشدند و نام پر میشد بعد از تصدیق و نام حالش با تصریح شدت از کار و در ایان حضرت نطق او  
و طیب قدم بودند تمام برادرش و خانه داده اش را تبلیغ نموده بودند چنان حرارت سلسله امرالمه در آن قریه شده  
بودن تا غرض است از اجاب بان ارض منافت کند و مدحیر حرم حکیم خانه داده حرم شهزاده انهم قلم میرزا  
پسر ملک نام میرزا که در مقام ذکرش است بود عزت نشین شهزاده و نام در پیشوان بهسه و در ایای اردتیه مال  
ایان بود که شریع کا بودی ایان کای سید و در با بودن شهزاده حرم ان ایام در آن قریه اجاب محترم  
بودند از شهزاده حرم که ان نمیکردند و بکلیف میفرزنی بود فاضله لطاق اسس مدحیر بود اله امر از جهل قدم بود  
تدوت سید در دوران را تبلیغ میکرد و بکلیف میرزا جبار حرم بود اینهم مدحیر را خواستار کرده

مدبر کفنه بود بیاید حضوراً گفتگوی مرا کنید وقتیکه حضرت شده بود گفته بودند بمانم و شوهر غیر اختیار نکنم  
 شه سید را اینجی طلب عقیده خودم را بگویم اگر بمقام ایمان فخر سندی قبول مکنم والا فدا مندمه بعد از تبلیغ  
 بتوهری اختیار کرده بود اینم زن و نومهر اولاد داشته بودند که از اجاب او گرفت و آمد فرشت  
 و در در مشول تبلیغ بود نیز هر که صحبت امر محضه هر که در نزد خان ایشان مبرودند کمتر کسی از جاذبه محبت ایشان  
 در امر اله منتقب نمیشد و در اینجی تاریخ جناب بالابلک که نقاش شهزاده ملک تاسم میرزا بوده و در اردیه  
 حضوراً با او حضرت فقط اولاد شه فاشه بود بعد از سر ملک شایر میا که حضرت فقط اولاد را در مشولان  
 نقاش نموده بحضور جلی قلم جبر شانه الا عظم فرستاده و حضوراً مبارک ایلج هدیه بسیار محبوب واضح  
 هله مبارک تن پوش مبارک عنایت فرموده بودند بعد یک شایع بر جناب لایمیر زا اورقا رسید  
 خواهرش ترسیم نموده و یکی از اجاب لایمیر زا جبر لایمیر زا انچه ملک لایمیر زا دره قایم  
 در حین گرفتار باز نوشته جات بدت حکومت افغانه لایمیر زا حین زنجانی میفرمودند  
 عکس مبارک را به حبس آوردند که لایمیر زا اورقا در پانین بنویسند هر کسیت مرقوم در  
 شایر مبارک حضرت سید باب نایب السلفه گفته بود در حبس در زیر زنجیر باز  
 نتر سیده حضرت نوشته است انچه ملک جناب لایمیر زا جبر لایمیر زا حین بود بعد از درفا  
 خودش جناب لایمیر زا حرم از لایمیر زا حین خان خواهرش نموده رفتند  
 بیت شیراز فرستادند نقاش شایر مرقوم میفرمودند ندادند حین یک قریحه داده است  
 که سر لایمیر زا حین را دیده ام الان بدون ذره تغییر و تبدیلی صورت ادر اترسیم  
 مکنم معلوم است ضادند اینجی صفت را ببار انعام این خدمت عنایت فرمهم بهم

بیا خوش ترسید بجهت فرشت تقدیر از حیب و آورد سیاه مشق و نوشت با هم بر سر  
 به نرسیدن عشق غیر برداشت در بناب هم چند نفر از نفوس از که بودند حضرت محمد جناب فرزند  
 مدد عبد الأحد اول اروضه خوان به بعد از تصدیق امر مبارک ترک اروضه خوانی کرده تجارات  
 میکرد بسیار امین و تدبیر بودند که سبب نام هر یکند که سبب حسن سحر بودند که قر نغم  
 تجارات میکرد در جزایز العابدین هزار مخصوص جناب مدد عبد الأحد تخم دیر و حسن دیر بودند  
 شرف هم شده بودند در هر فرسخ بناب در ملک کندر یک نفر از نده حد صین بود و صهر اش  
 خدمت صیقلی این نفس مبارک کاشی و مجذوب در امرالم بودند سیرت بدون خوف و سراسر  
 با عا اکتفا مردم را با امرالم دعوت میکرد آنچه در ریج چار بر لای بهانه پیدا شده تمام  
 این تبلیغ کرده انگونه وحش و درنده گار در نظر امرالم مدد کلمه ای مخفی آنچه در امرالم  
 رحمت از ملک کندر الی بیان مراتب در چندین ده بهانه پیدا شده تمام تبلیغ شده  
 مدد صین است و هر ملک کندر از در امرالم هستند آنچه در ملک کندر تبلیغ شده در  
 از صهار آیات حاجات او هر وقت قبل از طلوع بر خود فرض کردیم برویم به بیستم  
 چه هر کوی بی چیز بودیم اینج در وقت غروب رانیم پس نش را به کار دهنده که میفرستد  
 به بیست و نه اجاب داده بیاید حدیث ملک کندر سراسر است پس نش هر گفته  
 اکثر وقت هر سیرد به بیست و نه آب کوی کندر نشه مان خریه بانان آب کوی نشه بیاید

سبقت

بعضی وقت میرفتیم مها و آوردیم مدینه میزدیم در خانه اب کوفت نذاریم هر باره سفر  
 بر دید خانه کر سیر عبدالم بگویند مها داریم اب کوفت و قدر نان برشته است بیاید  
 کر سیر عبدالم فوراً اطاعت میکرد و آورد برادر کز آن سعیت این خندانند بعضی این  
 بگفت داده بود که اطفالش نافرمان میشد و آمد بنامه آورد ایشان دعا بنویسند  
 تحریر کرده بودند دعا در صحن شفا علی بن ابی طالب علیه السلام که گذر و گاهت اعلمت بود  
 در وقت وفات تقریباً در ایفادیم که نسبت گفته بیان بهم حرم ملک کنیزت  
 بودند به قبرستان نکند از آن آچه دیزج صحن خانه یاور چند نفر برداشته نشد  
 قطار به قبرستان آمد حرم از ایشان ترس دوام داشته هر که بطرف رفته تا صبح  
 سالی در قبرستان دفن کرده بودند در ارومیه از سقده مین مدام و در کعبه و حقیر  
 را بطه اینجا چندان نهشته مدام و در کعبه از سقده مین به نه مینان عهد حضرت نقطه او را حضور صاحب ساک  
 هم مشرف شده و جبر بخیان بودند در تاریخ عهد و رس که بر روی رفته به قبر سید به حکا رفته حضور  
 مبارک هر قدم که قیاب شده از فیض لقا زنده گشته یافته مؤمن ثابت در آن مستقر بودند با حقیر  
 تجارت بودند میرزا ابوالبراهیم که در علمای بزرگ مسیحین بودند شخص منقطع مؤمن بودند این را بر کعبه  
 تبلیغ کرده بودند در خوی در ادل ظهور جناب میرزا سید اله دینا بوده اند تاریخ این ادراک  
 نذارم و اخطای که هر قدم در نیداد به اندیشه قیاب بهم صاحب قدم ادراک مؤمن ثابت به بیخ  
 در تقدیر این حکم شهید نموند تفصیل شهادت ادراک خندانم حیان قدر  
 میفرمایند و ادراک به تحریر حکم شهید نموند تفصیل شهادت ادراک خندانم حیان قدر  
 این یک برادر در خوی داشته تحریر میرزا ابوالبراهیم صاحب سند و حراب و خبر لب و خندانم حیان قدر

بود صاحب دولت و اعلیٰ بود در مشروطه ایران مجاهدین خوبی به نیت استیکه اینج را  
 بکشد وراثت او از مال او بپسندگشته بودند بنده دیرتر از یک نفر مدعی غیر بودیم  
 رزدم در مان عبور میکردند به نیت تبلیغ بر خانه آوردیم احوال پرسیم مشکابان مستند  
 گفت بعد خوبی استم برادر جبر میرزا ابوالقاسم مجتهد استم در خدمت بودم خبر قتل او را شنیدیم  
 آدم در بیان وراثت حرف زدیم به عارضه آمده ام عرض کردم شما یک نفر برادر ابوبکر می دانستید اید گامیز را  
 نام داشته در بغداد مقتول شده گفت من آنوقت نبوده ام بعین تو گفته بودم پدرم حکایت میکرد در حلیه  
 صحبت می کرد حرف من مخالف فکر ایشان بوده با میشود از خانه بیرون بیاید دم در از پشت پاره پاره  
 نموده بقدرت سینه بوده همین قدری اطلاع دارم و با برادرش جبر میرزا ابوالقاسم مجتهد احترام از اهل خانه  
 میدانستند ابد در خانه امراله تکلم نمیکرده و اقبالی امراله هم ندانستند و در خوبی از نفوس سینه تا این حد گذر کرده  
 که از تنده میوه سید شتر مردم بعد از سینه شجسته و با از قرقر سلوم قدری چون بیه چون سپهرش بدین حکایت میگردد  
 که منی بزرگ بودم مد بودم صبح زیبات خواندم عجب آنکه فلو که و جعفر حنی اعوانک انصاف خواندم بعد از نماز فراموش کرد  
 گفت بر نشین اینج عبادت عجب آنکه فلو که را هر دو در خانه خواند عرض کردم قنبا خواندم گفت من حقیقت از قلب خود مید  
 عرض کردم با فرمود ظهور کرده است و تبلیغ امراله نمودند هر که مدیده اند از سب جهات جبر را با امراله در اول آن  
 دو نفر بودند

اول نفس که مخرج شده مد باقر از حروف هر دو از غنای سید شتر در سید از حیدر سفین بیه اینج مد باقر از شهادت  
 محفوظ مانده مگر کرده بجهت اهل قدم عزت اسمه الا عظم در عکاشه مشرف شده و در فرضه عکاشه گامیز از حروف  
 مد باقر عکاشه میفرمودند به میرزا حیدر که غرضش که بمنص بیان نوزاد نفر مندر حرات که منی  
 از حروف صراحت در خلقت منی است تو آمده در مقام بر منی بظهور اله با دستگیر می کند و بشدت توقف تو

دیگر اینجند بقره نو یک قار که در پخته خانه داشته در ایام ابله با سماع از کلمه هر نقطه بیاید گذشته در حیات بودند  
 این در تبریز ما را اسکو بودیم طایفه سیروند اعیان از چهار سید میرو با نظرف غمرا و سید ندجه که از فرط محبت  
 در بازار اجبار گرفته و بر رسید اینجند با قریح نفع از حضرت نقطه اوله دارد که از مقام حضرت منظره  
 سوال مکنه در جواب میفرماید چه قدر که چک است جسته تو در چه قدر است سوال تو که تو کمن من الواحد الاول  
 لجهلت لک الحمد فی البیان در همان لوح در صفحه از جدولت شان حضرت منظره را میفرمایند

در همان لوح ثبات در کجهت بیار که میفرمایند  
 در وجه سقده این جبر سیدان خان شهید بوده این در تبریز سقده بزرگ هستند تفصیل ایمان او را یک روز  
 یکدیگر آنه نصره آقا خان نام در تاریخ پنجاهم ظهور نقطه بیان به حجره حقیر آید که پدرم خان عمو شاعر فرزند خان  
 در حقه سر خاب است شان داد عصر از فتم خدمت خان عمو رسیدیم بر حرم او بود فرمودند من همیشه فخر سیدان  
 شهید هستم جناب جبر سیدان خان سلام اظهار حضرت نقطه اوله در مکه مشرف بهم در آنجا که همه جانان  
 نموده از کله برکت لباس سفید پوشید زبان تبلیغ باز کرد مدتی برای من سوال بودند تا اینکه همزه میرزا  
 این را تو قیاف نموده سواره همراه نمود به طهران فرستاد مدار این جبر خانم خطبه شیر زنه بود  
 همزه میرزا رفته به همزه میرزا خطبه تمدن نموده بود که پسر حرا الان باید به همزه میرزا جبر خانم را عظم  
 همیشه در باره سواره چا پار از عقب شان فرستاد از واسنج سعادت دادند قد غنچه کرد لباس سفید را  
 گفته لباس زلفین پوشیده هر روز بد خانه همزه میرزا بودند مدتی برای من سوال بودند تا اینکه عازم  
 شدند در شهادت حضرت نقطه اوله جبر سیدان خان در طهران بودند جاک سبک از صدر حکم نظر  
 حضرت نقطه اوله الطبع صله بینا نیک که حکم نظر بر تبریز فرستاد سیدان خان را احضار نموده چا پار  
 اوله تبریز بینا سیدان خان بعد از شهادت حضرت نقطه اوله حال او را در تبریز فرستاد  
 برار شود به باغچه برای این کله فرمودم رفته این بله اند ایشان خطه مکنند که قصه شان

در آن روز...





برداشتن جسد مطهر است تدبیر میکند فوراً میفرستد جبراته که در راه که نیست دست اجامه الواط بهم در محله ایر خمیر  
 میدهند از آن نظر تیرا احضار کنند در وقت جسد مطهر را میگذرانند جبراته که در دست به چشم که شسته است بپوشیده  
 از افقای خود برود دارد و در سفر هم از با بیچاره جسد مطهر همراه بر میآورد تا یکجا خندق میرسد  
 حال محمدان خندق در بازار چه حیابان در چهار سوی دکان سنگ بزی محمدان خندق است جسد  
 بوده قرادلهار است جبراته که بار را میبیند چنان عیب داشته بدون صدان که میستند فرخنده و نظرها  
 بردارند انوقت به فرعون میرسد جسد مطهر چیز نیآورده اند یکی از سیدها همراه عباده است فرار  
 عباده اینج نفه جسد حضرت نقطه اوله و دایره اجرت را که شسته بر میآورد از طرف فارس کورای آمده از کورای  
 ار شده به طرف قبرستان هم برده اند در طرف شرق قبرستان که چه مهت بر قبرستان راه دارد آب  
 میریزد در کوه یک طرف قبرستان است از خاک رفت نور میکند در ای جخانه که کارخانه شکر بزرگ است اینج هم  
 سید جسد خودشان قادیان بفرستد یا در اینج کارخانه برده اند یا اینکه آنجا جسد بفرستند که از آن  
 بعد که جسد او بطرف طبرستان است اینج هم فرستند آن قدر شعور داشته اند آن عباده را که دارند سیدان  
 ان عباده را که طور خون آلود به سید میزنند در سید او برود در سید جسد او جرم در طرف کوه در آن  
 خانه عباده را شونید خند نمهر بدوش اندازند جبراته که در برابر وضع ننگ از جسد مطهر به چشم میزدند  
 و بر سیدان ششم شصت تا ۷۰ پول دیکه داده بود ایشان اول قبول کرده بودند بعد با چهار دادند  
 (آوردند در این خصوص آنچه نوشته به اطلاع بفرستد) جبر سیدان خان در ظهر که هم خانه داشته اند عمارت که در تبریز  
 داشت در پشت صاحب الامر است حال آن عمارت که چه جبر میزنند است عمارت خبی نفعی است نند که شسته  
 دید و ام عمارت طهر ۲۰۰ از جهان هر که فریده اند تقصیر احوالی دارند در تبریز اینج جسد مطهر

سند  
 آن

و محمد نقر با بچه را که در آتیر انداز شده گفته تمام راقست با صفت نمهندند از زیر زمین حال عیانت گرفته بوده اند  
 تقصیر او را جاب شیخ محمدی برادر نقر جاب بن صدقین حین گفتند که جاب هر در بازار جاب رسیدند  
 هر که خبر از بایچه بدید هیچ کس از پنجم است خانه شکر از جاب رسیدن خان محبت خرید پیدا همه بازار رفتند بپوش  
 اسم پنج کس شنیده و گوید به عید بگویم تا اینکه آورده اجاب را بپوشت میبندد و محمد بپوشت خان  
 هم بپوشت آورده سیب خان فاش و زوید فاش را که دیگر است شیخ فاش نبود حیدر این کادر  
 ذاکر سیب ده که سید مرحوم جاب فرمودند تو ایام ظهور را در کوفه را در تقبیر پس شرفا خان با کسرت کوفه  
 نامور شد حضرت نقطه او مال را از مال کوفه به حیرتی کوه انجانها بود تا اینکه یک صبح بخت  
 صید و مویز شده بود از صفاق خان دالم سید مرحوم که از او اولادند است یکیزان ایام کوفه  
 از پیش او اولاد دارند ایامیکه از صفاق خان را به حکم ناصر المصلح بر حقیقت عیون دعوت او با برادر در قلعه  
 اردبیل حبس کردند از انجا فرار کردن به شاه عبدالعظیم رفته مطالب نمود اما عرض به شاه گفتگو نماید  
 اجاستم داده شنیده نمودند سید از خبر شهادت او دختر سید مرحوم کور شده عازم کوفه شدند  
 سیب خان افش رسید از فوت از صفاق خان بدلت گرفت و شد در زبجان فوت کرد اجاستم  
 با زایش صید کس طبع کار بودند خواستند جاب او را به فاش بریند مانع شدند بوض  
 کرونده دگشته حکم است و از جاب مستقیم جاب لاسید ابراهیم بپوش که اکثر ادقات  
 در حضور مایه حضرت نقطه او را بپوش نیده از تاریخ ایمان و ایقان ایشان اطلع ندارد و پوی  
 دارد مویز نیست و از جاب مستقیم جاب لاسید ابراهیم بپوش که ریشه کس که از علمای  
 شهر تبریز بپوشند این خبر از ظهر حضرت نقطه او را یک حال انجند ایام در آن شهر  
 اندید تا و معلوم شده به کوفه فرود شد و او در کوفه نمود صحبها از طرف شهر از نشسته

خوانده گریه میکردند و نیز برادرش میرزا عبدالحمید از حکایت از جمله کرده بود و تقییه نذر مبارک را  
 روزی از شنیده بود با تظرف آنه بعد مراجعت نمود در این مقام وارد حضرت نفقه اولی در تبریز  
 بینه جانب خدمت صیحا نبرد که پیش میرزا در فرخ ضلع با هم حضرت نفقه اولی هم بعد  
 در تاریخ پنجم ظهور کرد که از ارض مقصود بیا میرزا مدعی محقانه وارد شدیم میرزا مدعی این را  
 و در غیر اینها با امر حاکم با که تبلیغ نمود میرزا عنده صیحا در آن تاریخ میرزا عبدالحمید در حیات  
 منظر رفته تقصیله بر سینه لب میرزا عبدالحمید از حیات در خانه چهارم که از او میرزا احمد  
 است که حضرت نفقه اولی در تبریز به اندر در خواب در یک خانه چهارم که از او میرزا احمد  
 بر برادرش میرزا عبدالحمید است که التماس میکند برادر خود را از حقیق رذیبا که محرم  
 منما میرزا عبدالحمید گوید چه دیدید که موقن شدید بر این حقیقت شود گوید چیزی  
 دیگر عرض نمکنم در سه ساعت خبر در بیت از قلم مبارک آیات نازل میشود هر گوید حکایت  
 حنی به بنیم گامیر از حدیث هر گوید که از او در حقیقت حاضر شوی حکایت و در حقیقت این است  
 که بر در مشرف میثوی و عرض نمائید حنی برادر فلان استم و ایشان نسبت میدهد از قلم مبارک  
 شد در سه ساعت هزار بیت آیات نازل میشود همه عاقلان را محرم نفرمائید این طوری  
 با حضور و وارد شوی محرم غم نشود سدا از کجا رخ و نمائید محرم فرمودند که حضرت  
 حنی از آن در خواب در خانه که عنده صیحا کف- لیه سببه عفت غم نبرد از وقت ان قائم  
 بنام کم در جهان خانه مشرف شده در یک ادب بطاب مذکور را عرض کرده بعد حضرت فرمودند

جبریز را عبدالمعرض کرده است و عا دارم به بنیخ فر کعبه بودند چه سوالی دارید بکنید عرض کردم  
 دعای صبح را شرح بفرمایید فرمودند قلم دان کاغذ بیاورید شروع نوشتن فرمودند  
 حضرت بعت نگاه کردم عرض کردم ساعت تمام شد فویر کاغذ را بر زمین گذاشته  
 که مطالب هم تمام شد بر دشته آوردم در خانه حساب کردم دیدم هزار بیت است بعد از آن  
 طحایت با جبر غنم حسین خواهرش کرده بود خط با که همان جزوه را به بنیخ رفته از جبر  
 در آورده نشان داده بود و کاغذ کبوتر زنی به در حسن خط و وضعا گفته به بیاد است  
 گفته اینها محبت غر شد جبر غنم حسین گفته بود حالش که حقیقه ندارد این جزوه را  
 به حضرت نماییه گفته بود ایضا و موقوف نذاره بود جبریز را عبدالمعرضی معمر  
 عبد از مدت قبل و قات نمه در تاریخ ۶۰ که خانه را تازه از آسگیه تبریز آورده بهم بخوابان  
 جزو آنکه یک اذ بر خانه جبریز را عبدالمعرضی رفته پرسش شد غنم حسین روضه خواند دست دم در  
 پیش فوش نشستم بگوشش گفتم که وقت محرمانه دارم و قدر بهید فردا بنزب بیدار ختم روضه  
 خواند وقت دادند جناب بدیع الکتاب که میرزا امیر تقی خان فراهازی باشد همراه برودت بهم  
 رفتم نکر بدیع الکتاب با برادر کوچکتر مد غنم حسین با در طاق دیده رفتند ما سه نفر نشستم  
 اول از عموشن لایر ز احمد علی شمشید احوال پرسیدیم گفت من از وقت تولدش به هم یادم نمی آید  
 بعد شروع به صحبت امر کردیم و آن جزوه را خواندیم مد خطم کردیم خطی متیر سد و اخطرا  
 دارد قدر با ملاحظت صحبت کرده ادر دیکر صحیح را قرأهات گذاشته حرکت کردیم آن  
 اسم بنیده و حجه بنده را پرسید ادر دیکر صحیح اقم دیدم مسرور است شب خطی تویسید که کرده

که خفیه نویسی و لیسید محدثی برزایم بعد از آنکه آنها تحقیق کرده شده خفته گفت سر آن  
 شب نهند از جان من زفته خنده او خفت آن صبیحه جزده را گردیم گفت پدرم من خفته  
 و ندیده اسم را که از زمانه آن غم ندیده ایم و لا خفا صحبت کردیم چنان چون بودگان  
 میکرد اگر نزدیکی بر بیاید است دست ارباب رایج خود رفت حکایت مردم و علما در رسم  
 گفت لایحه از حدیث بعد از شهادت فقه مدرس که چک داشت بعد از چند روز که اوقات خفته اند  
 در صحن شهادت جگر برزایم عبدالم ان مدرس را برده بعمه علی که صحبت از آنها بکنج لایحه  
 تبرک کند در آن صحن به جگر برزایم عبدالم گفته که چرا اینها را آوردید بپدید آنها را التو

پس مردم و شکر را بخدا برده بعد

شهادت بیکه دادار با اچیان شهادت شده اند

در نقطه آذربایجان شریک بقاط ایران اهل ار ریختن خون اقباق حریص نبوده اند اولین قربانی  
 که شهادت مطلع لایحه به این هم گفته می شود نظر بر میر میرزا آقاسی خان امیر کبیر و ناصر الدین شاه بهمه سایر علما با  
 این دو نفر را لوده بخون مطهر کردند و آنها که گواهی اند یک طرف مد حفظ کرده اند هر کس این سخن را بدهد در نزد  
 حوت محترم میبرد عا از حال بختو ای علما و فتوای حکومت که از اجاب بقصد ترسانیده اند چه خبر  
 سید در اول نظر کرد حبس طلبان شد و اندید ما غزاید فقط یک نفر را جعفر عمو از هر شهر که در است  
 ارجی از سخن لایحه از هر جا بجا بود رسیدن ساکن بعد حرکت یک نفر از اجابای میدان فرار کرده رفته در تبریز در خانه  
 عمو زاده کس پنهان و مخفی طایفه شده معروف بودند عمو لایحه رفت رفته به جهاد تبریز گفته او نیز فرستاد آورد  
 جویب وارد شده اند اخفته افتد بر پشت او خوب زده بودند که پوست بلند شده خون گفت داده بعد

میرزا اجماع

در اینج چنین زنی از بیرون آمده بانزدان جهت سیرت ثواب فرض نموده با کفش پایش چنان زد  
 که جای کفش در پشت او نقش لب صحن بردشته بر کرده کشیده از بلای از قرینت ردا شده عازم راست  
 کوچم سندم با یک دست او را گرفته بهم با یک دست مردم از رست و چپ بصورت صحن تفت و از آنجا  
 پاک سیرم تا آنکه از بازار رد کرده بر رسته کوچم افته بخانه مردم سر او زمانه بملکت الله صمود فرمود  
 باقر از شهید ارباب رخ حمزه اول حقیق مبروق بنفهم و نه سرفز که از طرف طهر دارا شده عازم اراض  
 بوده اند که جناب شیخ احمد خراسانی که شخص فاضل بودند یک لایه از المصطفی ز آخر و دیگر یک لایه از شیخ احمد از راه  
 تبریز عازم حضور صاحب که بیهوشانه در محله خیابان به خانه سید علی عرب که در نوین لفظ آورده و در  
 توقف برار صحبت میروند در این صحبت نسبت به هر یک با او سید علی عرب به هر کوی این سرفز نایب شده نگر او را  
 باز کردند به کوشش آنجا حفته کرده میروند فردا اینها را گرفته آورده در قره کلک دم مسجد استوار کرد  
 با قهارت صحن نایب که هر یک بر نوین صدیقی صاحب شیراز در خان سرتب تا شای جان دادن اینها بیهوش  
 در جلو سر زانو شیخ احمد نشسته با یک دست مشغول مناجات بیهوش است سر او سر زانو مصطفی نسبت سر او در  
 جناب بیین السلطنه هم بیهوشانه از هر میفرمودند یک سر در نشسته خون لبش نازده بود میفرمودت را که بیست  
 هر بنو در حکومت میفرموده است در حکومت اینها تغییر بنفهم است اول از عقب میر غضب فرخنده در پیش او  
 سر برود قدر که آن نیز نودت نمیدهد شیخ احمد خم شده یک لایه مری کند در پیش سکت شد دست  
 بزانو گذاشته سر او را بر برد بید لایه ز المصطفی بعد شیخ احمد و جدش ن از آنجا برود آورده در  
 نو بر دفن کرده اند و از بغیر اینها عقیقه جناب طبیب ز بکن که حضور را با او عرض کرده بیهوش  
 حرمه عقیقه را به طهر ۴ میزدند از طهر ۴ به حاکم زبجان میفرسند حاکم زبجان نسبت زافر سکه  
 جناب طبیب با هم جنابت اعضا کردند در اولی ق حکومت حکم کردند حاکم آورده سر با او که است  
 بر بند قبر با او شش در پائین سینه او بطرف تبریز در قبرستان مغیره پیش یک خانه است در گذشته اند

شیخ احمد در صحبت  
 نشسته مشغول است  
 به

لایه از احمد  
 طبیب

قدر از قبر طیب بشود و بطرف تبریز نیک کار و سزاوار است تا که از شهر واقع شده از در کار و سزاوار  
 داخل می شود و در نظر کار و سزاوار هر بلا خانه است طرف است مرتبه دوم عمارت است که حضرت <sup>نقطه</sup>  
 اول است وقت رفتن به تبریز ایجا منزل دارد بهر آنکه و خلیفه حکم است پس از آن تاریخ تفسیر کرده و باجم <sup>خسته اند</sup>  
 اگر خواب نکنند تفسیر پذیر نیست در اینجا نشانه گشته در سالان از این برده نشانه دادند <sup>ارزیده</sup>  
 در تاریخ تقریباً ۷۰۰ شهادت جناب سید صدر زکات این در برابر یک خواهر بزرگ شوفا با حضرت با آن از نزد حضرت <sup>در مجمع</sup>  
 آمده از تبریز تو طریح کردند در شکل آن یک عمارت که قبلاً مال میرزا ابوالقاسم ناصر علیه خدیجه بود عمارت مفصل بود <sup>در مجمع</sup>  
 و جناب بجز خود سید صدر در سالان میرزا شفیق حجره شام خردی داشته و او آن عمارت خدیجه بنا کرده با جواره میدادند  
 پانزده سال قبل از شهادت که ایام مبارک حال قدم عزت نه الا عظیم علیه آقا سید صدر خواهر بزرگ بودند در خانه در حال که  
 شهادت واقع شد میگفته ایم ایجا مرده ام خودم بر خفتم تا شمر کنم مریم من مهم کی ایجا خوابیده ان هم  
 من مهم بعد منتقم شدم که مرده ام ایجا خوابیده بعد من است و حاجت بعد من گذارد بجای بروم حرفم  
 به بعد عدلته من شوم غم توانم تا اینکه ایام بعد مرا آورده در گوشه حیاط جانجا که بعد از شهادت  
 حصیر ایام ایجا شومینه خوشنینه زلمیدر تعلق به بعد دارم و بعد عدلته منی توانم کم کم ان عدلته کم شد از <sup>بعد</sup>  
 گذارنده سیدم بعضی نفوس که در این عالم رابطه ایتم حرفم کم کم منقبت شدم که من تازه با این عالم آمده <sup>آمده</sup>  
 طفل ایتم کم کم حال شده و بلوغ پیدا کردم و مدینه رفتم ایجا در این عالم کرده ام همه اعمالم حضرت کشف است حتی  
 از دی سوار آب در نزاع تو شش خانه سیر قسم دیدم زنبور کار در آب هر غلطه غرق می شود از آب پلاید شده او را  
 برداشته بر سر او را گذاشته سوار آب شد و ایتم تا این جزئیات اعمالم را در ایجا واضح حرفم و صدق امر سلون  
 مرگم دیدم در حسرت مرگم گاش مکن بود باز بان عالم بر مرگم ایتم این دهنه تدارک مافات سیدم <sup>حصیر</sup> ۴۶

ندانسته بودیم در این حضور بسیار خوش و جسور تا میگویم از اتفاقا هر سه ایام که است در باره من  
 بان عالم بر گردم میگویند که منیت تا دینیه در کسیر مان بجای رسیدیم بر سپید نگین آمده است گفتند  
 سیه مهند زرد بر رسیدند چطور آمده است جواب دادند که من بود بهتر از این بیاید دیگر شدت  
 من از فرود مناجات هر کس خدا یا امر بان عالم بر گردان این دفعه تدارک مافات هر کس در این بیاید دیدیم  
 در ادخا قر که خوابیدیم اسید به جسم قاشی گنم عدته بحید نموده از خواب بیدار شدیم دیدیم  
 از شدت انقلاب میزنم لحاف بر سر کشیده شمع بر خواندن مناجات نموده تا اینکه تقدیر تو تو  
 قدری تسکین یافته دل تا سه روز این انقلاب در وجود من بر بود جناب پسر زاور قادر سپید انوقت تبریز  
 بجه اند این خواب را نظم کردند و عقیقه به حضور از قدم عزت نه نموده در احوش که ه اسرار صبر از شهادت  
 بوده سیرتانی در عالم رویا برای ساختن شده با بر نیل میگوید سپید مهند و مخرج در خانه ایشان جهان بودند  
 روزی بر جبهه مناجات میرفت یکیش کرد اعتیاد داشت پسر زورا کابالا که هزار اسکو بود این در خانه  
 خدمت کار گذر نه بود و احباب شب لا روز برای دیدن سپید مهند می آمدند احباب و گفتند خدمت کار از احباب  
 بگذازید این پسر اعتبارت خوب نیست چندان اعتنا داشت از شدت اصهار احباب بر پسر رسیدیم  
 برادر جبرئیل خان و شیر زار خان که هیچ برادر کل احباب بعیند او را آوردند در خانه پیش این پسر  
 بود قصدش این بود قدر را بر پسر در کار تسلط پیدا نموده این پسر را با جبهه بر در احباب  
 کند یک روز در است که در خانه جناب پسر زار خان بیدار محمد رو حافظ است اسپید مهند هم از نفس  
 استنه گای زاعه مروج از سپید مهند و مخرج و عدده گرفته عصر با خود رفتن مخرج به خانه او بیاید  
 هم در خانه گای زاعه بنام ایشان آورده اند صبر کن در خانه به صحبت اول در دستل نگاه کنی نه کار از



دست فرض گرفته بعد از ابطال حق که پشت نشست از بنبر کاغذی در آورد از حیفا لنگه کاسه تقریباً دی بود  
 گفت این کاغذ بمن رسید مدحظ کردم محض ادعای تشکیک بود این کاغذ را بخوانم جواب بنویسم خاق  
 نیا در دم ذر جواب نوشته بر پرته دادم حال کاغذ در صورت عطف خدم را برای شما بخوانم کاغذ کاسه تقریباً  
 خواند نوشته بود که محض مبارک حضرت من اراده آنکه مشرف بگویم فرمودند به ستر نیز به کاسه در دست خودی  
 بنویس به تقویای الهی طاعت داری در جواب نوشته آنچه اراده مبارک حضرت من اراده الهی عطف بفرمود  
 بجان و دل من تمام صدقه بعد از ختم محض با هم بیرون آمده از در بند کاسه زاعلم حرم شریف است که  
 رسیده این فرمودند من می خواهم از مسکه با زار بر دم راحم نزدیک شود هوا ضعیف است زحمتان بود  
 خدا حافظ کرده رفتند بعد از نماز است شهادت واقع میشود فردا گذشت پس فردا صبح کاسه را  
 آمد از کاسه چند خبر داری دیروز به حجره نیامد بود احدی هم نیامد است گفتم مگر دیروز نیامده بود خانه  
 نرفتم گفت در زدم جواب نیامد احدی هم به حجره هم بر خانه رفتم کمان کردم هوا سرد است در جاده  
 بیرون نیامده بنده گفتم چنین نیست خانه را کجا میرود نوک است پس نوک چه شده برود زبان که نه است  
 از خانه برادرش به تو عیادت برود رفت نوک بر گشت رفتم دیدم نوک را یک سر یک زبان گذشت در باز کرده  
 و برادرش کاسه را خبر داده اند نوک را نشسته فرود کرده است رفت به خانه ثقه الاسلام چندی سود او راه  
 نداده جواب کرده ثقه الاسلام به یک سر یک خبر داده ثقه الاسلام کاسه را سوسه چندی میرزای شفیق  
 بود میرزای شفیق از جماعت شیخه را نش کرده ان خبر سیه کاظم شتر بودند و یک سر یک عوض نطقه بود از وقت یک  
 حرکت نشهر زاده امام قاسم میرزا هر یک قاسم میرزا شهر زاده بود که در مقاله ذکر ادب است با بر فرود خانه  
 کاسه را که نزدیک با زار کجا جواب را خبر داده و محض ادعای تشکیک داده هیئت بدین صفا فقط به حقیر را

دادند فوراً گرفته دیدم در کنه با نخچه و شونید ز جبهه شیش را تا شام کردم که از پست ز دور جسم تیره را  
 که زده سه نیت کار کرده از هر دست هم تیره گرفته از پست سر چند زخم باز ز خورده معلوم  
 شده بعد از خوردن زخم های اختیار هر ضربه آن سپه بیا هم دشوار از نظر فحم زخم زده کرد  
 قتل از این همان تیره را تیر میزد که پیر را پیر رسیده بود چه مرکز کربل را پیر را مسلماً دانسته بود  
 گفته تیر خرگوش مارا زخم گشت از پیر را پیر شو فرشته بود چند بعد از فرخ جسد حقیر با جباب  
 مرصوم به خدمت شش هزاره امام قزاقی را پیکار گرفته در محسن قاتل اصرار کردم او هم فرمود اوقات دارم  
 سپرده ام پیرا کشته چندم پیدایش فرا کرده مدت دو سه در خانه نهان شده بعد با دو جیبش فرا کرده  
 بعد از چند روز با کوه به حرم امام که گدا میزد دیده بودند در جباب سپه شهدا شش ماه قتل در شاه

ما ز که حضرت عبدالعزیز را در اخصا لرتبه الفدا لمرشدت در ان لوح میفرماند اگر شهادت کردید خود را  
 در بحر کرب و بید خویش نما باری بعد از شهادت کبیر شهادت کبیر صدق شهادت کبیر  
 یک دفتر ابو کبیر بوده بعد در بازار صحران کرده بعد در نقد بستان در خیابان کاروانها اجاره کرده نگاهاره  
 در آن میگرد اجبار سر تقوی در سرای او منزل کرده بعد در حمله چنانجا بدکان عطار و شیرین فروز باز کرده غیب  
 که کم با هم معروف شده مشهور صن نام جبار خیا عنود لرجوع بود کبیر صدق را که بوبرده بهای است  
 چندی که میگرد شهادت میزد که فرزندت صحران تو از تو طلب دارم صحیح شد بر جباب اینها رسید که از بند  
 طرفین را مدینه نمود بهر واضح شد که شهادت میکنند وقت مداسکت شد در این تیره تعرض  
 حبسیده بهم در جباب مشهور حسن فریده خانه را با با او درم سه ساله گذران غم از شدت  
 از این مشهور صن مایوس محمد علی سرز او سعید کبیر با او اصرار کردم شب برون قدح سخت کفر رسانیدند

این سینه صن قیصر عتق را ترک کرد و تخته حرا سیدیه قدر در اسیرت او با نظرف بنموده گرفت  
 حدیث بود این طور فرزند حقیق مدینه کردم این ضعیف بر زهرت را جمع بر زان بود از تبریز  
 بود صدقه از این بزرگ روز خود کرد شب یک در بنده با خیمه و صله در آن شب که به بجم صدای دفر آمد  
 زنگ آن در زان کشید در حقیق بنده است من بد ابروم که صدای خود را شنید و سیر اندر از بند حقیق گرفت  
 صدای صدای سید بنده است جواب بنده اندر طذا حقیق از این عرابی که چشم پوشیده در غنچه است  
 همه شهر ایک فرودخته در نزدیکی در حمله علوی که خانه را بر آورده رفته آلوده شدم در آن شب  
 مشروطه بر روز که در شهر انقلاب شد حمدت میرزا به طهر حکمت کرده به تیره سلطنت تا آنکه  
 این شهر صن کم کم سر تعرض را باز به کبر صفاق فرحوم باز کرد دکا ادس راه شهر صن لب  
 و اینچه اصهار بود به کبر صفاق سینه نمودم که دکا را اصح مانیه به بلوکوبه برودید فرمود غر تو انقم  
 سادینه یکیش در عت تیم از شب گذشته سینه صن با یکدیگر عیالش که است خلیل نام داشت  
 از پس شورو او دایم انخر لب لقبش یک بود میرسنو در بنینه کبر صفاق تنها در دکا نشسته  
 حله کردند کبر صفاق را میزند است خلیل را که جوین را یک پایه اش بیت گرفته بلینه کرده از سر  
 که میزند خورد حکنده سینه گوید نموده در حشونو که سینه صفاق که از اجبای ثابت در رخ و آنرا تقصیر  
 بود و با کبر صفاق مدتی شریک بود در آن نزدیکی بهر خودش را میسند دکانش را حنبند کبر صفاق  
 بر کرده کشیده خانه یکی نزدیک بود به خانه اش گذشته با آن نعمت که در این صوم تازه تقصیر  
 روز کافیه علوی که میزند خانه صن را کجا بود و خبر در آن شده است به بنده منزل آمد و تقصیر را اطمینان دادند

صبح اجاب چگونگی را اطلاع دادیم و این خبر در سیم محکوت المصوفی فرمودند محض در خانه تشکیل شد ای  
 دادند جنبزه را احد و عیالش بر پشت بر مجلس شداری که کازد تشکیل شده ببرند و صبح این قضیه مندرج  
 بهمت الم که خنجر بر داشته دادند تمام دلگامند که در این سفیدان آن محله که دیده بودند کمر شهادت خود را  
 نوشتند و مصافحه کردند و چون کربیر صفاق بسیار آدمی خیر بود در مقابل این ات جنید و شهر حسن بسیار  
 ناخوب بودند بار مندرج در نامه است الم شجاعت تمام به فرخ داده هر نفر حکم دیده و در طرف آیت را  
 خودشان بدوش گرفته جنبزه را در آخر از دست آن خانه برتر از احد که محض در استوار بود که در آنجا  
 دار استوار جمع شده بود هر فرزند اعتنا کردند گفتند با ما بطور ندارد به حکومت میرید دو ایستاد  
 وقت سپهر میرزا خان صدر اعظم نور نظام الملک تازه حاکم تبریز شده بعد آدمی کار در کار بود و امیر طبرستان  
 او را از نفوذ عاجز نموده بودند خلاصه جنبزه را به خانه او بردند فوراً امر کرده چهار نفر رفته در خانه شهر حسن  
 دات جنید که در یک خانه میشدند بنشیند چون شهر حسن دات جنید رفته به خانه و کاب که جلالی بود  
 آن محله بود بنا حنده شده بودند ما موافق حکمت رفته چهار روز در خانه شهر حسن نشسته از تحم  
 حکومت ز مشروطه چه که تر کردید و اینجاست شب مشروطه هر که آمده ما موافق را حکومت را جواب  
 کردند دات جنید را برده داخل دست به هدیه کردند و به حکومت نتوانست کار کند دات جنید از روز  
 در بین ما هدیه تو کرد تا که خدار محمد نوبر شد دستور شهر روز برداشته ادیافت بدرجه که است  
 سبب شد و اجاب بعضی از این قضیه به طاقت شدند که شمع خانه سبز رنگی با این ضیاء آفتاب بود  
 دات جنید را بکش با رفیع و موافق نموده از غم که طلب مبارک ما را منع فرموده اند ما ایستاد جناب امیر صفا  
 محض در بار حضرت عبدالیه، ارواح تریه الفدا علیه عرض کرده در جواب در الحی که میترمانند خود اند  
 بصریح قرآن متیرا ایستاد قید مطلقاً لقد صلبت لولیه سلطاناً الیه خداوند از ظالمین نجات میدهد

محمد و لا یسر فند تا یک یک برای سوال گذشت است چند روز بروز تر کرد یک روز سینه  
 با لایق العابدین صرف از پیش میونکد قوسول فرانسو مرادیم در تحفه است با زار امیر ویدیم است <sup>خلید</sup>  
 مت کرده افتمه جاعت هر حلقه زده جمع شده اند سینه روده شده رستم به جبهه لایق العابدین <sup>موجوم</sup>  
 استند سید از عتر خیر آوردند که او مهارت خلیفه افتمه فایتمون آورده سوار کردند سیرند قدر افتمه  
 بوده اند یک یک شهر در پی حین و قتر همه خیر دار شده فایتمون به الا قاپی بر داند تا دارد  
 الا قاپی شد تفنگ را از دستش گرفته چند سینه به هم قوش زد با بنابر حبس کشیدند  
 در ایام وقت با خیر السلطه سازه حاکم شده بود در مدت این یک یک آنچه تقدیات و هر زکی مردم  
 کرده بود ریخته به شکایت شتر زده قدر بعضی یک یک ثابت کردند خیر السلطه فریخته گویند  
 حین شخص نه در راه که فدا حمله نموده اذغ نکرده بوده اید یک یک و کوی مرت سیدیم خیر السلطه  
 اید ادر کند که از یک نفر شتر زده خیر سلطه مرت سیدیم با این حال با حرکت ابرامر جنگید <sup>خیر السلطه</sup>  
 میفرماید این شخص باید بدترین عذاب گشته که هر کرا بیا ریدر کرده الهامی به حیدر را  
 در بیره اذغ فر کرده به حضور کنند از خیر السلطه میفرماید مرتواند این شخص را بدترین  
 عذاب یک عرصه کرده بدین ترتیب شوم فرموده اختیار داد ایتو دادم ان مته آمده در حبس  
 است خیر را به چارنج حرکت از انواع شکنجه تا صبح حرکت نزد یک طبع اقباب خفته نمهم  
 بیرون افتمه امروز را هر سه جشن نمودند جنازه است خیر را شهر سن گذشت و تفردم

به خانه اش برده در آن کسبه بست به غنای بدو هدایت در بخشش گرفته ادبش را سید و  
 مشه در حسن در حال حیات به سه راهی دلگاز پیش رفته با نهایت عسرت همان نیکوگر کند  
 بعد از آن شهادت با هم شهید واقع شد تفصیل او این بود که نام <sup>شش</sup> و <sup>دشتم</sup> حکم حضرت  
 لفظه اولی که شهر تبریز بسبب انقضا بشروطه در نهایت <sup>بجز</sup> بود که تازه بسطفت نشسته در تبریز  
 عمارت شهر به حمله دو مرتبه شده اسلامیه در دست کرده اند و یازده محله که داخل شهر دوطه شده اند با بای  
 حرکونیه دوطه هر دو را ضعیف کرده اند هر یک را از زوایا گرفته هر چند که کشند بطهران خبر بیدهند  
 فتن با بای که از زوایا بود کشتیم و شب که با چهار راز شب گذشته در تمام محلات از لکن حرکونیه با این  
 که با بای نیستیم مسلمانیم و بنده در این وقت در حجره عده قند فرستادیم روزی که واقعه قند  
 وارد مرجمه از دلالان قند که <sup>حمله</sup> کردند حرکونیه بیرون رفتند از آن حجره بیایند در اسلامیه  
 اسیر از شهر بر نرفتند حقیقتاً <sup>بنا</sup> در ام با این معنی که تا کار بر نماند مقصودشان منوط هر که است  
 تا اینکه از صبح در خانه نشسته ام هنوز به حجره نرفته ام و نیم در زدند جگر با بای بر او که با هم  
 شهید آمد گفت از خانه بپریم به دکان حرکونیه در راه فتح الله در کفر <sup>بیر</sup> بیایند رسید  
 از پشت یک تیر بر سر پدرم خالی کرد از آن گرفته با این طرف راند خون جاری شد و فرستادن  
 زلفش گرفته با بای بر نماند بنده کفتم که بر دیده به خانه دلگاز را باز ننگینید و نه خانه بیرون بیایند  
 او از فرستاده شد شهیدش کرد حجره بود دختر که حجره را با و دادم سپردم و در یک واقعه قند  
 فرود شده نصف پول بر خود مانده ادراج کند یک نفر از منسوبان در خانه بود او همراه بود

در این وقتان بر خانه میرا می افتم بشناسد اقامه بجز مرغ سحر که در جرم را بدود دستوار العهر مجرم را  
 بد بسارم و فریاد که مودنیا اجاب جناب میر محمد علی الاطهر و کما یزاعی بیکار مجرم است اطمینان  
 از خانه بیرون نیاید زشته کار را بطرف اجاب بیرون کرده اند خنده از روز یک دسته بی حقیقت  
 در پشت جبهه حقیقت دانه انتفا حقیقت را تا شام زشته دست خالی بر فر کرده همان شب در با هم  
 در منزل خوابیده بعیم دیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم  
 خنده در سر را بستند و باز در راه بستند و اما لا ابراهیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم شنیدیم  
 حقیقت را صحن چهل قدم چهره دیده با ابراهیم تکلیف سحر کرده جواب هر کوی خنده از نه بر حق مگر کشته بر صحن  
 هر کوی جواب صحن را فرستاده غیر از صحن هر کوی ایضا را بسار به فتح ایسم فتح ایسم فتح ایسم فتح ایسم فتح ایسم فتح ایسم  
 هم در راه بعد از کشیده در زیر زمین در حبس گذارد و ایضا؛ آن زخم عصر غنظند عصر کشیده  
 در یک طرف؛ غنچه کی نیک دیده بودند حالت حرارت ایسانه از با و کردش کشید زانو کی پیش را  
 بر کردش صیبا نیند از پشت؛ بقمه خنده زخم زده در سر زخم لا ابراهیم که محبوب حقیقت  
 آجان ملکوت اللہ صید بشناسد در کی اجابت خنده نزدیک بود خاک در خنده بعد از خنده از در صحن  
 برده در قبرستان دق و کشید بعد از سکوت بقتاب میر حسن لا ابراهیم قبر را بستند بر آینه تعمیر کرده  
 بار بسته در خانه امیر تکه فرج بخش آید مخبره غم افروز برادر علی را بفرستند تا باست و او اداره کنند  
 فرزند تکه خنده از راه میر محمد علی حقیقت رسید در خانه با بسار محمد علی سینه سینه سینه سینه سینه

شهبه آمد مدحفظ کردیم لب با لب خشنیده معلوم بود داده گفته است بجز حدیث عروم هم مطلق است فرمود  
 آدم بسیار داری اینجاست را عرض کن برود به خانه شان بیشتر سینه صدر آدم گفتند بود بجانها بیرون  
 نیا گفت چشم و قتر است صدر تو پ و تفنگ که شها را کمر کند از این جهت بر تکه در هر دو طرف کتف  
 و تکه در هر یک از دو تکه دعوا کردند سدر رفت بعد از چهار روز عمو نفعه کمان شد که اعیان بودند و کونیز جاعلی  
 فتح کرده مسکه بازار گرفته اند <sup>بردم تا شام</sup> بازار سرد در مسکه بازار در پشت تخت <sup>تخت</sup> تفنگ که سدر را  
 حریته یک کلوله بر کله اش میزنند همانجا تمام میشود عمو نفعه کاش بر دوشه جنازه اش آورده دفن کردند  
 صبح کبریا زین العابدین داد و نایر ز اعنایت اهداف خبر آوردند فرمودند عمو نفعه کاش سدر دفن کرده اند  
 چهار تنی در خانه دفن کرده بدیهه بود از کلام آمد چه آنگاه در آن دارم بر آمد اینجاست سدر در حقیقت  
 دکان علی در پشت است خنید آمد بود او را کشت اینجاست فرار کرده بود در آن نزدیک دهام نهان  
 بود مردم مدحفظ حفظ سدر کرده جایش را ننگه بودند است خنید دکان او را بیرون رفته تمام  
 ایستای دکان او را آتش زده بود اینجاست طرد بکار مانده حقیر ما میان فرار داده چند ما بود بر سر  
 آورده بودم بکار نباشند اینجاست سدر و نایر هم شهبه یک جنس خنید بودند همیشه مشغول تبلیغ بودند  
 بنا رحمت اله شده و بودند نایر هم شهبه دکان خنید در پشت سراجی که در طرف وارد میشد  
 به خانه اش برده او را همان سیرد کس نبود نان او را نخورده باشد روح جسم بود است در این  
 انقد ب شوی که یک یک کنید جناب محمد سلوک از عشق آید آفته مشرف شده حضرت عبدالهاد  
 اردو ها تر سینه الفلا بر نایر میفرایند جناب که خنید نوشته ام چه تیریز بل که کوب فر تمام راه مسدود هم  
 نفر سده اند ملک را هم نوشته ام باید اینها را به تیریز برسانید تا محمد عظیم کرده حضرت عبدالهاد  
 مش فرموده بر نایر میفرایند خدمت بزرگ است تقطیع بنای سید کون مبارک را یک بافتار خنید بود بافتار

است خنید  
 نیز خنید



جناب ضریح که در این دریا کوه بود رفته او را هم برداشته آمده که بنده از جناب فرموده دارد ایراد شود در بنده  
در صفا مکتب و در امتحان با یکدیگر در صفت تیر انداز است بعد از چند جناب جبر عیاش سلوک میفرمایند بنده  
حکایت است بر کردیم بتفصیل لاجمده گوید حسی نامور هم که غیر دم جبر عیاش که همراه بوده بتفصیل صحبت کردند  
صبح کرد روز در امتحان خود را بطرف که هم داده میروند و عمو است فرمود لاجمده که روز در امتحان عبور کرده بنده او  
بطرف تبریز با آن قوت قلب محسوس که در دستم میزد یک نفر جوانی مدتی از ناامنی راه در صفا  
موقوف بوده روزی که در دستم قوت قلب پیدا نمفهم همراه شده فرآیند در فرسخ راه آمده  
در زد که آمده اینها را الوحت کنند بر طون که لاجمده در پالتو او را حرکت کند بعد چون الواح مبارک  
در جیب بنفج پالتو بیه در زد که بر کشته یا لقا لاجمده را پس میبندند لاجمده کشته یا پخته هم فرسخ  
راه هر منزل تا هر نزد پایبند فرآیند در اینجا لاجمده را کشته حبس کردند که سزا جاهد استید کا عدل فرست  
در تو که کلهش چپ رنات نهان کرده بوده او را بیرون فرآوردند و لکن الواح مبارک را در آن بنده بعد از آن  
یوم یکینفر سواره یکدتر بر پدر لاجمده را سکو به خانه نشانها شده لاجمده را حشاشه آمده لاجمده را در حبس  
حر بنده در پیش شیخ نظام حاکم فرزند تو سزا لاجمده را فرمایند که اینها یک خانواده بخیر مستند چاقا آقا از آن  
لاجمده گرفته برادر لاجمده گفتی گفته ردا نه فرزند لاجمده از بی راهها از بیابانها او بسکو آمده وارد فرمود و تر بود  
که ده ما بود ما هم از شت انقیاب از شهر بنز حکم با جلد و علی آمده در سکو بودیم لاجمده را  
حکایت کرده فرمودند حامل الواح استیم محسوس دارم باید این الواح در تبریز تدوت شود  
زیارت نموده معلوم شد که جبر تبریز را بخون مطهر لاجمده استیم و لاجمده استیم

میفرمایند این بدایا و روزایا و خونریزی که از اثر است که محبوب عالم را در میدان شهر  
 بدار آویخته من در کله بسینه با که زدند خدا را اگر اینج که را بکشد و بکشد در نه دیگر را بگذرانند  
 نه خود مانند بکشد را حرکتند اینها را بخون ابرویم سهند و اسد سهند بخش و قتیقه بود  
 سر حضرت یحیی را بریدند بعد از هفت ماه قیاس اودمان آمد ان را صحرای بخون رنگین نمود  
 باری جناب پادشاه اراج با که را برده است عازم تبریز شد در صورتیکه در تبریز را در تیان حمامه  
 کرده بودند که را اذن دخول و خروج غنیمت اوند لاجم بودی سفر تبریز رسید از طرف حلب پنج فرسار  
 قوشون اوکی داخل تبریز شد از سردار و سر راه لاجم قوشون در تبریز حرکت نمود لاجم بکشد  
 بدون راحت داخل تبریز شد و تمام بقدر سکون یافت بدو چنانکه کویا در این شهر اینج  
 قدر در عرض یک ماه قدر و تاراج شده کلر سکت شده دکاتار را با ز کرده مشغول کردند  
 سه روز بعد هم حرکت به تبریز نمودیم و یکم از شهداء کبریا زین العابدین دایه لایه زانفتی  
 اجدت بود و تقصیر او اینج بود هنگامیکه بنده در تبریز بودم خانه بنده را استر کرده بودند  
 هر روز اینج کبریا زین العابدین و یکم زین العابدین بر سر در میوزاده داشتیم هر از میز فتنه به  
 سنگ نشین در خانه بنده چار سید اند خانه را نکه دار میزدند یک شب در خواب دیدم جمعی  
 با تبریز سردلس اینج را زدند صبح خوابیم را به جبر جبر است اهرت جرم حکایت کردم و حکم  
 من بخوابم خاطر جبر در دم چه طور با اینج بگویم گفت خاطر جبر دار نکه دار کردند این ترا صبر کرده  
 کفتم شاد بیکر به خانه فرزندید اینجا بشید یک روز ماندی خانه اش میرفت بعد لایه لایه احمد است  
 اینج طرف ان طرف فرستادند دیدم چیز حادث شد باره مشغول کار خود شد تا تا نکه

سر درود  
 در تبریز

از جمله هر سه سیدیه مجرم کرده کوه چاه مارا هر چه خزانید مالش را تاراج کرده خانه ما را  
بقیه پیش که هر بار رفتن کرده بودیم تاراج کردند قدری از چادر دادند و زحمت جاهلین  
آورده شدیم آنکه کوه را تاراج کرده بودند و جهت آنکه در خانه هم زحمت نماند حرکت با کوه  
کردیم پنج ما از این خواب کثافت بیدار و از کسیر زین العیدین در جیم عمارت خود  
کار داشتیم که یک نفر از جیمین میگوید باید ترا از زخم کمان حرکت  
حرکت تیر را نشان بدهد لیس غنم حاجی ملکات الله صعود حرکت در خانه تیر  
نفر سیدیه بسم الله شسته شده اند همین که بصر تقریباً در سه ظهر وارد شد  
خوایا سیر زانجه نام را شب بسم الله از اجام اهل ان قریه شسته نمودند  
و در باوید تقریباً سه هفتاد و چهار نام جوان را که در کوه کوبه تبلیغ شده بود  
آمد در باوید جمع را تبلیغ کرده بود بسیار شکر و خادم امر الله بودند در باغ تیر  
زده شسته نمودند و آتش معلوم شد در تاریخ ۱۲ در اردبیل جناب امین الله  
بختو ای میرزا اسکندر محمد کردی یک نفر در ایام رمضان شب آمده و درش رازده  
که باه کار دارم از رئیس نظیه سفارش دارم چند رئیس نظیه جناب شمس خان از اجاب  
تبریز بودند جناب امین الله یاد کرده برادر زانش گفته بیرون هر آنج که آ  
امین الله میفرمایند چه فرمایش دارم که میگوید هر مانده است بگوشت میگویم نزدیکی

در زیر عبا قه را نهان نموده بوده بیرون آورده از سردش فرو برده از نظرف بیرون  
 حر آید قه را کشیده فرار حرکت برادر زانش خبردار شده تقاب می کند از نظرف رئیس نظمه  
 از فتوای میرزا علی اکبر خبردار بگردد که به قاتل امین العلماء ضمانت کفایت شده بدو ای خانه  
 او شب جدا بیرونند به نظمه سپرده بگردد در خانه امین العلماء را بیا بنید همان وقت  
 به قلبش اهام میشود بدو نظمه غفلت می کنند جماعت بخانه اش هجوم می برند خودش تنها  
 بیرون آمده رو بطرف خانه امین العلماء نزدیک درش می بیند که فرار می کند تقاب  
 می کند او فرار می کند بالاخره شش اول حرکت می گوید اگر نه استی منم تا بنده  
 حر است از عقب برادر زن امین العلماء رسیده از تقصیر اطعم حاصل نموده جلوت  
 نموده حبس حرکت صبح میرزا علی اکبر سفارش میفرستد که او را جندلی کند کوشش می کند  
 تا لکه طهر حکم سر کوبد میرزا علی اکبر از او بدید صلوات شود او را در بدید طوق در کا  
 نموده بازار را می بینند تقریباً هر روز از شامسون به حلیت میرزا علی اکبر  
 بشهر حر آید حکومت میفرماید موقوف شد بازار را باز می کنند شامسون با حرکت  
 بعد کند چند روز میرزا علی اکبر را سوگند او تو رنم هر نفر نامور از شهر او نیز بجا  
 بیرون می روند و پسرش را که به قاتل محرم داده بگردد حبس می کنند بعد از  
 چند یغم قاتل را در بنطامیه تیر باران نمودند این اول نفاق است که بقا

انتقام نمودند در مدت استقامت اینج قدر خونهای مطهر اینج شده که رسم نموده بصدد  
خونخواهی نیامده در عصر عظمت رصفاست پهلوی اولین تفسیر است که در مطهر این دار

نمودند  
انقلابیانی که با اسم احمد رازد را با بجا شدند

اینج انقلابیانی که در اثر از تبریز بوده واقع شده شرفی و ایوانها و اردویه در آنجا و میان دوایب  
باید آگاهی و قدامی ان ارض بنویسند اینج نزدیک به تبریز است مشرعیان که در اینج ده لایق  
از تقدیمات در کت اطراف و تعرض صاحبان ده در فاش و گرفتاری و عارض معروض بودند تا اینکه در ایام  
دلیعهدی محمد میرزا این سفیدان سیان آمده ادعای تقرب و لیعهد را دید مطالب را عرض کردند که هر پنج  
ده کلیمانی است مگر مسلم در این صاحبان ده اینج مسلمانها را تحریک برف دمی نمایند و خوشان را غم سجدگی نماید  
شاید حضرت و لیعهد عرض نمایند ما لکن ابداً مواخذه بیده نماینده حقوق خود را سرهای از ما برداشتند  
هر وقت دنیا از حقوق ارباب آنها در بار ما ماند حق شکوه و عارض دارند ما خودمان بیست تعیین می کنیم  
لهذا حضرت و لیعهد حکم صادر فرمودند که ما لکن حق مواخذه بیده ندانند و هر کسی که چنانچه در خانه آن ده کافر  
بیک نفر از صاحبان نفوذ در تبریز سپرده گرفته بشود حدیث حدیث حق اداره او معین گرفته بشود  
در خانه اداره گرفته از آن تاریخ از انقلاب بگردد و هر کسی که در تبریز است بی حرم هم حقیقت مقتول سپرده  
کردند این از کجاسته کان خود فرستاد و سپرد بدو شمارا بیستوی میفرستیم ایداً تعرض به آنن و در  
این ن ندارید ما لکن ده حقیقت م تالی را دادار نمودند که ده را بتو میسریم آمده دستور کردند بیک نفر  
از کجاسته کان ا هم حقیقت مقتول شد در تاریخ عهد هر محققان حضور نمودند و حرم با صاحب  
اجبار محققان سینه سرغیر تبریز آمده اول در میان با در کار او سرانترال کردند بید بینه سرغیر از خانه تبریز فرستادند

نمودند  
از حاکمان

صوفیا  
محققان

در خانه میرزا اهل حجۃ الاسلام که چند عتقان شیخ و این هم عهد عتقانه و شیخ بود متخصن شدند حجۃ الاسلام  
 مرحوم تدبیری کرد که از نفقه جلوگیری نماید تمام را محض کرده سه چهارم را نفقش بمانند است بکجا جدا  
 بخوابد بعد اینها را محض نمود و وجه اجبای عتقان در این تاریخ جناب آقا زین العابدین که از مستعدان  
 اجبای ان ارض و بعد مبلغ اکثری ایشان تا زین العابدین بعد از آن قدر مبلغ تمام اجبای ان ارض را زین العابدین  
 بوده کند بدین شیخ زحیم باغبان باغ که لویه حرکتی کرد جبر احمد مرحوم سید لیه در او را برادر تصدقی نمود  
 بعد جبر احمد مرحوم از خدمات و جریعه که در سبیل امر بر دست تک افکند ان باغ را که یک مزرعه بزرگ است فرد  
 در مرغی پور سرف و برادران لایع و محمد عیوب و ماسقا و سیدها بدید بودند سیدها بدید در این ضمن  
 به مرض نقص گرفتار شدند بعد چند سال تمام شد در حال طرف شکسته و نات نمودند اولادش کلثوم و  
 و جناب مامنه زوجه حیدر که بر باقر و لیه اش آقا اسد الله و اکبر و جمع دیگر بودند در این ضمن مصادف بود با بروز  
 نقص ملک لیه ضمنها از اسکو بلند شد اول رئیس السوات اسکو حکم کرده بود با آورد لایع که بر دامیر است  
 که از وجود اجبای اسکو بودند از بیابان آمد در بازار ساراج کرده بودند و در جبر حسن مرحوم بدین جهت  
 در برفند که حبس بند بود شب آتش زده سوزانیده بودند لایع صفر بود در این تاریخ خودش در اند جان بود برادر  
 لایع اکبر رفت بر رئیس السوات تبریز شکایت کرد اینان نوشتند لایع اکبر بیاید بر رئیس السوات  
 خودش بخیل تفرض افکار اغیار اسکو هدایت شدند ما چر شدیم به حکومت عارض شویم از نظر  
 اعتبار سیدنا به حرکت آمده زبان لغوی و طعن تفرض باز کرده بسکویها ملحق شدند این امر در قریه معلوم  
 حکم است لهذا اجبای اسکو سیدنا متحد شده قصد عارض به حکومت شهر نموده این وقت حاکم تبریز  
 امیر نظام کو در اس بود سوات سیدنا تمام این وعده به هارن نفقه الاسلام ریخته او را اسکو خود نمودند و او  
 یک نفر از نوکرهای نفقه الاسلام جلو سیدنا که افکار به حکومت حرامده ما هم شویم تمام اجبای اسکو به شهر آمدند

ص ۱۰۳

شب در محله دیم در خانه از بهر سبب است که برادر بزرگوار حسن عسکری علیه السلام را جمع کرده تیسری نمودیم  
 که حضرات بر سدا پهنه شده ادم سدا بر جلواناخته بر حکومت بیرونه از برابر سدا که سنا شد حکومت تیر سدا  
 لهذا پانزده نفر از اجای اکی منتخب نمودیم صبح انانافه در خانه میرزا اسماعیل حجه الاسلام پهنه شوند اینان رقه  
 از طرف ما بر حکومت مینویسد حکومت از سدا راه فر کنه لهذا خواب رضا و لاجم ابراهیم و حسن و مسهر ستار  
و جبره و کاسم و احمد تقی برادرش لاجم ابراهیم و اسیم در کون ابدر و محمد حیدر و جبره کاسم  
 اینان رضانه حجه الاسلام تحسین شده باقر اجای اکی و سدا در حکومت عارض بودیم چنانچه ما فصله کشید حکومت علم  
 معصومش این بود که خودشان صسته شوند در خوات استون که این بود که چهار خان از بهانه که در اکی سنا شد  
 و سدا حرف هم و مسجد مبارک بود در این بین اجبار اکی در خانه حجه الاسلام با این خلیف اقلانیکه نفر در خانه  
 حجه الاسلام میرزا ابراهیم تقی نام جوان با یک طبع است ادرا تبلیغ کنه نزد کینظر که از دیوان خانه میرزا  
 کارضا و شهرت را در طبع او آوردند در وسط بازار در مسجد صحبت نمودیم تبلیغ شد و سده در کردید طری  
 خوشتر است آیات مبارک طبع با او را به طری خوب بدات سیرد جذب آیات ادرا اجزوب بر نمود اینان یک نفر  
 روز منسوبین حجه الاسلام که زلفان آمده به رضانه حجه الاسلام مهرها در گرفته به سینه نزل او در تبلیغ  
 شدند کار خبا غریز در برادر اینان اول ظلم امرالم در اصحات مستنه اینان جوان بداریه شکر شد سدا  
 سکوت بقلاب صبح که الواح ملوک را در نزل نه بلخ خوش خندین ورق فرزند حجه الاسلام آورد خلوت  
 گوش داده اصلا عداوت امر نرفت آیات مبارک منتخب نموده بودید که بمقام ایاد بقران قاسم کردید  
 ما بر یک اوز یک است از هر کسها به خانه نظم العماره رئیس الدات زبان کلمت و افتر بازر کرده  
 گفته که پسر ما با بقیه بودند بر مجلس اینان در خانه میرزا اکبر افتر علی او بدید چه ربه مردم چاه او آورده

تلاوت

ما از این فقره اطلع <sup>ص</sup> حضرت قرار شد بنده و سایر کبریاة نظام العلی را دیده بگوئیم این حرفها صرف  
 چون نظام العلی در جواب حضرت ایشان گفته بودند چنین ندانستیم باید استیضاح اینها گفته شد در حرف  
 صغیر با در کرده بود گفته بودید این مطالب را بشنید الا هم بگوئید صدقه بنده با سایر کبریاة صبح بخیر  
 نظام العلی رفت در نزدیکی در او تقصیر جلوما آمد از بدعات او سخن برداشت مگر شدیم باز رفتیم در حضور  
 شدیم ناظر او پیش آمد چه مگر گوئید گفتیم با کار داریم و قیسه بیرونش تهنیت بیاورند عداوت فریضیم کرد  
 این ناظر ما را سخت گرفت هم حرف زداید بگوئید من و اقا فرخنداریم ان قدر از هم دور کرده است نکتید با لاف  
 گفتیم بر ارض آهت حضرت که دیدم زانکه چنین حرفها گفته اند هم به نا بگوئیم اصل زانکه در ادب است  
 این ناظر زبان فاشتر باز کرد چنین فحش گفت که از اول اتفاق برام چنین بی حیانه کنده اند بگویم  
 بر ارض که بیرون آمیم بدن ما از اثر حرفها زشت آمد مگر زید و کار دیگر کلمه را نماند بر نمود  
 شیرین زدند این حرفها تنگی دادیم گفتیم برویم در خانه حکمست دم شیریناد شیرینان تو از این کلمه ز  
 دیگر بیز در خانه تا خوب باشد اعتنا نغیم بعد از انقلاب ما شش هر نشسته مردم تبریز بی حیا رختی  
 خانه ایشان دیر و آماج و از این گفتند سر طرفواران او را در زیر تخت کوبیدند بجزه گفتند این خود  
 نفوذ با آنکه من غضب اجبار با در بر ارضان حکمست رفت بر افاق مطبق شده تقصیر را گفتیم که دیگر با  
 کار نداریم امروز ختم کردیم فقط کسیکه تا آخر عمر با کلمه سقاقت ما همراه کرد  
 دگر نمود و حدیث کاغذ در قفسه دایره بر اصلاح بر حکومت حضرت <sup>ع</sup> حضرت یک روز  
 خالوسه میرزا امیر حجه الاسلام پیش اجاب آمده گفته بود که فلان بجان حجه الاسلام  
 پناه نهاده شده اند اگر حقیقه بهمان نیستید بد بگوئید یک جوان لاجون نام که پدرش  
 از الوات اجام کوشته شده بود جوان شجاع بود دراز کشیده بهم بلند حرف

صغیر کبریاة  
انقلاب



هر کوی سید چه مگوئی اگر ما بدو گفتیم دیکه اینجا چه کار داشتیم این سید آتش گرفته  
 پیش حجی الاسلام بیرون که اینها علم می گویند ما بهانه مستقیم حجی الاسلام سه از تب گرفته  
 خلوت آمده جاب با رضای مردم که ایشان سفید این جمعیت بود صدام کند و بسیار در سید  
 هر که پیش شما آمد علم نگویند ما بهانه هستیم مگر آنینه چون در دس میدهند با هزار  
 جواب دادند تا اینکه خدعه این قضیه را حکومت خط طول داد که مردم خودشان خسته  
 شوند تا اینکه یک روز تمام اصحاب سکود سید کار با انش با از صبح تا ظهر در دیوار  
 در کنار باغچه نشسته منتظر صدور حکم بودیم امیر نظام احضار نمود در جلو طا  
 گذاشته نشسته بود هم در جلو او صف کشیدیم در سر قطار جاب با سید خوهزاده  
 چه اظهار حرم ایستاده بود سید که ما بهانه هستیم گفت خیر گفت بد مگوئی گفت اگر  
 شرفمان مانع حرد بد مگوئی نبود خطی با بهتفات بود تدبیر عمده امیر نظام دیگر چیزی  
 با این حرف قانع نشد هم جاب محمد علی احمد سید بود که پس بزرگ امیر نظام  
 باشد با و گفت بهانه است گفت خیر گفت بد مگوئی فرمود در قرآن اجازه بد گفتن  
 ندارد نه است امیر نظام آتش گرفت که ما قرآن چه میدانید هر ایامه شوید باب را  
 آوردند گشتند هر کس با بیگانه این مدعا زنها را این را به شوهر میدهند قدر از اینگونه  
 حرف خشن گفته بعد گفت بکشید بزرگ زنجیر کنید بچه جاب محمد علی مردم را گرفته

بطرف حبس کشیده جماعت را مرض کرد در عرض راه حبس فرشته است بینه صبر حدیث  
 مرحوم را در نیمه در حبیب چیز داشت بیرون آورده به حبس محترمی که او طاق بود دیدند  
 برادرش صبر حدیث گفت حق برادر مرا است تا اینکه لازم خود به حبس رفت از این طرف  
 فردا از روز به ثقه الانتم که طه فدا رسما تا رسید و سبک بود در روز نماز خود را  
 به جلو پیش انداخته بدیوان خانه فرستادند که فرستاد که فرزند به حبس بهانه که ما فرزند  
 نیستیم خودمان داشته شده بر حدیث را بیرون آورد از طرف این صبر حدیث تا ما بر سر  
 که بهانه نبود و ما شخص بی طرف و دلسوز بود تر سیده بدون اصداع مارتی چهار  
 تا ۵ به امیر نظام داده صبر حدیث را خند من کنه خندم از سیم مرض کرد در وقت وسط  
 هم از طرف ثقه الانتم رسید از چهار صد تنان صبر دار شد آنچه گفته شد چرا  
 دادید گفت از حبیب نظام داده ام بخوانم گرفت و صحن صفت مردانیک داشت سید  
 صبر حدیث مرحوم هموار کرده چهار صد تنان صبر حدیث را دادند خندم حدیث  
 سه روز جانب صبر حدیث با شکم مدتی را خالی کرد رفتند ما هم از قید و کلام  
 شدیم در تاریخ ۱۳۰۵ که حرکت و صدای مشروطیت بلند شده بود در دهکات جنین تصور نموده  
 بودند که باید بهانه ما را از این بعد اذیت کرد استه انتظام حکومت کینه نشد در قریه مطنه کشش فرسخ  
 تبریزت جمع از رعایای کشوری انقریه چون در قضا بگذشت بمانه اجاب ریخته هر کلام را پیدا کرده گوید کاری  
 کرده یک وقت ایام ده نفر سر شسته نام لباس خون آلود وارد تبریز شدند در این تاریخ جناب میرزا حسین زبانه علی  
 هم در تبریز در اینده منزل تسبیح داشتند و بعد از تبریز متفرق کردند که گفته رئیس انجنین تا صبر نظام الدوله را بر سر

صبر حدیث  
 مطنه

بعد از مدتها تاجیر نظام الدوله ایشان که را به پیش از باب مظنه که چهر احتسب بعد فرستادند که اگر محبت بهانه را غفر تالی  
نگه دار کنی اذن به هبید کوچ کرده بدکات من بیایند خسته نگه داری میکنم فرمودند ایشان را راحت میکنم باید قدر صبر کنند بعد  
در تبریز مانده باینچ در بان در خانه دیدن مانده یک شب جناب لایسرا حان زنجانی فرمودند خردا صبح حاضر شوید در خانه خدا برویم  
صبح بر مشرق آواز کار افتاد از حال مبارک استمداد طلبیم صبح حضرت را برداشته به مشرق آواز کار بردند در انجاست جان کردند خاک را  
چهره احتسب صاحب مظنه جناب بجز زینر سیاه را در تبریز بجهت به خانه اش فرستاد فرمودند اینچ ده خانه دار مظنه را ایلمر سیاه  
خانه شان را کوچ داده بیاید ببرد بعد تقسم ایشان را خود هم آورد خنده جناب بجز زینر سیاه اینچ ده نفر خانه دار که معهود  
دنا طینان اجبابی مظنه بودند از سبب هم فرستادند تا ما کوچ کرده بر مظنه بودند رشته گمان مهاجران نور اله نوره  
صبر است مبرر ظهور سلمان و فرج المرحمه زارادگان حضرت صاحب اکبر و دلاوری صفاق که از اجبابی استقیه همین ان ارض شکر  
مرفق اعبادانه برادر است علیه که در ارض اقدس علوم به آن مبارک است لایلا حراد علی جوان که شرف بجز بر کلمات  
و کبریا رضا احمدی

باری به چهره بعد از شش و هفتاد روز در این وقت رخصت پذیر کرده صاحب نفوذ کاش یک روز غمناک بر لیوان که یکدیگر سخن مظنه  
انجاست هم مال ایشان بجهت رفته جمع سوگند و داد چهار ریش بر داشته آمد مظنه را محصره غنیمت هر که فرشته از ده بیرون آورد مانع  
بعد آمده تا مشریران را گرفته در مظنه بچوب بست که بجز کار کار کا مظنه بعد هر سفر خسته و در بعضی آورده ایشان  
ایشان را در مظنه آتش زده خانه شان را از آن دور بیرون نمود بعد یک نفر از اجباب را پسین فرستاد که تمام کوچ کرده  
بیایند و لا فقط لایلا حالانیا بد وقت دید که لایلا را حرفی هم چون اینچ لایلا دم کوتاه قدر دید یک وقت مشریران سیاه  
مظنه امر را پیش اینچ بجز احتسب از کار کردند لایلا چوب کسید سیاه را که بجز کار میزند بعد شکایت به تبریز رفت چهره  
برد لایلا را در تبریز گفتند کار کرد لایلا بگشت بر مظنه چوب برداشت سیاه را که بجز کار کرد گفت از باب که بجز نوزاد است

گوئی میزند خ کوه میزند نم بار باب گوئی میزند نم اینج دفعه چهره صحت هم بدو آمد میباشم عارض شده آورد با بار  
 در کلاهده خوب کار کرد با بار سگت شد دقیقه ارباب افت تبریز خوب بردت میباشم الگوئی کار کرد خدم  
 بیکدیگر نیم و کوه طغیت میباشم با بار با کشته با آفره میباشم مرد هم نفسش راحت شد هم با بار با بار کوه سید  
 در آن اذن دارد با بار با کوه خانه شتر ابر سخته آورد و آن هوش میروست هم در باغ ملک محمود هر یک سوار  
 ا صبار سخته را سختهش نفر از سخته به لیوان برده خوب زد و ریش کشت ترا کرد کشته یک زراتها ۵۰  
 ابراهیم با خادم حضرت عبد الیهها بودند و کوه سیر یاقه و محمد صهارق سحر بودند و نور الهمعیند  
 صید کوه سیر و در آجیب صحن مجید ویش کرده کوه که بیام جد در حفظ ذکمه داری اجاب کوشش داشت  
 در قرینه سخته بقدر شفت دفانه وار بهای دارد در وقت خرفن باید تمام بچهرده با زن میباش  
 خرفن خود را دست زنند اما بهای از اندن شب هر وقت بود زید خرفن خود را به بیک دل کرده  
 صاف می کنند و قرینه را هم اجاره دار اجاره کتد بسلیقه ده از طرف ارباب اطمینان  
 بهای خرفن خود را با اختیار خود صاف و صخره کتد در صورتیکه خود اینها میگویند که اند  
 بیک خرفن کتدی را دست زنند تا ارباب آمده حق خود را سوا می کنند و در تمام خرفنهای  
 اختیار باید یک نفر آدم میباشم باید آیشان خرفن خود را صاف کتد چهل کتد  
 تمام اجاب سخته فیر بودند و اختیار با شروت بودند حال بتدریج اجاب با شروت  
 شده و اختیار به چیز شده کل با اجاب بقروض میسند و حنی تصادف تا پیش آمده  
 در ذمده کله رنه اختیار را برده اجاب مانده بیک دفتر ختم بودم تا که آمد ز رایت  
 اختیار در یک طرف واقع شده مگر اجاب داشت تلف کرده و قسمت دیگر اجاب

موضوعی  
دزتاب

محموظ ماند باری بعد از قصیه مطنه قصیه ضوضای قریه دزتاب واقع شد عیار  
 شورش کردند اصحاب در تبریز پیش از باب ده اعتماد الدوله شکایت آمدند باز به رئیس  
 انجمن که در نظام الدوله مرسوم شکایت شد هر چه با باب ده رفته ترشند آدم  
 فرستادند قبول نکرد گفت در صحت کجای یک مدینه است اگر او بنویسد اینها مسلمان  
 هستند من قبول حرکت و الا باید از ده من بجای دیگر بردند هر که در تبریز و بیجا ماندند  
 چاره نشد یک روز یک نفر از اهل دزتاب حکومت پیش آن سداقه حرکت کرد  
 من در ده کار زیاد دارم قدرات توقف زایم از این در شهر ندارم یک راس نیز  
 سید هم بعد اعتماد الدوله بنویس این خوب مسلمان است اخوند نیز را قبول کرده کاغذ را  
 نوشت او را اعتماد الدوله مرضض نمود اصحاب در مسلمان را پیدا کرده هر یک میراندر  
 رفتند بیک بره مصالحه کرده کاغذ گرفته رفته تا فتنه در جی خواش شد  
 از طرف دیگر در دهات مرند در قریه کلا که ملک خود در نظام الدوله است مدد ماف  
 نام مدد آن ده بیک نفر از اهل آن استو مطلب بجای رسید که نموده یک صفحه  
 کاغذ نوشته در مجلس عمومی استو مطلب را مجبور کردند که باید این کاغذ را مهر  
 مطالب کاغذ تبرکای بهم که من از اینها بابتو خط مدد ماف بر گشتم استو مطلب برام

موضوعی  
ضوضای  
کلا

© AnIran Library Trust, 2020

اما مطلب شوخی میکند بلکه بجزر بان و شوخی رفع کند می بیند مدد مناف دست نمی کند عدالت غنی است  
 بالاخره به فتنه منجر خواهد شد می گوید بسیار خوب بروم از خانه حرم را بیارم حرم کنم از آن  
 مجلس فتنه بیرون آورده افه به خانه اش ملکه و دختر کوچک داشت سفارش نموده از بی عیاش کف  
 که من به تبریز اقمتر شدم بگیرم به تبریز آمده محمد از خانه را صدقات و شکر نمود حال در فتنه از پیش  
 گذشته چه نظام الدوله و دیگران را سرزنش نفر رعیت بهانه نموده از غمی توانید به هدیه فرود  
 خودم که داری کنم حال این فتنه از خود و از رحمت خودش است برای داد شده بگیرم  
 به پیش خودش برود چگونه را بگیرد تنها طلب بصورت مانع از نظام الدوله سعادت  
 مفضیله دارد اکثر اوقات حکومت های تبریز در عمارت او می نشستند یک با حضرت امیر  
 آن طرف عمارت مفضل در یک گوشه اولی قرخص خصوص خود می است لذا اندرون آمده نشسته  
 اینها طلب داخل شده تقطیر میکند چه نظام الدوله هر چه رسد کجا به اینتر چه هر کوی  
 عرض فرم کند هر قدر که لاج استم که کجا معروف است اخوند مدد مناف یعنی محمد که هر کند  
 و می گوید باید در این ده خانه هر چه رسد چرا هر کوی در باره منذهب هر چه رسد تو بهای  
 استی آنها طلب می گویند ضیاع هر کویند چه نظام الدوله مردم میزاید بسیار خوب بروم  
 پیش مهدی خان از قول این بگویند یک با شرف به مدد مناف بنویسد مستعرض نشوند منزل  
 مهدی خان در گوشه دیگر با غایت رفته پیدا کرده داخل شده طالب با هر کوی مدد خان

می گوید که تو بهانه هستی بهتر مطلب می گوید چنان هر کونیند هر دو خان بنا کردند به فرسخی که بدو رفته  
 تو بهانه هستی خودت اقرار می کنی بهتر مطلب هر چند خید بذالقه این تلخ آمد دست نمی کشد نمی  
 می افزاید خاطر می کند یواشک بیرون می آید در بیرون نوکران و ففده و باغبان های باغ از  
 مهدی خان خبردار میشوند سر راه را می گیرند بیکه به اصرار می نیم گویان به بهتر مطلب بر نهند  
 جبر سیر خان مروجم که صاحب منصب تو چو از اجای ثابت تبریز بودند ملتفت شدند از او  
 بهتر مطلب را برگردانید از طرف دیگر باغ برده از در دیه سیردش می کنند بهتر مطلب را تفصیل را  
 گفت مدد خط شد مهدی خان مدیر اعدای هر نظام الدوله است خودش حرف مهدی خان نیست  
 قرار شد در تبریز بمانند شش ماه در بند منزل مانند روز که رفته در دکان بهتر کاظم بخار که اجای  
 مسموم است بخار نموده محقق و جبر می کنند وقت شوقی به هنگام مریح صبح مشرد خط است  
 آن پیدای مریح رخصت را اداره مملکت از ولایتان رفته شب را رعیت را از خانه ها می کشند  
 در کوهی که قراول بکشید از طرف ولایتان شب الیات اطراف هجوم نموده به شهر می زنند  
 بهتر مطلب از طرف بنده لکهر در نوبه به قراول می رود بعد از شش ماه تمام هر قریه از احتیاج  
 بخاری بسته آمده هر از هر که محتاج است باید نیم فرسخ راه به مرز می رود و لهذا آمدند  
 سخت می گویند بدو کونیند مدد مانف پدر زن بهتر مطلب را هر مانه از طرف هر قریه می فرستند

که آمده است و طلب را ببردند حقیر قضیه را چنین دیده رفته از بازار بکیت لباس که است  
 اعدا و کفش تازه برابر است و طلب خرید نموده با لباس و کلاه خودش به قریه نرود  
 لباس تازه و مو قره حرم هر کس پوشیده با پدر زن عازم قریه شدند از تبریز راه  
 بعد از ورود جاب همدر سنان که در اجای همان قریه کجاست و با شرف است از لباس آن  
 خوشنود شده و محض آنها در رضایت از سینه بند که اسیر احترام فرستادم بقدر آمده  
 حاج لباس را همان هفته فوراً فرستادم بودند این طوری با خوشی بودند مشرف سنان از طرف  
 چه نظام بعد خطم به یون بباشر یا جاره در آن ده بود در سنه ۱۳۳۳ هجری در آن ده که  
 مشرف سنان محض حفظ فقره آن قریه امر کرد اغنیاء فقره را نگیرد بر نمودند از قره اغنیای  
 ده خارج شده امر کرد چهل هزار در انبار چه نظام الدوله غله داشت فقره آن را جمع و  
 نموده خوردند بعد از چند ماه به تبریز آمده یک مرتبه چه نظام الدوله گفته بود سنان  
 حراج امر کرده حراج نموده اند مشرف سنان گفته بود خوب کرده ام دیدم رعیت تو  
 از راستی حریه نورا صفت مردم امر کرده ام که تو را بخورند غیرند دیدم هر فقره گفته بود  
 تا زمانه دور کرد چه نظام الدوله وفات کرد و کت به وراثت قسمت شد او لا وراثت  
 قریه کجاست یک نفر مد رسید مشرف وقت پیدا کرده داغ دل از استیصال بگرد  
 رفت و تبریز با مد رسید که این استیصال بگرد مردم را خوش زبان است بهمان



حکایت این را از ده خارج کنید سالی صوفی و حضرت عبداللہ با را در اخلاص تریبہ انفا سنہ ہندم مکتوب  
 مد صاحب دہ بہ جانب عبداللہ خان امیر شکر حرم و در تبریز رقبہ نوشت کہ بہ طلب ما بہ است امر کنید  
 از مکتوب خارج نمایند امیر شکر بر فرمان دہ مرنند یک جوان کرمانی از منوہین جبر کرم خان بود  
 نوشت ہر نفر قراق نامور غودہ از مرنند خواہد گرفتہ بدون صلحت شہداء خانہ و عیال و اطفال  
 بہ طلب را سوار خواہد ما غودہ از قریہ کجا نامور بلخ ہمراہ بہ طرف تبریز حرکت دادند از تنہا  
 اختیار قریہ کجا بقدر یک فرسخ ہمراہ خواہد کہ آمدہ کہ یہ گمان روضہ خوان غودہ بر مکتوب  
 نفر بلخ حرکت کنند قراق نامی نامور متحیر میشوند اگر بلخ مقصرت حرم خوشحال میشوند  
 مقصرت تبت این چه کیفیت است بندہ بجز خبر در خانہ ناموش حکیم دریم در تبریز خواہد کہ  
 و ہزار بہ طلب دم در خطر شد اذال تا بجان بود و با بختیہ سایہ درخت کوت را فرس کردہ  
 بلکہ شد ہزار خوردہ را حرکت شدند چند روز ماندہ خانہ کواری کردہ است کہ در تبریز مانند  
 بہ امیر شکر عیال دادہ از صاحب دہ پول اعلیٰ را خواستند امیر شکر چند مرتبہ بہ مدد  
 مد سہل شمر دہ ہفتا غودہ نامور گذشت بہ بخت کرم فرزند از طرف حکومت و مدد  
 قیمت عیال ہر چند و ہفتا کی قیمت اعلیٰ را گرفتہ بہ بہ طلب دادند و عبداللہ خان حرم  
 دم فرمودند کہ اختیار دہار بہ مرنند کہ یک فرسخ کجا است بر دید یا در تبریز نمایند و بلخ بہ قریہ

بزنند

بعد از گرفتن پول فصد زمستان عیال تهر طلب اعتبار زن بی غیر هم مستعد در خانه اینج زن حرف  
 مددت میکنند ما رسوا شدیم در این شهر تهر طلب کلاش خنده و شوخ حرفت پس شش کله در گوش را جواب  
 سید هد مددت حرکت تهر طلب فصد حرکت مر نه نمود که قدر سوزش قلب عیالش است که شد عبد خطه  
 خرج باز سوار واقون نشد عواده رای کرده هر روز راه بردند تا بمرند بر سنده جان اوز که  
 مطلب از تبریز حرکت کردند جان روز مدد مناف را جزای احکام از ایشان میگرد و روز سفر همراه بر کلا  
 بر صند آمده از هر دو وقت بر کشتن در راه بر افتاد که بر کلا تا مات کشید اتفاقا گمان کنند  
 مر بیند که کی نوارد اینج بهیوده مر گوید قدر میرود و مدد مناف مر گوید مر قوه رفتن نواروم که مر  
 بر کرده بلیمید یک اورا بکرده اش حرکت قدر میرود و مدد مناف بنده دید و بلیم کوسم قورتنه بر کلا  
 بود این شخص طاقت سنیکتر ادا را نمی آورد بزمان حرکت کرد و مر بیند اتفاقا حکامه علی طیب بان  
 طرف در آمد این مرده بهیست در نفر رفتی تخریب شد یک در پیش مرده مانده یکا رفت  
 بدو خبر حرکت جماعت پاشده آمده تا بورت نیاورده جائر دست اند گذارنده سخن تمام بر قرین  
 رسانیده مردم جمع شده مشهور مناف میباشد ده اجباب شیرین و شوخ حرفت آمده امر کردند  
 اینج مرده بخار زده بیخ آورده از زیر استهک کشید از ناب دان که بیخ و دانه از مردم  
 استهک نوزنده غر شود امر کند بیدار فتر از مرند حکیم بیادید رفت نصف از مرند حکیم حراوند  
 او هم نوزده کنان حق القدم گرفته آمده گفته اینج مرده است حکام از شب در سمارستان  
 تمام زنهان کلا در کوه بر مدد مناف بر گویند که ای ملک احد علی تهر طلب را بر بردی خدا

چنین می کند و این زنده نمانده تمام اختیارند و با هر مطلب یک صلح شیرین دارند و محبوب القرب هم است  
 حذوه فردا را زنده نگه فرسخ مانده که به مریز برسد یک چلو ادار به جبهه هر مطلب آید هر که بیدار ماندند فردا  
 این طواش آمده در مریز خانه را بیدار کرد فرمانده مریز که جوان را مانده بود محترم شمرده آورده بخاری  
 هرگز که روزهای پنج قرآن قرآن استخوان کلاسه کل روزان وقت اصرار کجا بجهاد کجا بخاری را به مریز می دهند  
 در اینجا پرل نمیدادند در مریز هر مطلب فرد خود را گرفته کلا کند با هر درانه شفت دسیم ظهور باره  
 در مراغه جبر صد خان شجاع الدوله حاکم است و مریز را ولایت برده است برای هدایات منظره الدین شرف مریز  
 بطهران گرفته است یک نفر از علمای مراغه به جانب جبر میرزا محمد الدین در کوه تصدیف نموده چند چوبه زده  
 ایشان جانب جبر میرزا محمد الدین را بپشت خود کردند جانب جبر میرزا حمید حکیم مریز از جبهه اوصایا ان ارض بود  
 مد خطه کردند که این مد با جبر صد خان مربوط است اگر عارض بشوند اعتنا نمی اهد نموده بود که بگیرد بظلم  
 بر شاه تکران در کتایت مریز صد خان شخص مستبد و پر غیظ است از تکران خبردار است و پیش می آید  
 حکم مریز میرزا حمید را بیاورند جانب جبر میرزا حمید مریز خبردار و شوند غیظ است گرفته اگر گرفت بود حکم  
 کتایت شمش را به راه کنید سوار بشود از براه خود را بشود که شمش فرخ است ده مریز شهنشاه امام  
 میشود و شمش هم اینجا بشود در دست احمد دولت جبر میرزا حمید و از شهنشاه که می خردت که می خردت ندارد  
 رزاداره شهنشاه که را بگیرد و یک شمش جبر صد خان خبردار مریز جبر میرزا حمید بشود گرفته است

موضوعی است

شماره  
ارضمان  
محمود محمد علی

غیظ خود داری بکرده امر کرده که سیر محسن محمود میر حرد از اصحابی ثابت مشهور و حمین کا نوه د خیر مرحوم  
 د خیر مرحوم بکرده داشت که از اجرت نادره و کثرت عمر به تبلیغ مشغول بود و یکدفعه ای داشت و لایحه از خیر مرحوم  
 میخواست که حمین بمشکد یکدفعه در وقت خدمت که سیر محسن و حمین را آورد در عمارت صدخان جلوس تا لاش امر کردند  
 به حوض انداخته در تور آب از چار طرف چوب میزنند و لاش که سیر محسن را تمام موکا لاش کشته شتر جوان  
 صورت بی مو مانده در این خاک حس می کنند مطالب را اجابت نوشته در تبریز به چهار سینه بنده به خدمت  
 جناب لایحه رضا خان فواجه اصل شیراز از قبیل افغان محرم و کتبه دار محمد علی میرزا بود که کتبه ایشان  
 کتاب از راجه لاش آورد و چون نوشته تمام مطالب را به چهار سیر از او لایحه مرحوم نوشته تکرار کردند که جواب  
 نفرستیدیم به چراغ به صدخان چه گفته تا ولید از طرف آن بر گشته به تبریز بیایند صدخان خود را کرده  
 در مراغه تا سیاحت ۲۲ فرسخ تبریز به سوی از ولید رفته ولید تذکره خلع حکومت لاش غم صدخان  
 طاقت نیاورده چند نفر از آن کانی ادایت کردند که مشکش داده از حکومت چراغ خلع و لایحه لاش شود تا ولید  
 تبریز شدند از انظر به سیر صدخان که سیر محسن محمود حمین کاراوار و تبریز کردند سیر رضا خان مرحوم  
 که فرستادند بنده را خواسته فرمودند که در چهار شهر خاخره بیشتر است که جنب الاقاپی نزد لایحه خاخره  
 خاخره لاش بیشتر ملک همان عمارت را تکرار خاخره کرده اند بر دیدید سیر به انتم خاخره بیشتر دیدیم که سیر  
 و حمین لایحه در سیر و لایحه در او طر نشسته چارخی خوانند بر داشته به خاخره خود هم به خدمت مانده  
 عاظم مراغه شدند در اینج خاخره نظام الدوله از طرف ولید در اردیه حاکم بود یکدفعه خیر رضا خان قاجار  
 خیر نظام الدوله به فوی حاکم نموده بود اینج خیر رضا خان در فوی قدر مانده خیر در او شود ایچا چند نفر بار  
 د اقوام ثابت ثروت از ایوا و علی آمده در فوی ساکن هستند تجارت عمده دارند خوب به باب در خدمت

آدم فرزندم چو در شهر بماند محرم را همه برادر او این خادم و منوچ و بسیار این در بین محرم مشهور است  
 و تقوی هر کوی غیر بایستی باید با صدگان به صید اینها مرفی دهند حرف بر نهند حاکم بخش پذیر کند  
 بکشید حبس کشیده حبس در اختیار کنند جاب با شهر خود را فرستان تقصیر را به بنده تکرار فرمودند  
 قدر از نظم تکرار بنده رسید بکبرت از ثب کز نشسته تکرار را بر بنده و بعد در این منزل  
 آستانه منزل دست افتم اولی ق جاب که رضا خان تکرار را به حضور و لیدر محبت میرزا محرم فرستاد  
 خوانده در جواب فرموده بودند رایت این تکرار را بقدر از نظم تکرار خانم جز داده و یک را بپوش  
 از این فقره تکرار فرمودی داده و یک تکرار از قدرت الملک که در فرقی ساکن بود و حاکم احوال خالصه بود  
 و ایرادش خالصه بود و هر چه در شهر بماند طرف و ثوق و حیوانات قدرت الملک بودند رسید  
 حال سعادت بعد از خواندن تکرار است به هر نظام الدوله تکرار است نمودم و حاکم غور را عزل داند فرقی  
 سیر دانش کردم تا کاغذ حضرت رسید که تکرار حاکم رسید و چون از از حبس بیرون آورده  
 یک کاغذ رضا خندان این گفته که فرزند دینار جمع گرفته سوار شده از فر حرکت کرده است  
 در این تاریخ واقع شد جاب با محمد سلوک در میان شروع بداد بسته کرد جبر اصحاب بیرون  
 حاکم سیاح اندر ایله کرد که تو مبلغ بهانه هستی بسم تجارت محرم را دولت می کنید یا باید نجاتی  
 به صید این جمع کرده بودید و محمد تقصیر را نوشته بجهت الملک نمایند و میر احمد کفر مانع بود و حاکم سیاح  
 کماشته این بودند جاب بخوند مدد عبد الله بنایه محرم که از تجار بناب و بعلت اینکه بنایم اداره  
 بجهت الملک کفر مانع بود در سه مرتبه پیش بجهت الملک فرستاد که بنویسید مژا هم نشوند در جواب گفته بود

که باید پنجگان بدر برای تبلیغ دین بهمانه به میانجی رفته است و برداشته به میانجی بر حاکم نوشته اگر غیر دوازده  
سواره گرفته بفرستم ببردنش کنند از طرف دیگر جانب جزیره خان سپهر میرزا صفحان مرحوم در میانجی تکرار خدمت  
ایشان از اینجی بچید که تیر سندی به محمد اصمراء مرکنند حرکت نموده برودید و آلا افتد را خیر مرکنند که صدقه  
شما با هم میرسد حال محمد پو در فرستاده است صدگان بر محمد ملک محمد نموده ام در راه است که از محمد  
رسید که فرنی در قصد حرکت بطرف طهران شام مجبور نمودند که بفرستید مالیکه در راه است تو بل گرفته اداره  
گفته صدقه بکیرت از تبت گذشته که از محمد را برداشته رفته منزل آسید رضا خان مرحوم یعنی برداشته  
رضتند پیش حرکت میرزا مرحوم دلیرید از تقصیر اطلاع جسد نرفته خود آسید رضا خان را مامور نمودند فرود  
بر دید به بهجه السلطنه بگوید دیوکی تو اسماغ و فندان شده فری سحر کرده از اینجی ولایت  
اذرا، بیجان اینجی حکومت را برداشته ام که باکی بعنون مذکور که اندیشه باشد حال تو از که نظر  
از اینجی گونه عرض فرات عنوان مرکنند بتوجه هم گاهه و هم مذمیر دارد فرود جنب آسید رضا  
رضتند چنان که در بعضی بخشش رند که گفته بعلم حکم السلطنه را داده گرفته برداشته خورش  
تکرار اینجی مضمون نوشته حاکم میانجی به محمد و کن او را کمال محبت بنامیه مرحوم سپهر رضا خان تکرار  
رزمه ششگانه میر مرد با زحمت آورده بنده بخوانم ببرد به حد فاش فی بیره کند هر چه اصمراء در  
سه قران فریج دار و نظر از کمن نشد بنده به تکرار خدمت خازن فرستم فرمودند، بر خودش بکنند شخصی  
گفته، باید بریم خدمت بر بنید بعد بیاوم تکرار به میانجی رسیده که محمد در طرف حرکت بهم قدر آخر  
تکرار را فریج حکومت برساند که از طرف دیگر تو را میز سندی که محمد در حرکت سپهر کند از مضمون  
تکرار چه چیز میگویند تا اینکه از طرف حکومت محمد را حوائت ترخیم صدر میمانند و اینجی الام  
واقع شود در میانجی فریج استند منقح الاذ کار بزند جنبك میرزا صفحان میرزا میباید اینجی کار  
شده زمین فریده آلا هجوم نموده شورش کرده مانع شدند از قصد از نوشته بعنون اینجی

تویشت آسید

اوقات کاسیر رضایان محرم به کس بود بخلافه بودند چه کار داشته باشند و بطور محرم نبود مطالب را بر ستم بعد از چند  
 هفته بنده را از آفتون خانه سعادت شهر را باغ خواسته بکنند انتم باغ عصر بود مطلق بودیم باید شب بماند و صبح  
 رفته به فرا بیشتر گفتیم که برادر عصا کرده اند برودید عرض کنید حضرت است افت جواب داد در صبح که شب شد فرا را  
 شناخت ما شب در سر مرتبه دو کوشه باغ بودیم آمده احوال پرسید که تا شب شد و خوابت و فرمود چه ادب این  
 مدت انقلاب در ضوهار بیان در آب را خبر نژاده بید عرض کردم و بطور بیدانه دم فرا بیشتر و پیش فکری خود را  
 خوابت با این تن نمود بیشتر پیرده بودم به جگره فتنه رفته بگویند به مطبلر داشته باشند بوطوطه ما اطلاع به  
 هر روز غذا آوردند چند دفعه رفتیم در جگره بنوده اند در او طاق مخصوص خود صحبت خواننده نوازند  
 بود و حجره ضلوع نبود پیشتر از این خانه بیرون کردند تقصیر بیان در آب را میسیدند گفتیم تا سینه  
 شدت اینغ از بنا کار شدند و سببش انقدر که تراقر به این هم ترک کرده بساد جلیغ رفت  
 گفت اینته قهر مدتی بیان در آب بر عارضه از مطبلر آمده بد صحن با دو خندانم که من احترام شکر را گفته  
 دهم شده حق را از حد بعقیده و ضد صیب مردم ندانید قدر اطلاع به امر صحبت خود مردم نظام سلطنته  
 سخن چنان گفته خان مافر که پیر مرد اکثر اهدا دارد پیش اجاب بودند بکار هر بنا بود و لحاظ تمام اطراف  
 ایمانند غیر در او طاق و لبعهد بودند فرمودند خاندان سوار را اینجا الان با نظام السلطنته صحبت  
 میکردم معلوم شد او را هم هم تم خود منصفه و چنان کمان سیرد خود نظام السلطنته در باطن بهانه این  
 چون ان ایام ولیدد بسیار خصیه نویسی داشت و ملتفت بودند که جن بکار رضایان و میرزا  
 که پیش خدمت محرم نظام السلطنته است مراوز در حجره لایان احمدی که در حجره ما هستند و یک خط  
 بیشتر داشت تا در میرزا شیر از اینجه دهنده سیرد تمام صرف تبلیغ سیرد یک نفر جواد است

در اداره نظام السلطنة - جواد باید جدا میکردند جوان بشش و خوشه و شیرین لیدند این صیاط باکر  
 سبب تبلیغ و این تبلیغ مانع و ضلال شدند اول کسی که در ضلال تبلیغ شد سرتیب عبدالمطلب  
 بعد سعید و المهاد شد هم سراج و قمر و یکسرتیب و جناب افندی را اعلمای باختر را این صیاط باکر  
 این نظام السلطنة - همایون اورد و سر نوزاد یک مجلس تبلیغ شدند در میان اوقات ارباب  
 مستقرض اجبار بود چیزی زین سیاه پدرا لیدالم را که حاکم خادم روضه سبالم است با کجور  
 و ابرهیم شترزاده و دیگر نفر دیگر نظر بر اضرار باب ده آورده فرستادند نظام السلطنة حبس کردند  
 و زنجیر بر گردن میزدند شب جواد شتر از آب خانه نظام السلطنة یک مجبور که در شام تداوم  
 نموده بر حبس میزدند اینها خوابیده اند در حالت خواب اینها را بوسه میزدند اینها بیدار  
 میشوند شام مجبور حاضر شدند و صیاط شتر یک خطه کشید کرد آنکه چارست حبس برده  
 پیش این مرتکب کرد در کتفین حبس را پوت این را بر فراش شتر میدهد فرا شتر جواد را بیدار  
 می کنند جواد اعتنا نمی کند تقصیر را به نظام السلطنة را پوت میدهند نظام السلطنة مرحوم  
 بر فراش شتر مرحوم می بارد که تو مکلف نیست ارباب ده اعلا بگویند اینها بهانه است حبس  
 تو هم حبس نماند تکلیف تو بر این است رسید که چه تقصیر روا کند بکار ارباب بقصیر و اورد  
 فرا شتر رسید که کرد و دید فقط چیزی که است مرحض کردند از این بعد رعیت به و لیدند  
 کرد مرا خله ارباب کار را بکار از مبلغ قدغن کردند فقط مفاطمه غنند سال مبلغ میمانا  
 حقوق خود را اندر خود میگردانند از آن تاریخ مرا خله غروانند این نظام السلطنة را  
 در باطن بهانه میباشند تقصیر تاریخ در ظهور مرحوم میبود نفوس و کس باره و کلام



که اول از طریق رسیدن آب به خورشید طهر آمده و صفا سیکه از طهر آن عازم تیریز بودند  
شب باذن محمد و حافظه به محمد عیسی زاولید الطبع و ادم که سه نفر بهانه از طرف طهر آن  
از چهار دیوار تیریز خواهند شد و ضمناً حاضر کردم عکس جان را از عشق آبر با محبت برداشته  
بما فرستادم اندر فرقه بود عکس را بیاوردیم از شب گذشته خانه ما در محله چنانچه اب بود قدر  
بباغ نزدیک بود آمده عکس را برده و حضور خواستند یک نفر پیش خدمت بود او هم پدرش  
اجاب بودیم که از او یک پیش خدمت و لید بودیم ترک مدارات از اجاب نمودند و لید یک یک اجاب  
عشق آبر را پسند اکثر اهل سید و جناب جبر و کید الدوله اقلان و جناب جبر سیر و انجود و کاس  
اقلان در عکس بودند خنده حبه پیشواز میبرد نفوس نظر بدستوار النهار تکراف طهر در شک  
کرایه نموده باز جان فرستادیم و جناب جبر عیسی حمله اهرست با چند نفر آله ده فرستادند که در سوز  
نمودند تمام اجاب سیران به قرینه جبر راه حبه مدارات جمع شده بودند و این پنج نام که در خانه  
پنج نامی که صدگان میخارفت خواب کار و در حال حمله و ستان اردیانی و بهت نفیم یک در خانه  
مهر شدند سرافراز شدند در ارفته یک عمارت بود که آن اجاره نفه فرست نمودیم تحت نفی از نفی حکم  
تا وارد شدند هر او در خانه را اجاب بنوبه مجلس بود هم پیش خدمت کار نظام السلطه و هم اهل  
و لید جناب سید رضا خان در مجلس با بودند و مجلس از زمان هم میشد زهارفته مدارات میزدند با ام  
لاشتر زبان عنید انت میسر نفوس مس بارانی مربوط با این تکلم نمودند جناب میرزا احمدی خان در حرم  
سپه نظام السلطه به منزل آن برار دیدن آمده و سوال کرده من جمله از ادعای سوال کرده مس بارانی

صحت نموده بودند چه مفاخر الدوله کاکندار بیدیش نامه رفته بسیار تعریف کرده است مسلمانان  
نموده بود که زن امریکا کلمه از ادای ایران تا هر حرف میزدند در صورتیکه هر کس با امریکا  
در ایران مانده اند باز آن لایحه خودی را مانع است ایران را هر کس حرف میزدند یک جهانه میگرد  
بود ولیعهد از حضرت وعده گرفت بهر مس رفتند و یکبار در بیدیش قدم نهادند رفتند نه روز  
توقف نمودند خرج از خودی را میگردند باز یک صد و بیست تکیان خرج نمودند خلاصه بعد  
مصدقین اینجاست که با کجی بودند آنها را دریم حکمت شوق انقلاب شروطنه است که بتوانند سفر  
ما کجی را ترک نمایند فرمودند او با کجی اینجا کجی جانیده سیه عالم حبس شده ما آمده اینجا را زنده  
برویم به باب زامت خواهد شد لهذا هی نظام السلطه مرحوم هر سواره هجده همراهم <sup>۵</sup>  
الافز مسافرت کردند به حکومت فو سفارش نوشتند ولیعهد به اداره کمر که از اهل و داد منزل <sup>۵</sup>  
حقیه ایشان تداوم نمایند بخورفته اجبار فریغم مدقات نفرم حترمایه ما کجی رفتند مستعد از ما کجی  
عکس بر دست فرستادند و یکبار تقریباً قیلاً از این تاریخ فتنه یزد و شهرکات شهدای یزد بود  
از اینجا نیکه این ولیعهد در طهران هم را پورچه داشت از هر دو قایم خبردار بود هر روز اطلاعات قصیه یزد با این  
میر سید قیلاً از ما خبر دار بودند در این تاریخ هم حجاب بکنند در تبریز استهف داشتند که هر روز حجاب  
میر محمد علی احمدی که هر روز مادر هر انواب بودند جاسوس چنانها حلیات بکنند از این زاپورت که حنی  
ولیعهد حترمایه و سلیفت گاش در یزد بودم و یکبار او گفته بود این فتنه که از سیات کجی را بگورنا هر الیای  
شاه است ملت این طو جوار و بریم شده یکبار بکشند در این اوقات لوجر بافتار جناب سید رضاها

از حضرت عبدالبهار رسید دعوت در باره ولایت و این سبب آنکه کن باندک اسیر نمایند که صبی نایب و محترم است  
 اگر سوختی شده بتوانند بردارند و سیئات و منکرات اجداد اینج پیچیده را گرفت و مشروطه کم علی مشروطه خواهان  
 بهسم بایستهم کردند ظن سوگرفت بعد با اینج هم ملت فریب خوانند مشروطه طلب نباشند یکی و تصرف بظهور  
 وقت مراجعت هجرت اطفال مسلم آورده بود جناب یوسف الدوله در تبریز لاسیر رضا از امر صحبت  
 کرده بود این نکتان نمونه بودند گفته بودند تو بجای هستی و دانسته بر اطفال که اجداد  
 و محمد صبی میرزا و سعید باشد معلم آورده ایم بگرداننده رفتم منزل لاسیر رضا خان فرستادند  
 جناب یوسف الدوله آمدند شانه کردیم فرمودند مرا یک نفر از طایفه آتاشیه تبلیغ نمود غیر از آنکه  
 که با این اسم فرستادند پس چون بی بردند که در آنجا استم خدمت جناب یوسف الدوله بودند  
 و محمد صبی میرزا و سعید خیا و ثوق داشت تا مشروطه و انقلاب رعیت بروز کرد میفرمودند  
 مستقر بنج بسیار در پنج صلح میدادند بنویسید بر آن بدید عین انهم هر اخصت اینج نوشته  
 آنچه را از صلح و خیرات و احسانه هر کس میسر میسریم هر چه میسر دهد او داده است  
 تا آنکه در اوافر مظهر الایز شاد مردم مرضش شدت یافته بود معلوم بود بفر بظهور  
 فرزند خویش با این کار میبردند در حرکت اتفاق افتاد که شاد خود را به تارض زده  
 و در پیش از آن از اجاره بخوید که من بعد در آنجا نفوس استم شاد بمانند بنگر  
 من بنظر برسد پاریس بروید که با مقصودش آوردن میرزا علی امیرخان صدر  
 اعظم بود تا آنکه مظهر الایز مردم وقت فزونی تکلف رسیده جناب یوسف الدوله

به چهره تشریف آوردند پول آوردند از بازار پول خارج عوض کردیم عازم به اسکندریه  
 شد حرکت دیوبند به ظهر ۴ حضور اوصاف کاغذ نوشتند منبر براتنی اشکر از حرکت  
 که درباره اجاد در این اطراف نمودند فراموش نکر کنیم وقت غروب رفته عیوض را به فرستادند  
 وادم بر دجواب آورد صبر کنند تا ملاقات کنیم ان شب را تا نصف دو ساعه ماندم  
 مقصد فرستادیم رفت آمد خلوت و فراغت نشد که رفته برگشتم صبح عازم اسکندریه  
 جانب عزیزالم خان صاحب السلطان در خارج تکلیف بود و عیوض سید صند که بر قریه  
 در آنکس با حضور ختم شوی که مهم بود از پدرم چرا مدارا غم غم عدالت حریر و جناب  
 عزیزالم خان عرض حرکت که حرکتی تو بجای استر بتوارث غیره ان وقت بمشور  
 عزیزالم خان که شیر سلطان باشد حاکم بجای بود تکلیف حرکت که فری میدانم علم باطن  
 قریه ارث مادر است شریک مستقیم که موافقت ندهید عنوان آن به بخود بکنید امر حرکت  
 بتو موافقت ندهند از ان وقت شیر سلطان را حشمال هم بکمال عمر بانه به شرکت  
 خود با قیید و چو را موافقت کرده بود که قریه در آنکس بردند آنچه در ایام غم  
 موجود دارند فروخته عزیزالم خان به صند رفته است صدای غم موجود فروخته تحویل  
 دادند از گذر بایان آخرین خودت بود ما دعای خیر خداوند او را رحمت کند و تقصیرات  
 او را عفو کند و بعد از انفق ظهر ۴ که ابراهیم شهید شد و ما را هم قاطر مشروطه  
 طلبان نمودند باسم بایا کلر افتاد بودیم که حضور مبارک اجازه گرفتیم مطالب و تذکرات  
 لازمه نظر به ستور العز مبارک و اسید رهنا خان در خیف بود به میرزا عزیزالم خان رسانیدیم

صنوع  
الاصناف

عفت گرفته جواب ندارد درسته پنجاه مجازم ظهور لفظه بیا در قره الحزب در سفر  
 میدان که تمام اهلان قره علوی میباشند بفرز طایفه احدی حقه در نفر مرشدی داشته  
 نجف تا خدمت حین تا عده احوال تقریباً به بیت نفر رسیده بود مرشد که ضوابط کرده  
 در نفر مبتدیان را بپوشیده بودند که تیری نمایند یکی زانها تاب خواهد دیده یکسیر  
 هر که کشتی را آورده اند از آنکه مرخو دهند هر چه سفید لطف تازه را از منتر او گفته  
 او را برپوشانند هر قدر خوب مینهند نظرش در خواب بوده که شب دیده ام از تنگ کفایت کنم  
 تا عکس خود مردم که اول مصدق و مبلغ تمام این جماعت جوان رشید مشتاق بهم  
 طاقت نیاوردند خودش به خانه مرشد میرود هر کس بدین باز در وقت حرف بقاعده دارند  
 ما نیز حرف بزنند نجف امر کوی میدان عین چه کرده که سفندان کوشش نشان شده مرا  
 از دستم گرفته ام و کند لا عا حدر الله که مینهند از طاقت گرفته به پشت که میدهند  
 به خانه اش میزنند در این وقت احوالی بمکان که صایه بودند در وقت زرد در صحرای  
 با یکدیگر آیس بودند سفارش فرستادند جز در این صحرای که است هم در صحرای هم هر چه  
 بگریه سبید او را بمقتراض مینمیشد سبید بریدن را از سر بریدن سخت تر میدانند  
 اصداغ نمودند مدار کردند احوالاً مشتقر بودند مشغول تبلیغ شدند باز زانها شدند  
 و صفا طاقت نیاوردند تا بر کردند شب بر میزند تمام احوال را بگریه که مینهند احوال  
 دار شده شب که تا یکشد از این طرف از آن طرف با بر احوال در صحرای بگریه رسیده

شب راه آمد صبح کل به تیریز رسیدند چگونگی را گفته محضر در خانه عصر تشکیل شد قرار  
 شد زینب را حرم جمع که مرشد اهل حق که در تبریز است کنند امرت و از اصحاب ثابت است  
 این سوار شده رفتند بخف و خدمت صبیحان نصیحت کنند این قبول نموده با کمال  
 قدرت و شجاعت سوار شده با پنجره حضرت را ضعیف نصیحت نمود و در راه که او را هدایت  
 حراجهت داد رفتند با پنجره از این بعد اجاب تیریزی کردند این در مرشد حمید رقیب هم و کتبه یکدیگر را  
 بدست داشته حمل در خدمت او اجاب میدیدند حضرت مرشد بازگشت در ازیت اجاب متحد میشدند اجاب  
 با خف اقا رضی شدند یکدیگر سران بر مرشد میدادند بعضی با بعضی میدادند متحد شدند سران را  
 با این بدعت بگویند ما با کوهان غنیمت هم یک طرف عدد باشد طرف دیگر از سر او هر کس که از این فقره از سر  
 آورده شدند در حرم قوت گرفت هر کس که آمدند این زینب را حرم جمع که ذکر شد مرشد اهل حق  
 در تبریز بودند خانه دارند محل جمع آنها در خانه زینب است در عقیده خف در شهر بیت کعبه میدانند و در  
 در حاکم زینب یکدیگر نمی بودیم بعضی از آن بی حجه خانه ما محسوس میشد زینب با دست اجاب با او میشد  
 با دست اجاب بیرون می آمد دم در سطح زمین آن که محل جمعیت علوی که ابداء اعتقادند است و این  
 اینم قدر بیدار بودند غیر میدادند حشر ما را قدر است بهانه که است چه گویند چه مطهر است باز در مجلس  
 این باید بخوراک آنها دست بکشند بخورند بعضی حق نمی نمودیم مرشدی بدستش رسیده او را اجاب خود  
 قرار دادند خدمت بوم ظهور خدا حرم ساخته اند  
 محضر شمه از تالیس تشکیل گردید در شرق در تبریز از چهار طرف تبریز و اطراف چیده کرده نفر تالیس  
 محضر که این چیده تالیس هر یک دولت چیده تالیس سرمایه گذاشته هم بطی بر او داد نوزده هزار بیست

صنوع صیابی  
 صیابی در آب  
 و چگونگی صیابی

در بطریق دیگر بعد از تشکر و طبع بیط و مهر و مضایق و اقرار این چهارده نوبت تشکر و تشکر و تشکر  
 اعضا جاب این تجارت را میس و جناب میرزا جواد تبریزی را تشکر و تشکر و تشکر و تشکر و تشکر  
 بیط با مضایق این چهارده نوبت و تشکر و تشکر و تشکر و تشکر و تشکر و تشکر  
 رسیدن رسیدن که فرستاده از این نوبت رسیدن بعد از تشکر و تشکر و تشکر و تشکر و تشکر  
 خود که آهی غمخیزان را آورده و آن نقض عهد لب به مرا خنده که در احوال شادمانه  
 حضرت حقیر برادرم نوشتم دولت شما که در وجه نوبت میرزا و سید کمانه فرزند حضرت  
 و بیط این نوبت که در وقت آمدن مقابله شدیم در این اوقات جاب میرزا از آن  
 از امر که کتبچه که این نوبت میفرستند ما هم جوانان نوبت بنویسند کرد چه ابراهیم میرزا  
 نیز کرد چه کتبچه خوب است بدانند این کتبچه که خوانده در اول نوبت تشکر و تشکر و تشکر  
 نوبت و این آلات در اعتراض خود را خطبه و تشکر رسید و امر که کتبچه این آلات در نوبت  
 در اول یک روز که در نوبت شدیم به روزی در کتابی که در نوبت شدیم به روزی  
 ما فرستادیم چون در آن خطبه خوانده شد که هر روز در نوبت شدیم به روزی  
 کتبچه در نوبت شدیم به روزی در نوبت شدیم به روزی در نوبت شدیم به روزی  
 و یک روزی در نوبت شدیم به روزی در نوبت شدیم به روزی در نوبت شدیم به روزی

بر زمین بگذارد تکلف نهم از اداره آدم گرفته اند حقیر به صفا فقه مد نظر کرده هر قدر صحت  
 دیده بالات حرکت چو با از واقعه حرکت کرده به سکو گذشتند آنه خنده دست بر ز با اداره است کمتر  
 اودت بهید که دستا با این نهم شش صدها کن گفتگو را بر نمودند فقط از صفا به بریز هر ما این  
 اینان هم صدها کن صرف حال نهم سوار اودت صید نهم غیر از این سینه کن کن که کج  
 نهم از اودت زن امر یکا کرده و در دست بر شد لهذا یک نفر از دست زن امر یکا هم  
 آند پنج تن ما میان نیت این آلات را سوار نهم کار کند و مشروط است شده کار کند  
 و جو انهارا تقدیم کند شش قدر که این امر هر خانه مانده نهم بعد خانه گرایه شده است  
 در نهم اند نهم تی نام در دست دارد و که در خانه کار اودت میر کار کرده اصلا بهاب بز اعترز نهم در کار  
 که نهم عاجز شد هر اوز به نهم صرف حرکت استقامت به حد باز ناقص بهاب نهم که از نظر  
 با جبر حکم جات و فایع هر اوز یک و عدد صحبت و تبلیغ داره کار را رنج که با نهم در  
 که نهم یک و عدد صحبت داده ام هر چه میگرد و صرف نهم و تفقد نهم با و این بدین را بدو  
 جمع نهم عشق به تبلیغ دارد و یک جوان شش هزار است نهم گفت تو بر کار ما نیت اودت  
 خنده در این بگویم جاب این التجا و لایز اجواد که استگی در کردن ان چهاره کار نهم  
 که این کار از دست با این نهم که نهم باب اودت نهم موسسین را جمع نهم به نهم  
 که خنده در هر رفته در با کوبه شسته تجارده نهم نهم بر اوند یک نفر از خندان نهم  
 میسنی نامیر از اجواد ارباب کوبه نهم حضرت کلیه بار و اوند که نهم و اودت نهم



تجارت که با حق است و در غرض استند به تجارت که گمانه حمل نموده این اداره  
کنند و آنچه می بود مجرب است به جانب میرزا احمد هر که می دیدند هر چه می بود  
صدقه حقیر تقریباً بیست صد و پنجاه گان که در جبهه که می می کرد از او بودم به عمل هر دو خدمت  
به جانب میرزا احمد داده ایشان هم که می می رفتند تا راه را به گمانه ارجی و غرض به میرزا احمد می کرد  
در بلوک که مانده سلامت که حضرت عبدالبهار اردو اضافه حرکت با بر یک سیف این در صورت بلوک که  
اولین و مهم در صورت راجع غرض و صبر می بود به گمانه این تکرار فریب نیده از هیکل بسیار که سیر کرده شد  
بهر سبب از حرکت حقیر بلوک که از این تکرار می کی نیکه قطع تجارت داشته با داده شد که می می رفتند  
همه شود او کم شده اند که نیکه قطع نموده اند بکار خود مشغول شده به سبب خبر که در سفر میرزا احمد  
غرض مدینه شد بعضی آمدن آن به بلوک که می می کرد تا جستم های که از جانب این تجارت رسیده فرستاد  
نقد بر کردید حقیر جمع نقد و سفر جوانی که با جواد قیاض می کرد که میرزا احمد کاظم نقد نقد بودند  
رشته تجارت را با برگزیده اند که از یک است این رشته که این به بنام نقد پاکت طبع کرده مشغول تجارت  
و استقاده شدند حقیر به تبریز آمده مدینه شد مرتبه قدر که امر یکایان می می کرد که موجب می شدند  
که چاره عاجزانه سید از شهر کارزای که در محضرد و خانه نقد صد گان فرج راه داده ایشان را عود  
داده از هر مرتبه بلوک که استمداد نوشته این حقیر نقد و سفر آمدند یک به شهر که می می رفتند او بودند  
اولاً که در صورت بلوک که کار را محدود و نقد فرد می می کرد اگر نقد زد و فرستاده ضبط و هر نفوذ می می کرد

این که کردند جاب بایر از اجواد در میان دو آب ملک حقیقه ز اعلیٰ بالکوار که صاحب ملک است غفر  
 ستر قداک انجافه کار نکرده مدینه مانده بر کتبه بوند هتو با کوبه و در صورت ملک کوبه فرست  
 سر کتبه غفر بر کتبه فر اصبت به با کوبه نمودند در بهار وقت که احتیاج آدم نبردستند و ک  
 پاشین بزرگ در اختر ایشان از تبریز بی بیج فرستد تبریز حرکت داده سه آهوب با او کار کردند  
 که کار صحر کردند ملک به کار نبود کارخانه است کردند غیرت و حشر بخرج دادند ملک کوبه  
 در صورتی با کارخانه خود را حشر کنند بعد از صاحب حقیقه از با کوبه بایر از اجواد عنوان  
 اینکه برادرانم از اردبیل آمده تفریحی با این کتبه تجارت مکانی به جاب این التجار کتبه  
 این از حیره کناره جوئی کرده این التجار تنها مانده و جاب این التجار حیره را با بی  
 پیش کرد بکنند و تمام وصیت کار را بدو غفر سوار شده با هر که خانه داشته میرود در بی  
 صورت حقیقه گرفت غیر از شکر چار از کتبه آورده اند با بدو هم از هر کجی که داده  
 او را آورده بفرستند و الا بانک آورده مزاج حرکت هم شکر است ایام عشق اگر نقاشی داده  
 او را در کتبه صاحب تبریز آنچه اجاب و نوسین را جمع غفر مدو فرستیم که گوش نبرد و با صاحب  
 افته در فرار سات بران ایام بعد از عشق اگر بکنند ایام فرشته و حشر کتبه  
 در چهار آورده بفرستند از عشق اگر جواب غفر به از بانک بید کتبه مدو فرستند  
 خدمت بید هم تا سر و عدد فقط فقط آورده فرشته چه بر به از این نیده از این بچه

شده بدو لوح بسیار که بافتن از جناب باهوش ما رسید که مگر که حضرت سائیه این شکر را ادا راه نایب بسیار  
 خوب است همیشه از هر دو برابر کاشنی آنگاه یک تکه کام را بر باد و بیخ حاج سعید خاکی خردند و این جناب  
 در جناب سعید خاکی در مردم از جوده کف به جود حقیر آمده لوح بسیار است قدرت حقیر تنه نمودند و طلا  
 با این نگار و ادا نموده که در شکر کردیم هر قدر زیادت و بنام شکر فرستند خنده جابجا که بر سر کار  
 تصدیق از عرصه کرده که بنده نرسد بهیم چون پیش آمده جوده کینه را به جگر حجت است که خود را دارند  
 و جگر حجت اول کتاب الخیر است به تو بگو که بر افرات که به بدگو بهید از خیر تمام فرستد آنگاه جوده را  
 جوده جناب باهوش که با دفتر ما خود میزد بعد از شش که باشد هر دست صبح شدند که پیشی آنگاه  
 در الخیر در خانه است عین نیکو ادا و الخیر در بیابان بسیار است مانده ما چار با دیگر بر دید اینها را این سینه از بند  
 و خالی الخیر شود جان سعید است که اگر مرض خود ادا دهند حقیر یک تکه که در کاس پیان است که به سرنه گفتند کرده  
 برداشته رفته هر سه نفر علم داریم کاشنی را یکبار ادا خسته مخارج خود است بر است دادیم جناب سعید  
 اهداف و جود ادا دهند خنده به جناب سعید دیوان که شکر بیدار دسته نوسن کردن نوشته که هم را از خفا  
 و حضور این حقیر دانند از نایب قبول فرمودند هر دست که در جگر ادا داده بعد صد و ده که هم از این  
 گرفته زرع است را تمام کرده هر دست که در ۹ بیابان است هر دست که ادا کرده زرع است مفضیله است که کار  
 گفتند که به و در زرع است خنده و آسید هر دست که به پیشی هر کار داده که هر دست که در زرع است شاعر که  
 ادا زرع است زرع است را شکر فر کرد با هر جا که شکر است و بیابان که گفت در هر دست که کار

احد ضلع آدرگتیه اداره کران معنی فرمودند و آنکه هر کس از این ضلع معضد کندم کرد و حقیقتاً کما  
 صحیح اداره کرد و در وقت کار را بدست حقیر او و بعضی فرموده و او بعد از نیندینه و حقیقتاً کما  
 بعد از این که کشیده و کشیده را از صحرا بر قریه هر طرفه و غیره بریزند و چون شد تمام کما  
 حصر بنیاب از آن صحرا را بجا شد و آنکه هر چه در کار بود تمام را از برادران و سایر نام  
 در آن در آن از زمین و حواله و در میان هر آب یک نفر خاکریز است و این است که در تیریز برادران  
 یک نفر از آن تیریز صحرا را به بیخ الدوله و مرغه حاکم به سید استقلد سید کرد و عتقا به نظر آن  
 این تیریز را برادران وقت الملک در تیریز در آنکه اف نوزدهم هر که در صحرا ن بود و اینها  
 وقت الملک در میان هر آب یک نفر سید و کس غیر توانست عزل کند و هر عتقا است فرستند  
 قبا بر عتقا نبود و هر که تیریز در دو صحرا به میان هر آب این وقت الملک راه و حصر فر کرده به سلطان  
 کرده از وقت به آنکه یک صحرا در شکایت نوشته است که به تیریز به مسجد ما و به نام با حقش هر کس  
 این عتقا را داده من از تفرقه کرده به تیریز فرستادند حاکم تیریز عتقا اینها را به وقت الملک فرستاد  
 که این تیریز به آنکه هر چه در صحرا کشیده مانع شود به به تیریز تا سینه اجاب حواله هر آب را در صحرا  
 هر کس نهالت را اقامت کند به هر کس نه وقت الملک در صحرا هر کس از سید و کس نه وقت الملک  
 حکم کرده در تیریز از برادران به تیریز فرستادند وقت الملک حاکم که یک نفر حکم اهل  
 اردیه تازه تبلیغ او را گرفته زنجیر کفر به تیریز فرستادند و در دو ماه و در دو ماه اجاب در وقت  
 رفته با صحرا در شکایت و سینه او هم جواب سخت سید عدو کفام گفته اند به تیریز حاکم در وقت

فصله افتاد

مانده اند بر طهری تکلیف ندارد خودش هم بتمام عبادت آمده است در این پنج صغیر از سبزه  
 با پشت او که سه کعبه خانه رفته مرا صفت بر بیایه آب بر کشیم در بناب دیدیم محمد اکبر را که موهای او  
 اطالی که در کاره به سبزه بر نوبه در صوم اعلا که بر نوبه نوبه طیب است ز بخانه و جانب بهادر دیوانه بدید صغیر  
 آمدند شوهر کردیم صغیر حوض کردم حاکم در این همراه بهانه از فتنه و حبس کردن نوبت نایب است عرض  
 کردم این را که در کعبه و در آنه ضعیف منظوری است که که قد ضعیف بلند را دید از وقت محمد اکبر هم بلند  
 قامت است شتر را بهم میفرستد از بازار سبزه را میگردانند مردم میفرستند اینها بهانه است گرفته از سبزه  
 آورده اند تا به به قد ضعیف میگردانند بهادر دیوانه را این شوهر است که در وقت نذارم صغیر نوبه  
 خدا بر وقت نصیب نماید خدعه رفیق وارد بیایه آب کشیم یک قرص تا کتار اوس تنوی محمد زینب راه  
 رفیق مراد که را پیشی آتات هر نفر ایلم که شتیج اوس که بنی آمد بهت است گفت عواده که خالی سرد  
 می خورم بیایه آب فردا بر سبزه دم در جوانها همچنان را یک کعبه اند کار کنند آب سید هدا صغیر با بیع سبزه  
 فقط بجز سبزه است آدم هر بنی است از دینیم داده آنها کار کنند این سبزه رفته جای بیایه آب بر کرد صغیر  
 ندارد و قرار چیز از سبزه است که فحش بیان یک است اما با این حلال صغیر خجالت مرشد پیش فر  
 در هر هفته یک مرتبه بر گرفته اذن گرفته رفته در بیایه آب یکبار از این قدر فرخورد که آدم غیر سم  
 با اولای و آوند در حالت با اجاب بیایه آب بر بسته در بازار هم را در کعبه سبزه زینب  
 در کعبه شرفاد خوب که صفت او است بر دشته بر قره در آن که او را صحبت دارند به تبلیغ آنها میرود  
 این کاتب در بازار بهم بهانه معرفت شده است دقیقه عواده که بیایه آب بر سبزه از کعبه یکبار

میرود آنگاه بگیرد اوز ۳۴ مصداق که در قرآن حرف اول زبان است بدست اول آن سید محمد علی که  
 بنی تو تو ن بیره در دست که در قرآن است بخوانده رفته به او در این طراز که جلو آن بصر است خدعه  
 از دست رفته بد صدمه ای که فاصلم بر در تحفه مرافقه تو تو ن گفته او در کجا مردم ایستاده اند  
 شهرت دست او سه هزار و کرد نیز اینها میرند نه عثمانی میسرند این حرف در کلام مردم است  
 یک کس وقت را رفتن نمانش بگویی تا او را سید محمد امین وارد نه مرافقه بنده در کلام است عصاره  
 از صفای قرآن که در دست است عصاره مرافقه از دست سید محمد امین که در کلام است که در این  
 یکدوره جبار سفید نماند بنده بخیر فرود از روز حبه خرید از کس لایب حبه کس سوار اولان شده  
 بر با کربان آمده در راه تیر تیر سه ما فوره است عصاره شده به مردم همسایه از کلام با خیمه که در نزد  
 وضاعت را به با خیمه برده است کس خوره بپزند با کس فهم آمد شب انتم یکدست از شب گذشت که در نزد  
 که تقصیر است که در نزد بقیه اجاب که کل در این استند حاکم گرفته حبس کرده که بشمار و کس  
 کرده این قرآن را بر زبان زده است بر اینها از حبس توسط نفر پیدا و اید کلام فریض شده ام  
 بر دیدند سید را بر دید انهم که است نیمه بانی گفته ایتیم جواب دادند در خانه نیست با فخره بشمار  
 قوه پیکه رفتن نماند همسایه گفت اما که ایتیم کلام هم را اینها حبس کرده اید کلام مردم عصاره  
 شده اند که اوس قرآن را بر زبان زده است اینها تعلیم داده اند کلام که در وضاعت است که  
 باید بنیابت بکنید که در کلامش در زبان و آبی زبان اوس نمیدانند اوس زبان آنها را نمیدانند که  
 اینها کلام را بر زبان بپزند با دهمان بر بنیر سنایت دارد زبان او را میدانیم کلام فریض کلام

چنان عارض شده اند من هم امر کرده ام حسین گفتند خنده گفتند خنده زبانت پیش از این فرقه ای کرده  
 بجز و دیگر در عجم را بطریق ششم تب اصفان بصیبت زبانه کردی تو قول فرودش از تقاضای آنکه بر حکومت  
 مطلبی گفت که من قرآن فرخوانم ادس اند زبانه مرا عیدانت بدست من نگاه داد قرآن بزبان آنگاه  
 بدست حقیر عنوان آمد به حکومت سخت عیدیم این شخص مسلماً صحیح است وصحت مطلبی گفت  
 خنده خنده کردی دست کشیدیم با کافره اجاره دار بیابان که مستحق علوم خالصه است  
 ای بیهوده الحمد خدا تیریز حاکم راه دست کرد که امر را عیدیم از این فرقه نیست محمود حسین را بده  
 فندک ببرند اضر شد گفت خاتم بنویس فرادیا و بر با حقیر گفتیم بعد از گرفتن کاغذ خا  
 گفت شما بروید من عرض میکنم آنچه امر کردم گفت قول صحیح عیدیم عرض فرمودم کرد بنده افتخار باغ  
 این فرورده در باغ خوابیم یک از خواب بیدار شد دیم صدار صیبت و آید از بید که به بالا و آینه  
 در نظر ما عور حسین و فریاد محمود حسین را آورده اند در آن بار که موافق حسین حاکم آورده  
 فندک بده بنده دیدم یک از محمود حسین زار و مرنده گفتند چه شد گفتم انقدر خوب به ایم زاده اند  
 توه ندارم بزبان بگذارم بنده متغیر شده تذکره که من نیاید ای نیستم ایرود سستگیر است  
 هر چه از دست بیاید بکنید بعد از قدر تنزد در غناب حکومت به ناموای گفتیم کاغذ خاتم و لاطام  
 فرود به این فرقه آمد و در آن هم عیدیم همراه ندارم این گفته فراد به بنده خبر دادند

فردا بنبذه از اداره تکلیف خبر دادند که شب نوکر که آمده تذکره در نگارخانه حکومت گفته او آمده در سینه خفته از نشانی  
 تکلیف شهادت بر تبریز به صدف ن نمودند بنده خبردار شده بر تبریز با حجاب نوشتم چندین قضیه اہمیت بر مسوولان  
 که تو سول فرستد بعدم نوشتم پیش از گرفتار مسوق بشند از روز دایمیا در آب پلا اوس بر میگردد پیدا  
 کنم ، باینجه خبر پیش حکومت افست بر خراسان بر کرم معاصر اینج را پیدا میگردد کجاست کرده خواہید در چہ سیم  
 پیدا می کنند تو دم انتم تحقیق می کنم در کجہ تصدیق کردم که مراد مرادید بنا کرد کار را بر کردن  
 دستهایش بلند کرد و کاشیش بلند دیدم سر جا خوب خوانده یک بار چه سید است جا رسید در این شماره  
 خانه اوسر با یک گفته اند که خوب پیش بر کرده زده است اینج را با این خاک بود است به حکومت افست  
 و اخر عیادت شده دیدم حیات عیادت تقریباً بحالت قرآنی سواره اوسر مہربا را به دستهایش اندود است  
 او خاطر کماندر صحت نصب اینان نشسته است اوسر اینها را دیده بنا کرده تقصیر را حیات کردند بدیش را  
 گرفت پیش و با بنیان من میدهند منده نظر کردم خبر با یک است مانع شدم حیات کنند کنیم بود پیش  
 حکومت بدین سید شده اینرا من دادم اینجہ حال کماندر این سواره کراوات را کفتم پیدا حاکم  
 حرسوزانند حاکم را رعب گرفت گفت بده اینرا از زمین و آب یہ خراسان ببرند بنده او خبر شدم  
 اتفاقاً در یکشم فوراً به حسن نادر آمدن گفتیم اینرا سوار اولاف نضیر و اطمینان دادم حاکم تدفیر  
 خواهد نمود در مقابل اینرا افست از اوها افست من خراسان رفتم فردا از روز منفرستد از اینج  
 در سفر تجوسی از هر یک ده کیل حروفی جدا اینها که فرستاد من کاغذ نوشتم از تمام بادم من کفتم بعد  
 حال فدائی توسط کرده بود فرستاده کیل بدهند باز کاغذ نوشتم روز سیم اینج در سفر یہ خراسان بنده آمده



باید خودت بر بنیاد هایت بروید اصلاح اینج گوارا بکنید و ما هم تا اصلاح نکنیم از این فرار نمی‌کنیم و هم چند هم گوارا  
 آمده بر حکمت آنکه بعد از طلوع و صحبت ما زیاد و صحبت بر بهی آن قطع کردم قرابت که بیاید و بازار از آن  
 دلگنا را اجاب گرفته بهم آمده و چه آنکه را دادم حکومت هم خصم را که چینی بیرون آمد بر خانه من آمد  
 داخل تشراف خانه شد بنده مراجعت کردم که گوارا شوم فراتر آمد شکر را عرض نمودم که قرض  
 ضمانت پیش من مانده بیاید بر دهنده ملتفت شدم صحبت قبضت دم تشراف خانه رسیدم پیش  
 بنی آنکه گفت برویم بر حکومت خودی هم حرا که گوارا و دادیم دست بر جیب کرده گفت پول  
 رعایت خود را بر جیب از شمع افکار هر چه بود در آورده از بنی ام گرفته بود کار که حسن قسم از شکر  
 می کشید زنجیر آورده زنجیر را با ما می را کند کرد حاکم را فرج است داده از تشراف خانه هر باره  
 باو طاق حکومت برکت من هم از پیچ می دیدیم صد کردم اینج هم گوارا سفر هم آورد گفت اینج تبری  
 نیت مردم را آورده باید کشید از اینج در آورده از آن در بیرون کشید خانه ما در تبریزها بیاید  
 مردم در دارم جواب مراد از من گفته بستم من می گویای نستم کوفه آنجا با بر بنده مدظلم کردم تشر  
 که در دل دهنده فقط بهم امر بر تهمت دین زبانه قبیم راحت شد در از کشیده خواهیم قدر از دستم  
 تب توه حرف زدن نکند شسته که بماند شسته و حرف زدن بان را صد کردم صحبت نفر هم گوارا تبلیغ  
 کردم با گفت و الله بکرم من بهانه شدم چند اذری که قبول کرده بگویم از اینج که یک سوال انکار در دیدم  
 بر جیب غیر از اینج است که خبر داده بودند بر جیب حاضر شدم بر جیب شخص در اندید بر کوفه از جیب

برود بیرون تو در درگاه خرم خجالت کشیدم و این ترغیم خدمت قبولانند را پورت هر میاننده و حکمیت کشاند  
 نیم ساعت بعد از خواب خیر آوردند که حکومت با آن شش شور کرد از آن سعه که بیکرند تو را مرضی کنند و  
 هر دو رخ میگویند مرضی نخواهند نمود تو را از تبریز خواستند اندوید تبریز خواهند برد هر دو هر چه پول نرسید  
 رکعت گرفته عیله بره به جاهدید خدمت تقدیر داد چه راز نیک گزیند ایام یک پیکر شتاب حکومت  
 از خانه اش فرستادست بنده هم گزینتم ایجا بعد فرخوم بعد از رفتن تو گریه بر چو بسوی دایم وادم نیم شعر  
 دیکر پس خدمتش آمد که امر میفرمایند باید با خدمت کن بدین خدمت شکر گفتم نذارم بعد از گفتن تو را  
 گفته چهاره نداری اگر نه می برسم به اجترامی میشود خوی هم گرفت با آفره سعه که آن است تبریز  
 وادم میدانستم برت بسم رفتن اما که از پیش خبر داده ام میدانند از حسن نیت شد و جدت سه اوزه  
 خدمت بعد از یک روز ازندان بان یک آمد گفت تا سه روز ملا را حرکت نیندهند وجه برهما برسد اما روگای  
 وایم دیکر ملا قرار کند شسته بیایدند ادس را با شام بر نواز ادرم تا سه سستی کنی با بیکرند خدمت انروز  
 ادم محض را با ما را آوردند در راه سواره ای چند شد قرب ادرم زده بودند آردند حسن کردند ادرم  
 بعد از گفتن بیست کن قطع کردم ادرم حواله داده در ضمن نفهم اوکی در حسن ماند بعد ازندان بان که  
 آمده با چهارار یکسان بنده را عوض کردند که اگر ترا نیزندان تبریز بر نیکان تو هر چه بدو حرف میکنند  
 بنده بعضی را عوض کرده بعضی را دست نزد مایشان با جترام صغیر نمیکارفتند لب حرفی است از ادر  
 کنند از کند بیرون بیایم وای خدمت از آن نظر حکومت و حاضر غلبت مدم در گرفت افرم با حکومت

گفتم که من همیشه جنون بوده ام اینجانب ایضا جنون اضطراب ندارد  
 دستش بجای حکمت است از تو انتقاد  
 خود هوشیار حکومت را ترسانده به به بر مطبعت که در این وضع امروز که عصر با اصرار در صبح امروز  
 روزها اینجانب کوشش هرگز که بر من لغت نرفته آنها را پیدا کرد آرد و جنون که در شکی سواد در مانده  
 عمو در غنای منته از نظر سیماره اجاب از صید خان از عیال که یک شکر شده بی نینه تو کل  
 سبب که در بیاید در آب نغمه که نیت در فرسخ بر بیاید در آب مانده از قریه همان را در روشنید جلوه دار که  
 تصدای نغمه که نیت نیت را در میرد جنون اند در امر از نغمه بهای دستگیر شود میبکند جنون که نیت تمام  
 از راه بر کردند به همانا در حرم ملک الراجوز آخر ضیاعی در او بود بر نکت - کیمه آه بهر کس سیماره  
 تکریم هر یکی است کرده نغمه اران نغمه حرف نغمه که نیت با بر با این حال نیت از با نزار در آن فر نیت  
 خریده آمد از جلوه طاق حکومت ار شده به جنون در اول طاق نظر حقیر حقیر آورده قدر صحبت  
 نمودیم پادشاه رفته حکومت از این جهت نیت نیت را عبور در آن نیت جاکرت که نیت نیت نیت  
 پناه هر سید کرده از مواضع با این جهت نیت نیت جنون سیماره سیماره سیماره  
 که سوارا بر تبریز حرکت سیماره باید فرج راه حق سوارا که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 نقد گرفته سوارا همراه کردند عازم تبریز شدیم باید هر یک را سیماره روز راه بودیم  
 در بعضی منازل ملتفت شدیم سوارا که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

بعد از آنکه گفتند که ملک کف است معلوم شد زندان باین حالت سپرده اند بسیار از دست گفتند  
 من یقین میدانم بعد منقول میشود با هر ما را به تیریز رسانیده نزدیک شهر تفنگ مارا را گرفته  
 قبض دادند که تفنگ را در شهر در حکومت خود میگیرید حین ورود شهر اوس حالت کشیده که مار  
 محبوس میزند اوس از ترس رفته نه بنشیند از جا رخصت میزند گفتیم طاعتت غم نشوند عاودا  
 دل کردیم سوار می نمودند ما جلو آنها می ایستیم هم عقب می آمدند سوارها را در دست خود داشتیم  
 کردند فرار کردند پس از مدتی که در آنجا حکومت رسیدیم فرارشان بجز حکومت تقصیر  
 از خود پر سید حکومت را گفتیم مطلع شد رفت بر صد خان خیر داد و خیر در آنجا بودند  
 رفته جلو طاق ایستادیم تنهای فقط یک نفر از علماء شهر سید را در دستش باز  
 نشسته کاغذ و رایط حکم را خواندند بنا کرد قضا کردن که با مردم چه کار دیگر  
 بهایه میگیرند با دین و ایمان کارند مردم را تو تا را دست میگیرند و دیده میگیرند جواب  
 گفتیم که بنده در صحرا حزر در دست منقول از دست اوست گفتیم گفتیم گفتیم  
 اوس را گفتیم بگردید گفتیم در میان که هنوز علم ایشان را نمیدانند خنده بعد از قدر  
 قضا امر کردید پیش آن بیان داد که حسین گفتند بنده دیگر از سیر و خیر نداریم  
 و قسید بنده را حبس کرده اند حجاب خیر دیوان در حال بیان هم آب در دوات اوست

بر سینه کرده سوره سوره بقره را در آن وقت که سینه را بر سینه نگاه  
 قوتش از فرشته اطیع میدهند میگویند بر داشته به قول رسول گری از سینه فرزند کند که در دست صمیمی  
 صید تمام را گرفته با هم بهای حبس نموده به سینه می آورند وقت ورود او را خدای بمانند  
 این جواب داده اند صحن ورود سوره خبر بدهید در میان در آب هم لایع الکر نیز آفرید که عریف  
 بر سر سینه سوره سوره بخواند از قول او س به قول گری سینه و جید بخ می نویسد که هر دو از این  
 با هم بهای دستگیر و حبس نموده در سینه که در دست کرده اند به یک نفر یک کن سینه که شب این را راه رفته صبح  
 بر سینه جید بخ برسان او هم بگویند که اگر گرفته آفر شب در خانه خود می خوابد صبح حرکت کرده وقت غروب به قول  
 رسیده قول رسول کاغذ را خوانده یک از سوره از جمله تبری زباده نواره به میان خواب حجه استخدا ص ما میفرستد  
 و ما وقتیکه از میان خواب به تبری حرکت میگردیم لایع الکر در آن شب حکومت قدر راه یا با آورده لایع الکر حرکت کرد  
 گفت به او س بزبان او بگوید در روز از قول تو به سینه جید بخ چنین عریف نوشته ام خدای سوره های سینه جید  
 غروب حرکت کرده نصف شب بر میان خواب رسیده به در حکومت آفر به دم در صدام کنند فلان کس که کجاست  
 جواب میدهد که از تبری فرشته بودند ام در حرکت داریم بردند ام سینه تند نموده حریف سینه شب مروا سینه صبح  
 باز رفته اطاعات صبح از چگونگی از از سوره که و کلیم که بدست آورده تکم اف را این است مفصلا  
 به قول رسول گری تبری میدهند با سینه را فرشتهها از جود صدفان کشیده آورده در یک کا او را سینه اطوی  
 بزای صاحب نموده و مردم را بهر کرده تمام در زنجیر این قدر نفس از بالا یک نفس کس مختصری دارد

او آورده  
 هر چه حس شده قوه نفس کشیدن ندارد هر وقت در حس در زمین خشک نشسته کفشهای پاپیم را  
 به زیر پشم گذاشته - رطوبت اثر نمکند یک نفر از جسم من گفت اگر پول دار در راه تو مان به زنان بان  
 بدهر در نزدیکی در راه حسیر تر آنکه در آن روز سواختی در هوا فرخیدی و الا این آخر حس  
 زمین خشک و هوا نیکیدر طاقت غم آید گفتم پوله ندارم نزدیک مغرب زندان بان آمده مرا  
 کشید در وسط زنجیر نزد مجد الحکی و پهلوی او زنجیر کرد اوی حسیر و نزدیک بود و در را  
 باز کردند یکدهم آورده دم در نشسته به جسم من گفت هر که جای فرخیده بد صم مردم صم جای  
 خواسته جای داد جناب بعد الحکی گفت این از بخت شایسته این را ندیده بودیم در راه بگذارند  
 هوا بخوریم و جای بدهند در وقت مغرب جناب لایزال العابدین صراف تبریزی به جسم آمده حجت جناب  
 مجد الحکی زان آورده مرا در حس دیده از جلوی کا اطمین حاصل نمود سپردم وقت رفتن برو به خانه جناب  
 صبر علی چراغی بگو فند را آوردند در حس است ایشان در ملت نشسته افته به خانه ما گفته فند  
 در حس صمدان بود گفت برای من نان بفرستید هم در علیان برداشته دم در صبح بیهوده از که نان  
 بفرستند چه حکایت است چه بگو شده روز میان مراب آورده در حس صمدان استیم تا صبح روشن  
 می شود که را به حس بفرستند زندان بان هر گوی که او را شب ضعیف نموده بودند  
 ما بر هر از شب گذشته زندان بان در حس بود در زندان جواب داد مرا خواسته این فریادی  
 که زنجیر در آورد که حلقه گرفته حرکتی از این کلا او را تا احوال حکومت فاصله دارد چنان

سیرت میکند که سید ویم و تصور کرده مرا بجهت کشتن خوسته اند جان طراز دالان باندوان حیات  
حکومت داخل کرد فرانس بئر صدخان که سیدی ضیاء جوان بخیر بود باینکه لابلانم زندان بان تند کرد  
هر ابا حلقه آورده بید ارفد باز کج هر باره مرا به دالان کشیده حلقه را بجز کرده در دالان  
استه بقدر سرفر جمعیت هر که کار دارد استه است دم او طاق فرانس بئر است فرانس بئر نایب  
از هر حلقه که هر بود که شویک نایب احمد خان دیکر اچاره دار میان در آب بودند از حاکم میان آب  
با طاق ضیاء داغ دما داشته اند استه بر این بنده مکتف شده بنا هر سید استه ضیاء خوش حال است بنده  
مغنیه انم دیم یو کجا آمد به کوشن کفنت قونسول بی شما آمده الان در اندرون است می آید باز  
کودش کرده طاقت نیامده هر باره بگو شم کفنت مکتف شدی چه کفتم عرض کردم مکتف شدم  
چندی نکذت قونسول بیرون آمده بنده و روس را خوست و فایطون قونسول پیش آمد ادل قونسول  
با یک نفر بنده و روس نشستم اسم روس را پرسید گفتیم در شو بعد تقصیر را پرسید قدر را کس قدر بنده حکایت  
کردیم اول بخارا بنار بنده را گرفته فایطون که میرود مکتف منستم کجاست و بجا میردیم از دم در خودم رفته  
ننداشتم ام مادام در باغ شمال رسیده قدر هو خورده بروم بخارا نشنا ختم تا آخر باغ شمال رفته بیخ  
قونسول گری رسیده ما را گفته باندوان رفته به نو که گفتیم قهوه هر آمد برای ما قدر نان و چای  
آورد خوردیم حال قهوه را جوابت نمیشناسیم بکف ان شب را در ان ادلاق صبح کردیم

الان

تا نزدیک نظر جناب بنیردیران و آقای میرزا شجاع الله احدی که خوب را بر سر میدانند به نزد قونسل بسراق ما آمده  
 قونسل ما را خیرت بجزئیات تحویل داد گفت با صهر خان تا سه روز تکلیف معاین نمودند شما را حسب مصلحت  
 بعد معلوم شد روز یکم ما حرکت کرده ایم در میان هر آب یک یا دو بر سردی که یک و تتر با صهر خان هم آید و رفتی  
 بوده و حال هم رفیقند اعتنا بنزوات صهر خان ندارد از شدت ظلمهای چپ را که رفت الما که به <sup>نظارت</sup> <sup>نظارت</sup>  
 و بجهت اسم گذشته جرم کردن او را شنیده که طاقت رفته بیرون آمده در بازار بخش کجای زیادی به صهر خان  
 در رفت الما که می گوید مردم را جمع نموده تکرار شایسته از رفت الما که عمومی میکنند که طرف دیگر برادر  
 الما که خبر داشت که او را کرده از حاضر می پردازد رفته حاکم میان هر آب را جبروت بیاورند برادرش  
 فوار هر مانده خبر داده که حرکت نموده خود را به تبریز برساند نصف شب یک یا دو بیدار کرده کار شده که به تبریز  
 خود را به تبریز رسانید و اینجا احوال عدیده شده همانطور گذشته یا نرفته روز در حکمت نسبت در اینها هر آب مانده  
 اصحاب میان هر آب که در خطر اب و کس از جواب این صهران با مصلحت مبارکه از حیثی که به بیجا بود  
 می آمدند در همانندار مانده بودند به بیجا هر آب آمده راحت شدند بعد از این نرفته ایم هر نفر از قونسل که  
 بنده و در شو اوس آدم ما را بر دست ما یک فایطون کرایه کردیم آدم قونسل کوی فایطون دیگر هر روز  
 میان هر آب آمده که طرف دیگر نظر به فاش قونسل که می ساد و جدید تکرار جنابان خبر ما را داده بود  
 بعد از آن وقت ده نفر از قونسل کوی اینجا آمده مجلس تحقیق فراهم نموده در حکومت را باز کرده  
 در این نشسته استتفان نموده تمام سیئات و جباآت رفت الما که گفت کردند به چه نفر را که برود  
 خوب زده بودند آدم به کس و ما بودند در بازار به چه بستند یک عبد الله خان یا در اراک وقت آوردن



آدم که در یکی از چند شوق در راه زاد بود امر کردند باید بر قلنس برود و یک مرتبه حکم کردند با بازار به چوب بستن  
 خدمت تمام این سواری که ما آورده بودند و اینجای داد در مجلس شوق آنکه پرده از سواری اظهار رضایت می نمودیم  
 رئیس سواری زن خان بان که را عنصر دعای سیه و کم ما را سفارش نمود بیدار صفت از آخر اینجای کار مصلحت نمود  
 خدمت عبدالرحمان باور با اجاب خوب نبوده خجالت کشید و از این ن معذرت بخود نمودم زیرا که از قره درون  
 خانینه فرمان فرما که پرسه راه داد است و اینجای خدمت الما که همیشه زاده سید خان شهید است او را آوردند  
 این ن لک آنکه بر اثر دیده خواستش کرده بخاطر من با اینجای عبدالرحمان به اجتهت آنستید هر که دید از حصار بازار  
 به چوب بستن نبوتد دیگر خجالت مانند در اینجای ولایت ندادم خدمت حقیر توسط او را کردم خدمت شما گفتیم فقط  
 خودم توسط از این ن کی کنم در مجلس پیش بنده نشسته لب کس از ترس خشکیه بود و هر سینه از بر دستها  
 سید آدم خدمت خانینه که می تبریز بر گشته زاننده تبریز جرم که که نقد در سینه رفت الما که گفته بود  
 سر که در این گفته لیکن خبر ندم نداده بود و سید آن ن می رایج ایاب و ذهاب خانینه که می قول که می لای  
 جرم گرفته اغیار سینه در آب با اجاب شتر کرده و حقیقت مطلب گفته که ما سید اینده با شایع قدر  
 طرفیت نداشتیم مگر چه کرده ایم که تعلیم داده بود و از ترس اوان که غدر از نوشته مکر کرده بودند تمام  
 تعلیمات رفت الما که بود با نر زده در در صدها طرفین سید که محبت شد و اینجای عبدالرحمان بسیار با آنکه سید  
 که ما آدم عنود و نفاق هم گیرنده نیستیم و جانب محمد الهی را در حسن مانند بعد از زده از خواجه مینند که حضرت  
 عبدالرحمان شریف آوردند در اینجای حالت صد خان است که امر فرمودند صد خان را بسیار دیدیم هر نفر صد

بسم

دیدم در نظر محمد خان را گرفته بر حضور حضرت عبدالبهار اردو احوال ترتیبه الفدا آوردند از هم سبیل یک عطر به او بوی  
سبیلهای کنده دشت حضرت عبدالبهار تغیر فرمودند که کار بجای رسانندی که بکسان با سبیل که حرکتی قهر فرمودند  
فرمودند بکشید برید جناب مجد اظهار بیدار شده خواب را بیک نفر از خوانین خندان که او را محمد خان  
باسم دیو قرآن حبس کرده است صد خوب بر پایهای او زده بود و او هم از امر اطیع داد بیدار می نمود  
با جناب خویش داشت می گوید که این خواب من تعبیرش است آخر کار محمد خان است و ما خدص می بینیم  
او گفته اگر این خواب تا این طور تعبیرش ظاهر شود حجت بجای می نهد بیدار می شود از نظر پدر خویش ظاهر  
پو نمیکرد و سها تغیر کرد محمد خان را بر دشت نظر عبدضطیحات او در این بنگار است بر تقدیس کردند  
بعد در اینم دعوی بیایا گویا کرد و او را آوردند شکست خوردند هر باره رفت بر تقدیس انجام گرفت کرد  
جنازه اش را بر جرافه آوردند و آرافت الما که لغوفه با الله من غضب الجباد بعد از غسل بر سطر  
شدید گرفتار شد بعد از فوت محمد خان بعضی اهل کور او را بر یک نیکو خات زده بود می دانند برادر رفت الما  
پیش ننده آمد شاعران برادر می آیند که بچه ذلت و خفایت از امر محمد خان و بوقی می گویم چاکر است  
ما کاغذی بنویسیم شما شهادت خود را بنویسید بیک جناب از او بگویم گفت شهادت است بنویسم  
محمد خان چه تقصیری دشت را پرست افست الما که باعث این کار شد گفت نه خیر برادر تقصیری  
نداشت را پرست نوید الما که تکه آخر این کار را فرهم نمود بعد که آن سه کمانه پیش آمد برادرش با هم  
با خودیتر بر حال بیایا گویا بر شهادت ده مهمم با و دادند وقت رفتی در عرض راه در ملک کنده

علی که در میان در آب دهنه با پسرش حبیبش را در نهایت فقر گرفته بگریختن حاجت دهنه میدهد و عدله میدهد  
 به کامریت مردم شمارا خواهم خوبت افته بر شاه تبه سه روز مانده حرد اینک شخص در میر عمر بزرگ کرد  
 یکی برای اکتش و پنچ شصت صد هکتار دنیا مردم را دادار نمود با آفت صحیح نوشتند که بهانه با بنیاد آد  
 بد می گویند و هزار نفر را دادار نمود چینی سندر را هم کردند و کاغذ طرح شده را شبخ الدوله نیز صد خان در این  
 گوشه جای هر قلم پیدا کرد امر غف به تو حین و دقغغغ غنر بهانه کج درم بعد از آنکه حضور در صحنی سو حصر  
 که سران اسر با صعب بسبب در عمارت خودش بدن زنگار شده دس بیمار در ان نشاندند احترام را کرا  
 و نیزه ادرا نگردیده و عفو و اخصاص که از تعلیمات مبارک بیست با اینک و انصر به فرج داده از ترس و برب فرودم  
 گرفته بود فردای انروز که او سه هفتاد از فرغ حضور شد به بتنجیر خود افزود اینک بجه اجبای بیاید و آب  
 دستن از دولت از پناه دیکه قطع شده خدادند فرزند بیاب سباب صحیح غیر فرهم نمود ریشه کلم را  
 قطع نمود یکبار بعد از این قضیه ضوضای شیوان که قرینه دیه سلکوت شهرزاده اهام قلم میرزا  
 شش فرسخ مراغه این طرف دریای اردبیت بلند شد علی و سلوات و ایش سفید ان هم عهد شده  
 بر عدادت بهانه که قیام نمودند حاضر سروز شهرزاده اهام قلم میرزا دقغغغ غنر هم بد کوه و لذت و قلم  
 کردن در خان بهانه که در صحرای اینک ضوضای چند سال طول کشید خوا با بنیدند باز بروز کرد در خفتند  
 پاره شده تا او اخر سلطنت اهورا و تشکیل سلطنت جدید طول کشید مکرر بر مراغه به حکومت  
 تبریز سولفیقه دادند که مور که رفت علی رتبریز هکتار شد بلکه نصیب نمودند اینها از شهر سلکوت  
 نشاندند در ضمن ان قریب الهله چنی اجبای ثابت را اسخ در صحنی حصر بر دوش داده بعد در کام  
 شد بیست و پنج لی

ضوضای  
 شیوان

بسمه الباقی بعد فناء الأكسباء

شعر

در این تاریخ که از خط نطق بیان روح من فی الامکان فذاه شهادت سگ میکند و صفی  
 عالم با نوار وجه غیر نتیجه عهد اعظم حجاب اهی و برگزیده دیگانه که حضرت عبدالبهاون  
 غضن ممتاز شجر تین المبارکین روشن و غیرت نظر به پیشین حضرت امیر زاهد  
 یزدانی و دستور العهر محض مقدس ظهر ام مبارک حضرت ولی امر رحمن از محض روحانی  
 تبریز امری باین حقیر بی بضاعت حیدر علی سکرته صادر که از تاریخ ام مبارک  
 آنچه در مدت چهارده سال کلمات رسومات موفق و آنچه در نقطه آذربایجان  
 در فاصله این مدت مشهود گشته برشته تاریخ آورده از این تاریخ در جمع عمومی کجبه  
 تاریخ عمومی آنچه لازم کل حقیر نمایند اصدا تاریخ که قدر مفضل حجه اولاد اجای  
 این نطق از اجدادشان در حرم ظهور محض رسته تاریخی درست داشته باشند  
 تاریخ تصدی حقیر در مقدمه تاریخ سکه مضمون می شود بعد از ظهور حضرت نطق اولاد  
 روح ما سواد فذاه کسبک اولین مبشر این نطق بوده جناب سید یوسف اربیل که از خود  
 حتی دوازده مده حضرت سید کاظم رشتی بوده آمده در میدان در مسجد پائین نزد استخر  
 موعظه نموده و تخم افشاند کرده و رفته بعد از شش ماه رحمت محفم در کسب غیرت نظر  
 نطق بیان را علنی در غیرت رت داده و امر بترک دفان نموده قیدان که کسب نغمه را  
 تا نا از مسجد با شجر بنید از نذ و کل تصدی و از عان مر نمایند و طوق ل و نطق  
 بلین جناب سید یوسف علی بدو حجه شهرت کرده بهم جماعت از یک فرسخ که خردش و بینه

لما ازینجا

که اسکو بجه بموعظه او حاضر میشدند بعد از این اقبال و ایمان نفوس سبب رواج استقامت  
 و شدائد نفوس را متفرق نموده معده در مانده فقط در سینه در آن تاریخ در آن حال  
 غیر از سینه در جای دیگر که صدق بنعم و سینه هر از چهار روح در مؤمنین حضرت نطق اول  
 روح با سواد و فداه برده حجاب مدحین بشروع بر سینه آشفته آورده ایمان و شرفی  
 خود را به جناب جبرئیل ابراهیم حرم در برادر بیهوشی از حکایت کرده است چو گوید حضرت نطق اول  
 در آرزو بایمان در حبس ما که دقت تفریق بودند مؤمنین از هر طرف بعزم زیارت با ذری بایمان  
 می آمدند از او اید امر کاغذ اضمحند کردم و در امان چند نفر در اول امر منزه بیه در حرم  
 و جناب حرم که روز تهنیت سید حرم و برادرش مدعی که در حرم ناز بودند انجمن است کرده در آن  
 دوره بودند و جمع در حرم بیه ابدال ماعنه که از حروف می بماند از مریضه صاحب برادری است  
 قبلاً از آنجا را هر پایه بشیر از آنه مشرف شده عبد اللطیفان سرتیب ماعنه در حرم آن در آن  
 که خود سخن مشهور است جناب مدحین بشروع را امر فرمودند برده در چهار ایوان توقیف نمودند  
 جناب عبد اللطیفان از ملاقات جناب مدحین منور شد و بعد در میان رجال ازلت این اسم معروف  
 بوده در فوی جناب نامیز از اسدالدین و جناب مدحین بیه اند در اردیه جناب سید امام ورد  
 در تبریز صبی بماند از جناب آقا سید ابراهیم کاتبه در ارجایی سینه را از طرف حکمت ما موراد  
 چینه این مرتبه جناب زده تافت و تاریخ نمودم جبر را بپلور برده اند که در آن روز نطق بماند  
 در نطق از این از حبس سلامت بریدند حرا حجت نموده بودند که جبر طلب حرم بودی برادر  
 او که کاظم پس از حرا حجت از حبس طهران که کاظم طاعت نیامده از نطق سید و در فدا  
 در حرم حرم برادر جبر طلب حکایت سید و وقتیکه خانه ما را تاریخ میکرد و نطق که در حرم

و جناب سید خان سید به تقوی و صمیمیت  
 نطق اش خان عکوبه گفتند طاعت کرد که نطق  
 جبر سید خان و آن عزیز بر یک نطق در آنجا  
 در آن نطق ای امر با او نموده بود

آنگاه کاظم از حرا حجت  
 در امر حرا حجت  
 سید و نطق که در حرم

مادر ما شش کرد قبله و بفقور بعضی خوراکی که بهما به ما سپرد که بعد از تاراج اطفال کو  
 اوارده نماید بعد از آنکه بیجانانه را تاراج و خانه را ویران کردند رفته نامر ما  
 از دست ما گرفته به خانه خرابه آورد و هر کدام از صاحبیه که شش کرده بود رفت بگردان  
 هم ندادند خود را را ثواب دانستند از این دست شهدا فقیدان بسیارند که در آن وقت  
 هم از تبریک جمعی بوده بودند عدلمان در آن وقت منزل گرفته و هر چه در آن  
 در حین ورود تبریک در دیده بودند بجانها خود برده بودند بطبع پول که خلوت  
 بدون اطلاع حکومت میر احمد پور که است پول گرفته عرض می کنیم طحا لکت  
 الی این بود که این بمانند سبب تبلیغ و برایت دیگران شدند و بعد از این فقره  
 باز چندین مرتبه بر سیلاب غول آمده و حضرات را حبس و زندانی کرده و بر کیم کرده اند  
 عباس بقایا بود و او را در میدان ۲ میلای جنوب بسته اند یک نفر جعفر علی بود و  
 از هر چهار که در محراب در بر او خانه سبک حکایت میکرد یک نفر از اجاب میدان  
 فرار کرده آمده در تبریک در خانه محو زاده اش پنهان شده بود طایفه شهدا  
 حرکت محو زاده اش رفته به جهت تبریک خیر داده بود که محو زاده حسن یا حاجت  
 در خانه حسن پنهان شده است جهت تبریک کار خسته آورده و ارو نه انداخته  
 افتد و چون پیش زده بودند که شش خون جابیه بود پست لینه  
 شده بود یک زنی آمده رد شود با کفش هجده ثواب یک کت زده جای  
 کفش در پست او جا کرد بعد از در این او را بر دشته به کرده کشیدم که از کوه  
 جهت داخل بازار کشیدم از بازار قریبتر رو می کشم و در بظرف رات که چه کنم و گاه

بیر احمد صید

نف هر اندازه خسته با یکدیگر دست مستعد رویم را از نطفه دکاندارا پاک میکردم در رسته کوچکی  
 بخانه بردم بعد از سه روز بدوجه شهادت رسیدم بحکومت ادره صمود نمودند در تاریخ  
 سعید و کسم که ما اقبال با مرالم نمودیم در امید جمعیت کثیر از اجباب بودند رجال حرمی  
 ثابت در اسخ و در آن ایام که اقرار در حکم نبود کلک باسم امر معروف و مشهور بودند  
 و مجالس موعود که در آنجا در جرح احمد حرم و در جرح علی احمد که در جرح ابرو طب و افاق علی حمید و نظیر  
 جرح احمد حرم و در کبر احمد سیدک ملشد بر از جمعیت میگشت به نهایت روح در میان  
 و فرح و شکر و تودت ایات و مناجات و شکر خوانند و بهای نفوس معروف و سفید  
 در آن تاریخ جرح احمد حرم که از زمین دور حضرت نقطه اولی بودند در کتاب سعید  
 از آن بنا مبارک بلبق سبق موقظ شد بودند و پنج نفر پس از جرح احمد حرم جرح حرمی  
 و جرح جرح باقر و جرح جرح صادق و جرح علی اکبر و جرح علی کمال بودند در آن تاریخ هیچ کدام نبودند  
 بهمانه حج یک یک در بد صدمه که افتد بجز رحاب مبارک مشرف شد باذن مبارک بکلم هم  
 افتند و افاق علی حمید زاده جرح احمد حرم که بجز رحاب مبارک مشرف شد بودند در پنج  
 در هر ماه از تجارات و خرف سیکور در صلح با ما را که سید است نفع آنچه عاید میشد بجز رحاب مبارک  
 در آن سیکور در نهایت قنوت سیکور از سیلا بر بریز در قرآن را به نیت اولیام حرامد هتیه ایمن  
 معقود در جمیع اوقات و خنده از تجارات خداوند بر کس علی میسر بود در هر سیکور از  
 سه ماه دقت حواله با نصد با نصد بر حضور مبارک حواله میداد و کیمین اولاد ذکر در دست  
 در حیات خود در فوات نمودند باقر اولاد سه نفر داشت بودند ثابت در اسخ در امرالم و منج  
 شخص حرم از منقر بنیاد و صیفا در اخلاق و اظهار طبع بشمار میرفت

و کربلای معلی را که در آنجا حضرت عباس (ع) شهادت دادند و جانی نماند که از آنجا نجات یابد  
 و مصدق خدمت بودند بجزو مبارک جمال آدم عزت الله اعظم مشرف شده بودند  
 و کربلای معلی را که در آنجا حضرت عباس (ع) شهادت دادند و جانی نماند که از آنجا نجات یابد  
 او را در بازار شمشه بخته برده خبر شهادت اجبای قلعه شیخ طبرسی را داده  
 و قضیه زنجان را خبر داده بودند این مراجعیت بزنجان نمود دو ماه در زنجان  
 مانده بعد جناب خوند مدح علیه حجه الاسلام زنجانی امر فرموده بودند از زنجان  
 برادر میباید بجا همان رسید باید در زنجان نماند و بروند نقیه کار را حفظ نمایند  
 ایشان جوان هستند نفوس چه محافظه ایشان همراه کرده هر فرسخ از جانی بجا  
 که از نموده مراجعت کرده بکنند دیگر جناب طاب که عرض شد از مسجدها  
 حسین طاب که است هر برادر از طهران برگشته بودند آن وقت برادر که هر یک  
 هم بودند مصدر خدمات بودند دیگر جناب بایرزا حسین سپهر صفای و اعظم میباید  
 که پدر ایشان با اجاب طرفت میکرد برادر بزرگ جناب بایرزا حسین سپهر صفای که حال  
 در طهران مصدر خدمات امریه هستند و جناب بایرزا حسین سپهر صفای مبارک مشرف  
 شده بود و جناب صدراعظم برادر بزرگ بایرزا حسین اول اقبال نموده بعد عقب میباید  
 ان ایام از جمال مبارک لوح همهن فایر که ای احدار احد عیار ایرا چه کردند  
 در بنا بر ایران که برای ذکر حق نباشد بود بر مقصد عالمیای سب و لعن کردند  
 حاجت کرب و زاری کنان مجاب با مراد شدند و جناب بایرزا حسین سپهر صفای مبارک  
 تصدیق شد ایشان مصدر حاجت مبارک که جناب بایرزا حسین سپهر صفای در آنجا



دو برادر محترم امیر علی اکبر و امیر علی اصغر همان بودند بویکه ایشان خدمت جناب  
 امیرزاد و قاسم رسیدند تصدیق امر نمودند در آن تاریخ جناب امیرزاد احسان و امام احمد  
 و بنده در عشق آباد بودیم ایضا تا که امیر احمد در سفر برادر زادگان ایشان امیران  
 عبدالصمد مرحوم و امیر احمد صفر هجرت برادر کوچک امیرزاد هجرت و از آن تاریخ  
 و کار امیر علی اکبر و امیر حسین عیسی است در برادر بزرگ ایشان امیر اکبر در تقدیر نمودند  
 و همواره وزارت ایشان آقا محمد و در آن تاریخ امیر احمد که بعد از امیرزاد هجرت نمودند  
 و که امیر حسن محمود پسر زاده امیر احمد و برادر ایشان آقا امیر صادق و حبیب علی شایسته  
 مرد دکانه امیر احمد در خانه که در آن اهل میان بودند یوم شهادت حضرت زینب  
 خیمه بودند به آتش بودند سیف دم تمام امیرزاد و خان حضرت زینب ادب برکت چینی  
 فرمودند بر کردید من برکتهم و همان شرفیاب شرفیاب اولم بود و در حبیب علی در پیش که  
 کعبه احباب با آن مشرف گفته بود مرد بلند قد رئیس سفید خوش لباس خوش منظر کا بود و کلاه شاد  
 کلاه می پوشید و جناب آقا امیر یوسف و امیر ابراهیم که آن ایام به عشق آباد است  
 اولین مهاجر بودند که آفته بودند و امیر صادق و امیر حسین که حال معروف امیر حسین  
 در تاریخ هزار و سیصد و هشتاد و هفت <sup>۱۳۰۲</sup> جناب امیر ابراهیم از ارض مقدس وارد شدند و بود  
 اهل خانه خود و امیر یوسف را حرکت به عشق آباد میداد به همراه ایشان جناب امیر احمد  
 هجرت و امیرزاد احسان این طایفه و امیر علی اکبر امیرزاد احسان و امیرزاد احسان و امیرزاد احسان  
 و بنده حرکت به عشق آباد نمودند بعد از این تاریخ بتدریج اجبای سیل و فویشن  
 یا آنکه مردم شدند اولاد ایشان که هجرت به عشق آباد نمودند و امیر حسین در پیش و که امیر

و برادرش که سیدی صوفی و جعفر حکیم و شاهرخ محمد اوجان و میرزا محمد و اسیران وفات نمودند جناب  
 جناب عالی در تاریخ شهر آرسفید و سبب دس در تبریز در حجره تجارته ناخوشی شده به بنده منزل  
 آوردیم بعد از چند برکت ایزداد و احمد کردید در قبرستان که مسجد در خیابان مازنون کردید و جناب  
 میرزا محمد علی که پسر میرزا احمد مرحوم و میرزا علی محمد و میرزا اعتیادت پسر که یک جناب پسر احمد مرحوم با مادرش  
 به تبریز حجت فرمودند و در حجره با قره بهشت آباد حفظه در میان از انبیا و دیگر مرحوم حجره صوفی  
 و میرزا علی که در حجره حسین ماندند از تاریخ شهر آرسفید دس که کتیرینج به خطه که پسر عباس بنو  
 در سن هجده سالگی تصدیق امر الله نموده برادر بزرگ حقیر میرزا کاظم تا مراد انظار نمودم یعنی  
 تصدیق کردند علی بن عثمان که در میرزا عنایت صهر سینه بود مؤمن بود میدیدیم بعد از وفات  
 اخوان میرزا احمد مرحوم علی بن عثمان که میرزا عنایت متولد کردید بعد از حقیر بعد از فرار ابوالقاسم  
 از بنده بزرگتر که حال در عشق آید تصدیق نمودند در این تاریخ در آنکو قبر از نا مهر برادر  
 محترم جناب میرزا علی که میرزا صهر و اخوانند حسین که ثابت در تاریخ مستقیم خاتم احمد <sup>در این تاریخ</sup>  
 و جناب که پسر عباس بنو که قبلاً در تجار از عهد ذکا و محبوب میشد و پسرش آقا کاظم و نامی علی  
 و نامی محمد عدده بنید که پسر علی جان پسر که خدا بودند در سال اول مانده نفر در آنکو تبلیغ شدند  
 اخوان که در آنکو تصدیق حجت تبلیغ به مطهر حرکت نمود در مطهره اقوام دشتیم ایشان را تبلیغ نمود  
 بعد از در راه اخوان مشرک کاظم بر اعترافه در اینجا ناخوشی شد در رحمت الله راه شدند  
 از این تاریخ در آنکو اجابت شکر شده با تبلیغ باز شد و اسیران در آنکو پسر  
 میرزا محمد صفدر بیابان تصدیق نمود شکر شد بعد از وفات اخوان جناب پسر زاهد  
 از این تاریخ بجهت توفیق از مراغه به آنکو آمد با اجابت به آنکو و سینه سعادت کردید حجره

صابر قدیم عزت سیدنا اعظم عرض نموده بافتی را اجابتی که فرود فرد در یک صحیفه لوحی نازل  
 اول بسم ابورحیمه حسن یا سحر و سحر یا سحر یا سحر یا سحر یا سحر یا سحر یا سحر یا سحر یا سحر یا سحر  
 که حجر آیت بود که امیر زاجر را در سبک بودند بر حمت اللہ و اصلند ذکر معصرت و عتبت  
 در باره آن مسقا عدالت الله بود در آنکه در آنک منار در سفید و سه هجری بعد از <sup>بصدقی</sup>  
 ما اول جناب لاجوردین برادر زاده کریم علی اکبر حقیر صحبت نموده اقبال با حرم  
 نمود ما احمد حسین عشق آید ارقت تا عقل اختیار نمود اولاد سپه دارد خودش بر تنگهای  
 به تجارت رفت در اینجا دفات نمود عبدلایق تفریح در برادرش تبدیج و لاکره <sup>جواد</sup>  
 و برادرش لایق بابا اقبال با جلال نمودند پدر مادر کریم جواد صحبت نموده اند که این  
 بهانه شده است بخیرانیم لایق بابا که حک بود از ایمان او اطلاع نداشته  
 خیر در نموده کریم جواد ترک خانه نموده عشق آید حرکت نمود بعد لایق بابا در تجاریه  
 پدر و مادر را با محبت میفرستاد احترام میکردند و حال آنها خوب و مهربان شدند  
 بعد جناب عبدلایق جوان بود بعد بر حضور حضرت عبدالنبا مشرف شد به حج حضرت  
 بعد جناب عبدلایق جوان بود بسیار شکر گو سفند ز بوردشت خودش حرج این  
 گو سفند با اخذ رفت کرد در آبادی در میان مردم باشد تبلیغ میکنند با لباس سبانه  
 فظراً در میان مردم بدون خوف و داهم صحبت امر میفرمود مردم از نطق و بیان او  
 متحیر بودند و قد ضعیف بلند روکت بسم ابوذر شهرت دارد بودند پدرش الواط و لایق  
 فوجی بود در عوار الواط یکدیگر گفته شده بود باز با حسن از یک صحن هم الواط عقل  
 طلب کار بود حکومت عارض شده مکر حکومت گفته بودند عاجز تفت حکومت بد هم

او را بکشد لا جواب بقطع شده نیز صریح اکیه نمودیم حرمانه خبردار میشود که آن شخص الواط  
 برای خوردن پول مقصد نموده حسن را بکشد تا عیال خود تا حی که جوان سنجاع از پهلای خیر بریای  
 سفارش که نیز از قتران شیر بر خانه حسن رفته تا حسن تقصیر را مری که بدید که حکومت جدا  
 سعور قتر این فرزند که تمام اطراف دولت را بدید که آورده است تا بجای مردم میرود  
 صدتکانه هریت کی پول هر کس و حکم من خبر داده اند که برار رفع طلب کار حسن  
 معصم بر قتر حنی شده تا هر طاعت عی آورد تا حسن را برداشته رفته در باغ کلبان  
 نموده حسن را در امر کشند قتر شرا سب فرج و رضامند رسوم مردم از پهلای کشند  
 و عیال و عار خیر میفروشند و نه بپایند خنده های اطفال او بزرگ شده تا حسن فراموش بماند  
 حکم دیگر بعد از دولت مراد کلبان نموده با تیر کلوا که بقدر رسانند و حکم هم حساب  
 شده بود عیو ضعیفان نامر به بکیشت حکایت کرد که تمام قاتلین حتر نفوسیکه خفته  
 خبر اطراف رفتن تا حسن را برده بود تا سرساک تمام مقبول شدند اینجی جوان چنان  
 مواسخ با برال بود که روز صنف حکم که در جمیع اصفاف و اعان معروف شده بود  
 بعد تا محمد ابراهیم ناصر که شجر در کوه حیه او جوز را طفلت سالم ماکرشی فخته اینجی که پیرا  
 داشت وقت شام خوردن حقه خوراک او را عده حله مراد که سفره را بخش کردند و با مردم  
 بیار لذت میکردند در کوه حیه که کل نادان تنها واقع شده بود در حین عبور از کوه حیه و کوه  
 سب و پیر طفلد که عقب او افتاد که ترک مراندا خفته بهم ام بخش میدادند ابد حرکت نمیکرد  
 و طرف نمیشد و بدیش انقدر تکنده بخش داده بودند که در از صورت بجای او در خفته بود  
 یکیش هر کوه حیه هجوم نموده چوب و طبر تقطد صدف نر کسی مرید در دست بجای حله ابراهیم

از این خبر منصف ناید ✓

که خداوند از بهار تا راک  
بسته این شهر را دفع نمودند

دارد بیرون جگر در برون در حیات مرگینند اینست عقیده ان آمده در او طاق حلقه زده  
 مرگینند ماکوش با عجله سحر آنرا کرده محمد ابراهیم چهار سید همد فر خوانند که گویند ما عقیده  
 تو کلمه دریم ما باید لعن تا آنکه ابراهیم مرگینت قلب را بطرف ارض اقدس متوجه نموده  
 نتجات کردم یا عبد البهار این طفل ضعیف را از شر این جن جمع نادان حفظ نما خود را  
 بقلب من القاشد گفتیم بیک مرتبه لعن کنم ضد من مرگوم یا باید گفت هر کس مرگوم  
 در کوه چو را بگرد بگوید یا لعن کنم گفتند بیک مرتبه لعن کنم ضد من بیستوی گفتیم حال صحت  
 صبح بیایند برویم پیش پسر مصطفی <sup>عالم</sup> آنجا در چه بگویند بگذاشتیم دست از نخه من  
 بکشید هم را ضرر شدند چهار فرشته بخوش خود روذافتند عزیم را ضرر شدیم صبح قبل  
 از طلوع از راه سینه فرار به تریز نایم شب در ضیاف فرار صبح غمزه قبل از صبح به در کفتم  
 چار صحت کرد خودم خودم در تاریک بیرون بیایم دم در آرد اول گفته اند  
 فرار نکنم تا چار به طاعت سر پا قدم زدیم هر صاحب در آخر کوه واقع شده راه فرار  
 نبود صبح روشن شد در زدند بیرون رفتیم دیدیم تمام مردم از خانه ما بیرون آمده اند  
 منتظر منند مرا به جلو انداختند از یابی دیو جمعیت شد مواضع منند و زنها  
 به آماج بیرون آمده اند من هم با خوشتر مردم باز قلب را متوجه ارض اقدس نموده باین  
 صغری سن و بیک خودم از حضرت عبد البهار مدد فرختم تا در جهان خونند رسیدیم در زدند  
 که بیرون آمد تا شد کرد گفته چه خبر است این جمعیت چیست گفتند این شخص بیچاره  
 آورده ام لعن بکنید گفت سپهره مر فوج لعن بکنید گفتیم که اگر کوشا بفرمانیه گفت مرگوم  
 لعن کن گفتیم با حرف غر شود سدر نوشته بدهید که من مرگوم لعن بکنید از این حرف

و حجت کرد قهر کرد برکت رفت با ندون گفت صحبت از من صحبت نبی پسر اسیری خود امید  
 له و بطف اندون نمود جبر را را صدا هر کنند بر کرد و من هم بر گشتم قهر کردم  
 از میان صحبت دوست به هر چه صدا هر کنند بر کردید اعتنا نکرده یک در د شده  
 کس مقتدر شده بر کردند آدم بمیل از راه سینه تیر بر آمده مدتی در تبریز ماند  
 بعد بر کتبه رفتند در کتبه بعد از یک سال بر حجت الله و اصل شدند  
 و لا مستدر جبار نمانی که از فراره ای جبر کریم خان شخص نا طقی بعد غلبت روز در امر  
 جبر کریم خان را میبرد با مردم بحث میکرد بسیار آدم با شور و هیولت که یک شب در باغ  
 خرزیدیم بجهت نصیحت بنده آمده صحبت نفیم کم کم تقوی نمود و شعله در شد بر چه  
 رسید که کثرت شعله امر اله اختیار کب را از دستش گرفت قنایر باف به فکر میکرد  
 کس بنظرش می رسید که قابل صحبت است فرمودت از کار کشیده بر عقب او بی رفت  
 و جاب با شیخ احمد سوزی هم از فرود و ما در جبر کریم خان به حتر از فرط عشق با یک نفر برادر  
 بهایه بر دیدن خود خان پسر جبر کریم خان به بر کب رفت محض صداقت او این صم اول بر نصیحت  
 بنده آمد بعد ابر نه شهر جبر حرکت داد آمد تصدیق کرد علیز قیام بر صورت امر اله نصیحت  
 چنان شعله ور شد در تمام مجالس صحبت امر اله معلم بود مردم اطفال را و دیگر بدار او نکند  
 در سر شهر او اغان کردند و بدارش انقدر ننگ زد و بد دیگر از صوبه بخارا رفته بعد چند نفر  
 اطفال او دست همه که چک بالاخره ا جاب چنان صدمه دستند که این شخص خود را می تواند  
 زندگان بر او قطع شده برود روسیه خانم کتبه شد بعد از مدتی از آنجا به عشق آبر  
 گرفته معلم در سر آن نشین بخارا برایش نظر نمود و عیال و چهار پسرش را حرکت داده بخارا فرستاد

بعد از آنکه در لب سپید یک نعلبند جبار نام مرد عارفی که کارخانه چرخخانه داشت این را بوز  
 چون هم اسم او در هر روز می خواند و در عبور از کوچه و آنم تنگ میزدند اطفال  
 دست نبر غمخوش می داد ایشان روز تنگ از خوش با که نوشتید پیش هر جای پانیه ناز  
 از کارخانه شعر بفرستادند برود ایشان به سعادت اصحاب و خانه تا و به مجلس دائمی با این  
 حال حاضر شدند یعنی بقدر و هر نفر جوان تازه تصدیق کلمه عرض خوش اطفال بودند  
 و با که نه شسته نبوده سه نفر از کوه کفمان با از آن به حد دیگر غیر قسم به جام غیر قسم  
 که خوش نشوم گفتند این میگویم فقط یک مرتبه به میدان رستم اطفال چنان هجوم نمودند  
 دیدم حرکت مکن نشد بر گشته بزرگان ایشان را حقیقتی غیب غیب نصیحت کردم  
 ایشان ساکت شده حرکت کردم تا حدی بر هم و لایح حدی که دو بار یک لب حالی  
 در عشق ابروت و ما که بیرون ستم دائمی را سیر عیان نمود در کوه موم شدند علیه اولاد  
 با که کلمه سپید که سیر عیان عشق ابروت فرمودند و آن ستم بودند بطرف بلوچی  
 و صفت خان هجرت فرمودند و در هم بود بطرف عشق ابروت فرمودند و جانب کوه  
 برادر شایخ احمد بودند در کربلا ۷۰۰ با و جانب شایخ احمد در یک ما تصدیق کرده بودند  
 از تصدیق که در اول اطفال نداشتند تا حدی شایخ احمد در یک ما تصدیق کرده بودند  
 شب یک راحت میشد و شب یک شایخ احمد مر آن صبح مر شت شب دیگر رفت راحت میشد  
 یک تصدیق این را هر برادر کشید از حال بنده اطفال نداشتند که ابراهیم فرخوایم و روزی که  
 هم کار دارم که حدی شایخ ابروت حرکت کرد که بعد از حدودی مبارک بر جهت الهی و صلوات  
 بعد جانب پندار عیسی بود که در بلوچی تصدیق نموده به حضور مبارک و مبارک شرف شده

در تاریخ هزار و سیصد و یک هجری در مراجعت به کعبه آورد بیغ بنده را بپدر عباس عمورا تبلیغ نمود  
 به با گویند گفته بود در تاریخ هزار و سیصد و هفت که حقیق به معنی آبرو حرکت کرده ایشان خبر  
 شهنشیر صدقین همگرا شنیده پس گویا آمده به پذیران مبتدر که قیام کرد اول نورش شیخ  
 حکیم جان زن عابد حرمتا صبر بعد از کثرت احتیاط ظریف طبع و خود را بنده عسرا را عده عده  
 مرکز آورد و لا معارضه نگر کند بعد از چند تصدیقی عنقه ایشان و والوه حقیق در میان زمان  
 شجاع و شهنشیر بودند ایشان بعد از هر یک بر رحمت الله را عهد شده و والوه حقیق در امر الهی <sup>خفی</sup>  
 بشدانه همگرا و او ایام درود تبریز گرفتار و از خدمات امر تصور نمودند با جاب جاب خدمت کرد  
 هر شب سه مرتبه از خواب بیدار میگردم بخوابش کن و قیام کند هرگز ابتدا <sup>شد</sup> حال که هر دیر  
 حذر دارد و از هر ایام یکدیگر فراوانت مغرب در تبریز به صحبت آوردند حیرت کردم سوار ظاهر کند  
 افتد بود روز زیر زمین ز غلبه بیاورد و کند سوار زیر پامانده نورد خورده خرافتد  
 یک دستش شکست شکسته بنفاد آمد دست هر ما گشاید از شدت درد دست چشم بر سخت  
 دست سینه عاجز شد افتاد دست که شکست چه راه هم ادکشی تا قوه را کلبه آه  
 در تبریز در حلقه چو انواب حرم شد عالم انجا غنادر آورد بنهار گلزار شد جبار در <sup>میان</sup>  
 نانه لید همان دست جاب لاسینه گد حقان ای عسرا و در ادعیا حضرت شد نماز کرد  
 در قبرستان که هر نواب در خون شد با بر جاب شهر عسرا تا هر کرد خفا مبتلا <sup>شد</sup>  
 معروض شد از شدت تعرض طاقت نانه بعد از سه سال بر سر مراجعت کرد  
 مدح خط <sup>مستطاب</sup> عسرا پیچیده را کرد طه ق کرد ابوط حقیق فرستاد که من غرق تو انم بیایم  
 را گوید پس کرد که در کرم بعد از چند روز در کرم بر رحمت الله را عهد شده



بعد جاب مدحاً و مدحی و میرزا علی میر سید برادر سید انجم صدر و ضمه خوان تصدیق  
 امراله نفر و مدحی را منی قیام به تبلیغ نمودند سید هم که برادر سید حضرت نمودند مدحاً  
 مردم شده لاسی در قافهای تشریف دارند یک خلیق خوشتر و قهقور خاصه دارند  
 تمام اختیار او را از اولیا کشیدند تا اینجای در کجا از در جبهه سابقین اولین بودند  
 و سید از این طبقه در جهان ایام شده اند که سید از صمود صاحب قدم عزیمت به الاظم کرده سید  
 نفوس و کبر مبعوث و قیام فرمودند و معصن اصفهان و امواج بلایا بودند از جمله جناب صاحب  
 چه صاحب که حال پیرانش در مردومینه و جناب سید از صاحب قریب و جناب میرزا صاحب  
 و کبر سید علی که جوانی بود پیرش فوت کرده که از نجیبی کهکم و خانه آن علم بود جوان  
 اعیان بشغف قیام نمود که حضرت بخش تمام نفوس گشت یک بجز دست که ادین باغ جبهه  
 کهکوب محمد تبلیغ قرار داد حاکم در پیش سفیدان کهکوب را دعوت کردن تبلیغ سید گشت خیرین  
 سید خیریه آبا و اجداد را یک بجز سید کهکوب را دعوت از کتب امر محمد در موصی اینها  
 خرید کرد باغ را فدایت صرف خدمات امر را در مردم عجب تبلیغ مالاداد با آفرین گشت  
 به تبریز کرده تا قدر ضیاع غفیر حرکت عشق آبا کرده جمله در شکرا در خطه همین مشغول  
 خدمت امر حضرت رب العالمین است در جمیع جناب شهر حسین در کبریا ص و در ادر زاده  
 این که با هم بر هم نفوس مستقیم در امر اله پندار حسین در کبریا ص حرکت است عشق آبا  
 و الحمد لله بر هم بر یک کوفه و جناب شهر ستار که حال پیرش در ادرش در کعبه متوقف مینند  
 محفلا شهر ستار در تبریز همه الودا ص شدند در شاه و بنیاد ایشان محفل بودند  
 در نقد ب کهکوب که خواهر شد و جناب شهر که فیاض است و جناب جوادی فیاض است این مضم

مهتر خرد به عشق آید تا جواد به بلکوب حرکت فرمودند جناب جواد در باکو همیشه مصدر جناب  
 بره اند و ایضا جناب سبزه حرکت و برادرش در بزم در طبقه احرام از سقده میا مهتر جناب  
 حجر محمد علی بعد از تصدیق پدرشان در کتب حسن شخص عاقل بودند و این کو چک پندار از تردد و صدقات انجا  
 مانع نشدند آنچه اقوامش را آورده در کتب نمودند که میرتاج را مانع شوید به شتاب به خانه بیاید که میروند  
 گفت شو که رندارید بهانه ای ادم تندین مهتره هکذا سنه او را رفت و حق به سیم کبوم به علم  
 و این هم نشین میباشید بعد تصدیق حجر برین راه معتقد شدند باز مانع نشدند از اجازه داد و در خانه  
 از ادانه ناز و ساجات بخوانند و حشر کبیت در آن را آتش زده بودند هیچ بیدار شده بود  
 کمره و در پنجره و در حشر آورده کار کردند و در شده اند و ایضا بابت این مرد و همه هم یکدیگر در خدمت  
 که این بیلیات از بهانه شدن نظر میسر شد هر یک در کتب عبدی نام در حلی با هم بر میزدند  
 احباب بلند شدند از قبیل تقریب در بار بیرون کشیده اغیار هم کلام می کردند از این کلام می نهند  
 به پشت حال در راه به خانه اش می برنو بعد برادر او رفت و در خانه علی دین نوید که از راه  
 ان قبیل تقریب در راه بقدر میسر نظر نامه اند شهادت ندادند چون ان شخص که گوید خورد بود  
 ضعیف آدم بد گوشت به به تیریز عین الدوله حکم بود به شکایت رفته ادم به حاضر شده گوشت  
 نداد از غنیمت برادرش تریاک خوراند بعد بیک حرفش شد بدنی بهانه کار را از راه کنند  
 غوغا در قیام و حال بعد از آنکه رفته از پیوسته در کتب حشر و کتب حشر و کتب حشر و کتب حشر  
 به حجر حشر رحیم ابیا ذره آنها را هرگز که این چه فتنه است هر که دید باز وقت به  
 حجر برین راه در قیام برف بود در سزده سال که در کتب حشر و کتب حشر و کتب حشر  
 که اداین سهول و صاحب نفوذ است که با هم فتنه می کردند و کتب حشر و کتب حشر و کتب حشر

از سلیمان بودند

که خون دماغ او تمام با سه بار او را خون آلود کردند هر چه در دست و پا کرده اند مرخصی او را  
یکه نوعی که نماید که چنین گفته بزرگ شده است حال او که نقد دارد تقصیر امر گوید  
چرخ مرصوم در جواب هر گوید خوب کرده است پس شخص دولت مند را که بزرگه است در  
از فقر بود و تنگ میشدم از ترس مرگ غم غم تو آنه نفس بکش بعد گفته بود خدای  
نکته کنیز ما این چند مقروض هستیم که کرده گفته بپوشش مهندکان (برایم خریدیم)  
قرض داریم گفته بعد خاطر جمع باش نفس غم نشند و با طراشو نفس کشیدند خیار  
بعد یک مرتبه اینجور حسن در مسجد لیس جبریه مصطفی در سر کوه چاه داشت یک اینج  
گویی که خورده بود یک تعداد اینجور هر جا صیاب را میدیدند خوش میدادند جهاد  
ختر بنده هر وقت در این صیبت برایم بسم بر صیبت مشوق الطییم اینجور اطفال را میدادند  
و دشمنان عالم بر هم فرورد میرسیدند خوش میدادند میشدند پس ان عالم اولدایست  
غرتوانست هر فرنگی چند صد ان در پی در مسجد راه تر بر او می دهند که در مسجد  
به بانه که لغز کند جبر حسن کفایت نیار و سه سلبند نقد بی اختیار هر گوید خدایا شتر آبی  
در طفند ارض کنج جبر هم در چپ دست میشدند اینجور طغف بعد از چند روز از سفر در  
گرفته تا کینه غم بر هر جهان را دماغ غموند و دیگر صد لغز از اطفال بعد از آن قطع  
وز استقامت در جبهه هم صیاب با خود و صیاب در برابر پسران جبر را صیاب بفرود کوه چاه آفتاب در عالم  
غموندند پسران کرم نجیب که صیاب خائف و چون بود اینها را صیاب دولت میداد و لید قلب  
با صاحب بخت لیس که هر از او تعجب غیبت مرا چه صحن مرصوم را محرم پیدا کرده بود میگردد که اینج  
چه طور آدم است اینقدر نقد پیدا و صومر دم ابداً اعتنا ندارد و اینجور که هر چه برود بر دم

حرف نیزند و خنده گویا این قدر قند و قند برادرانیت و خبر حسن روحم پر دل بعد با وقت رسید  
 این خبر حسن یک برادر داشت سینه بسیار نام هر وقت شوخی زای میشد حاضر سر او در دست  
 دست از کلاه کشیده یک گام با او جاب همراه بود و تبریز خازنش معجز شده بود  
 نظر اجاب را نام میداد در وقت اصح و غیر خبر نبود بر طرف به کارش و در آنوقت  
 فوق طاقت زحمت حرکت میکرد با او هر چه در تمام او داد خازن و او در آن که کشش هر وقت بعد  
 حکم موفقی شدن حال او را در آنکو در آنکو حضرتان مصدر خدمت مرتبه دین بسیار بود و حال  
 کثیر بسیار حضرت عبدایها شرف شدند در آنکو در تاریخ هزار رسید که ام الم  
 جریان پیدا کرد یک نفر شیخ بسیار نام شیخ پیدا شد ماده که بعد از آن قیام کرد یک باغ که چنانچه  
 یک کادانه که در آن مظهر بود هر روز در تمام محله گردش کرده هر جا دست اطفال میدیدانهارا  
 ترغیب میکرد به بهانه آن لغز بکنید هر جا رود خزان میشد یا در مسجد یا در خانه یا بر وقت کوشش  
 مدد بخور کرده حرکت در غیر از بهانه که بد بگو مردم بهانه نشوند از شرکت اصبر در این مردم را  
 در این ضایع بعد از آن بگوید چون شیخ اصبر کرده بود دیگر جنات میکشید در غیر از آن حرف  
 بمنزله سه جام دست هر روز به جام بر رفت به جام رسید که باید به جام بنامه است صبر  
 حرکت بنامه است بر رفت تم در خزانه در آن آب یک کوره با این حرف از آن فاخته میباید  
 بعد به جام دیگر بر رفت جام که با اجاب کاندان شدند در او آخر سه نام بنده فقط به جام بر رفت  
 ضمه در هر جا جمعیت میشد این شخص رسیده با نه می گفت متوجه میشد اطفال را که آنرا نکرده  
 بهانه شوند در همان ملقت در پیش ابواب یک نفر تبلیغ میشد صبح این شخص در بازار  
 هند کس را جمع نموده اند شت عدوات این شیخ نسبت مردم از طرف شدن با او

+

حیات میکنند که شد شیخ نشوند یکدیگر بگریزید بعد یکدیگر درین گرفت از آن پس با با هم  
 یکس بند شیخ داشتند و شیخ را به باب مضحکه کرده بعد از عبور از کوه چاه حیات میگردم  
 من از طرف دیگر در میگردم و میگفتم شیخ حالتان چه طوری است میگفت به جان خودم که  
 ایستم و قیقه در بازار در میان جمعیت هر چه را میداد از هر ربنای فاش میگذاشتند سرگرفت  
 یواش برود این تیغ را بشکستم تو بزخم من هم با چندان خندیدم و ردیدیم و در جرات ندا  
 نزد یک بیاید این شیخ مندا غرور بر لبه سب تنگ امر اله شده ادای از صفت دل تنگ  
 بودیم و ادا صفت شدیم حرکات این شخص سبب کما ارجاب و رخص غنظت  
 مردم را میکرد بدو رسیده بود چون قرار گرفته بودیم ارجاب تا ما از خود ادا صفت  
 کنند بعد که یکس نو پوشند لهذا هر کس معروف با مرید خوش لبک لبه طحا هر کس که لبک  
 نو پوشیده این شیخ را مراقتند که این شخص لبک بوزه پوشیده بهایا شده است  
 و چند نفر دیگر بروج عنود بودند و هیچ کدام تمام اوقات را با این ارجاب صرف نمیدادند  
 و ادا صفت یکدیگر ارجاب بسیار که مدتی بعد هم چنگ لبه بند که آمده افسه به حکومت شکایت کرد  
 که شتر این شیخ را رافع کن از صبح تا خفته در تبه سواکت کنیم در هر مرتبه فحش مریکویه حاکم  
 غیر منصفان و محبایرید گفته به تیر سم در کفر بر زخم زخم افسه در هر جا مریکویه حاکم هم بهایا  
 شده است گفته به تیر قدم مرتوانم بیایست کنیم بشرط در شکایت بیاید طرف نشوی  
 حاکم اذن داده که همان رعلت کنیز به با ذرا را به شیخ طرف مریکویه همیکنه شیخ این را  
 مریکویه مریکویه جدت بردی خوف بیدارند حیانتی که افسه بهایا شدی با سید محمد (د)  
 شیخ بگوید که از ادا صفت شیخ گرفته ز بر زانو حرکت کند آنچه به پیشش درین است که

هر وقت در راه تصادف میگردم

عسایر

میزند تا هم اهدا بدارم خند نوح که نید و طت نکتید قدر این را نرم کند خصا فریاد کند  
 ای کافر که کند این را کافر خراشت بعد از کجی که کما بل اهرام در اسطه فر شو ندم که خورد  
 بس است پاشد به حکومت میرود حکومت وقت پیدا می کند تند می کند که قدر زبانت الال  
 بکنه خوب است ترا نکتش اند صحت تو آدم مهرزه را غر تو اتم حایت کنم ای کجی که ادر  
 وقت غروب که شمع و نار صاعدم در باغ ما شمع بپزند خربند که دانه شمع انجات حر کو بند  
 صبر کنیم چه جتور که دانه کو بیدید قدر بر سر غم کید صحت از شب گذشت شیخ آمد که کاد است  
 پیدا کرده بود که شمع را از شمش گرفته که خوب پیدا کرده ام ده ای است ما را به تند او در ده  
 باید سه آبروم نارها و کله و کله از بد انگر گذارم خند صبر نارها و کله شده که کوره خند  
 این قبله یک بر سر ساکت شود بعد از آن دیکه سکوت کرده و له افخوت صبر را پیدا کرد و بعد  
 حرکت این را نامرد ما شمع اصحتی سه عا بر برید خدا کرد نارها با کجی با نفع شد خانه و آبرو  
 بعد از خند لای یک کجی انتم خانه این شیخ داوران از کجی دیدیم عیره کلسا طریقی است  
 خندش اولادش مرده خاک کجی هم به نکتید او گرفتار خراب است سکوت با نزار راجع  
 قدر است کرده و حد خط او و سایر این کی ملیا را کجی که مشا ادر است اند  
 بار کلسا تاریخ به نزار و سید و چهارده در معان ایضا به اجاب شوایدند بوزند بزند نکتید  
 اجاب شوایدند قرار سکوت از ندر کجی تنها از خانه خند حرکت نغمه بفا صد یک دیس کجی  
 از ابای در بیان رود بطرف تبریز خراب است حدان خراب جمع شوند انجا شور نمایند  
 نکتید هم بکشد و از شب گذشته سرد در تقریب یک از خانه آمده در حدان خراب در وسط بیابان  
 جمع شده خلقت زده شور می نمایند قرار بر این می شود که از کجی با نزار بیایند راه کجی

لقد

در تاریخ هزار و سیصد و هشتاد و پنج سال از میلاد حضرت زین العابدین علیه السلام  
 مشرف شده از آنجا که راه قفقاز به تیریز آمده از سینه هر دو میل کند و هر دو عمایان سهند در وقت میلاد حضرت زین العابدین علیه السلام  
 حرکت برسد جناب سید صفیر شکر سلوک که بسیار احباب ثابت مستقر بود خانه فقه بامیر علی دلمه دایره علی صفیر بود  
 ، جناب سهند را صفیر همراه فرستادند که بهر هر سهند را بر هم عشق آید بودند آمده از ابوالبرکات  
 نمودند صفیر را همراه ببرند ابوالبرکات از آن زمان بعد این کافر الضمیر خود را گفتند که قصد ما حفظ پسرت است که  
 نفوس در امر پیدا شده اند ضوضاء بلند شده سیر سیم صدونه براد دارد بیاد رند چند سال از آنجا گذشتند  
 قدر صدای بخوابد ابوالبرکات را آرام نمودند این ن موکل بشور جگر احمد حرم سینه نمودند حرف زدند بوم از او شکر تمام  
 ، سینه رفته تقصیر را به جگر احمد حرم عرض نموده این قدر نشسته گوش داده فکر نمودند فرودند هم ضرر دارد  
 مدتی نگذشت که برودید به باب سکونت قدرت و ملکیت بنده آمده ، حضرت صفیر جناب سهند را از این برادر کار کرد  
 در خانه و کار سیر علی کرد که جگر احمد حرم نفس نغمه ، هر دو عمایان حضرت از راه آمدند به حرکت عشق آید نمودند  
 گوید در ما شوال دارد عشق آید شدیم بیک در کار ، در این منزل فقه بعد از آنکه رفتیم بشور جگر جناب سهند صفیر  
 مشغول آجات شدیم و جناب سهند را بر هم سینه از نقد را از من صفات نمودند آن حضوره آورده بدکان دار مشغول  
 ایام درود ما هر قطعه را بار بار پیش عشق آید رسیده یک به عوم اصحاب عشق آید اخبار از آنجا نوشته و حالش  
 دیکه ، بنحوا جناب سهند را در صحنه که خبر شهادت او را میفرمایند و صورت لوح جناب سهند صفیر  
 سینه نیست که ثبت میشود

## هو الظاهر من خبر سیر و حجاب

فظهرها كان مكتوناً في ازال الأزال وبرز من كان مخزوناً في علم الله رب الأرباب  
 وأنى من كان موعوداً في كتب الله مالك الرقاب به اظهر الله كل سيرة ونطق كل كليل  
 على أنه لا اله الا هو العزيز الفصيح طوبى لمن فاز بسوحي وسمع ندائى ونسرف باناً  
 فلمى وقام على خدمته امرى بين العباد انه من اهل ملكوتى عليه جئاتى وعنايتى وهبائى  
 من فى الارضين والسموات فذكر اسمك لدى المظلوم وانزلت فى السجين الاعظم  
 ما لا تغادر له الا ذكرك انك اذا سمعت وفهرت فلطلى الى لك الحمد بما عرفنى بسبك  
 وانزلت لى ما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائك وصفائك اربابك اناك خلقتنى باحرك  
 واظهرتنى لذكرك وثنائك والاقبال الى افك اسئلك بجزودك وسما فضلك  
 بان تؤيدنى على العمل بما انزلته فى كتابك واظهرته بساطانك اناك انت المصدق  
 الصديق لا اله الا انت العزيز الجيد حده زاد بار شكر مقصود عالمنا اناك شارا برخدمت  
 امر مؤيد فرمود طوبى اذ براى نفسك حوادث عالم اورا از محبت اولها منع نكرد  
 بتمام هت برخدمت قيام نمود قسم بانساب حقيقتى بوج على عند الله مستور نه كل  
 مكشوف وجزاى ان از قلم قدم مذكور و مسطور ابن اباام مجدد در مدبنة  
 عشق حادته رخ داده ان الثعبان فاغراه وادع مطلع خنابة مولا فاسئلك  
 ان يؤيد اوليائى على الصبر الجميل والاصطبار العزيز البدع لازل المذكور بوده  
 وهنى سئلك الله ان يقوى جسدك ويطهين قلبك وينور وجهك ويطول ذكرك



انه هو السامع الجيب والمفتد القدير اللهم اعلك حسره بعد حسره وكره بعد كره

من لدن غفور رحيم

یکه اوز بنده از باز از عبور میکردم جانب چپ خود نشاندید در دکان جانب باغ غلام حسین صورت اصفهانی در تو نشسته بودند  
 بنده را صد کردند رضم مشغول بنده هفتاد و نه میفرمودند صحبت کردن اول فرمودند در آخر کتاب آتقی الله  
 حرم علیکم شرب الاقیون این دو لوح منبت تریا که بودم سوال کردم لوح با او رسید خواندم تو که کردم در یک مرتبه  
 افتادم آنچه اصدور کردند بتدریج تو را گفتند قبول کردم بعد از سه روز اثرش افضت آنچه شدم  
 بعد علت حرکت از اصفهانیان را فرمودند که یک روز برادر مرا برده در حکومت بچوب بستند که جا  
 بگویم احوالی فرستادند از قضیه مطلع شد طاقت نیاوردم که با او چوب زنند گفتم خودم بروم بچوب  
 هر چه می خواهند بکنند برادرم علی از کتیک خدش شود در عرض راه بابک بقالی او بدکان حرف نزدیم  
 دو نفر فراتش رسیده از تفکک پرسیدند چه خبر رضا را دیده گفت ندیده ام روشند و مرا ندیدند  
 از اینجا رضم به حکومت داخل شده دم در دالان بود فراتش شیر برای تحبوس من به فراتش تعلیم میداد  
 این طرف آن طرف اوزان میکرد و به برادرم در هیات چوب میزدند داد فرمایند صد اراد را  
 می شوم قدر استیقام مدظن کردم اینها مرا غر بنیند فکر برای من رسید که اینها مرا غر بنیند  
 لابد حکمت است تنبیه صلا غفر بگوشه بخانه امیر تقفک را برداشته اسم را از طولی کشیده  
 سوار شده بیکه رضم همد روز در کوه مانده شکار غنچه گذران نمودم بعد یکس را پید کرده بر جانم

فرستاده احوال پرسیم که حکایت است بر خانه بیایم جواب دهند که نیت در صدد استند فلذا از آنجا میگیره  
 رفتم بسیر در چندی در سیر دار مانده رفتم بجزو مبارک مشرف شدم مرا صحبت کرده عشق آبا که میگویم  
 و در آن میگفتند که هر چه در جانب با صیقل یزدی که مشرف بهم انداخته است شهادت کرده بود حال قدم قدم از  
 الا عظم فرموده بودند بروید بر عشق آبا با بر یک روز به بنده فرمودند بیایم بمنزل جن الواح ۱ قسم بدو سلام  
 بردارید به منزلش رفتم الواح خود را در آورده بقدر هفت هفت لور از جانب قدم به صغیر دادند که  
 از کتک بهایش بدستم بجز الواح که مانند استیم سردا کنیم یک لور از الواح جانب بر قرار نهادند  
 بجز مبارک که مبارک خیزن بود هیچ لوح مبارک این بود دلیل نفسی و برهان اصری و حجتی  
 جمالی المصنوع این الواح پیش بنده بود و ایند که میباید تا میم یازدهم محرم در بازار جلوه دکان  
 جانب با غنم حین صحنه علی بابا و حین نام نوه کش جانوش آردان که در محلات تبریز است هر یک در است  
 قهوه دوشته رسیده جد مبارکش را پاره پاره نموده هر کس را آمده ز غمها را شکر در دهن و چهار خم زده بودند  
 بعد جانب نامشهر حدقه آورد با در جوان با غیرت و رشید بود در سنه نه بعد از صعود جنگ مبارک به پیش  
 مهر علی آورد با در هم غرض مقصود بودیم اینان جد مبارک تنها بودشته به کرده کشیده بگیره  
 با کار و نهرا افغان که منزل جانب هر چه چنانستند آنجا بود بر دندول در راه قف خوش لغز هر زک  
 از حرم هدیه به تقریر بنیاد میروند در سر جد مبارک که حرم به کاش استیم یعنی هر کس که کشف عرف  
 علی رئیس قانطورا که زنی که اسب است میرفت به ارتاخ عشق آبا را ابته نوشته اند قصه ندانم  
 بر تقصیر بر دوزخ است که آواره نوشته جد را علی صید شیردانی بودشته علی صید شیردانی بر عشق آبا کشیده

این در این تاریخ تقسیم نظر آن بودند و الواح لرض اقدس با درس این در آمد  
 چون رعیت ادس کجند هجته حفظ آنها حکمت ضای اقتصا میباد وان دهو با که مصدر خدمت  
 بر چند ما قنبر از شهرات صبر قدر ضایه میاید یک ادر یک نفر ادر بد که استوار ابراهیم و کاشانه  
 میاید رسید صدقات خورده و خورده استوار ابراهیم هر کوید یکبار صورت و فریاد هم این  
 اصدار کند یک صورت فریاد هر یکبار استوار ابراهیم را حاضر غیبت شود با آفره هر کوید بد  
 کاشانه ابراهیم صدقات خورده میاید یکبار ادر وضع غز کند ادر میگوید چو ادر وضع نردی  
 میگوید نردم هر کوید این قدر حرف زدی بهتر که ادر ادر وضع غز کنی کاشانه ابراهیم  
 میگوید ازادی تو خجالت کشیدم لهذا غز فریاد ادر میگوید ضای خوب میرود بعد از هر روز  
 یک نفر مشه بر جا آورده فرس میفرستد کاشانه ابراهیم صدقات نفع میرساند بعد از چند ادر باز مشه ادر  
 مراد باز خواهد فرستد فرادته نفع میرساند ارضی مرشوند کاشانه ابراهیم یک غایبیم بر خانه ادر میفرستد  
 هر تر و حبت شان رو باز دیکه و پیش زایر ماداد اسکی بیه شهرات جناب بجز در حد که مشه هم  
 بر خانه جناب ابراهیم ادر بیای جمع شدیم نوزده نفر بعیم و ضایه بدید یک نفر ادر منرا ابراهیم  
 و عدد گرفته بود بعینه نوشته همه قول کشیده به حکومت داده ادر زسیم معترضین را گرفته بعضی فرار کردند

خانہ

مسلمانانہ رفتہ این ژرنا واداسکارا دیدہ کفہ بودند کہ چہار ہزار سات سو میدھیم بیایا جا دارہ  
 وکالت کتہ بابہائے کا طرف استیم ژیرنا واداسکارا سوال این رد کفہ بدکلان  
 اسنہ ریوت وہ اسنہ را برہیم سیدہ امہ تقصیر را کفہ بود کہ چہار ہزار سات سو میدھیم  
 من وکالت نمودہ با شام طرف شوم قبول نکردم حال امہ ام بیس کیوم من وکالت سارا  
 ضوہم نمہ و دینار از سنا صیم دگر ندرام و مخی ہم گرفت خدصہ یا کلہ صحت و مردانہ  
 قیام نمود و ہر روز بدکلانہا را جبار آمد دلدار میداد رختہ سیدہ و در عشق ایکہ این  
 شخص محترم ادلیا دیکر حکمہ بود

کمال

انچه جناب معين السلطنة اسم از هشتم تودی برده هشتم تودی از نوکته اول او اندر نظر حضرت نطقه اول به یک نفر مقرر کرده بود  
 از علمای تبریز بدین ترتیب که در همه رابطه داشته که هر یک تبریز می آمده با جناب معين السلطنة و جاهتر که با ایشان بودند ملاقات  
 می نمودند و یک تاریخ هم از نوشته بوده جناب معين السلطنة او را خوانده بود اسم آن نطقه و قریه شهر آفراموش نموده ام جناب  
 معين السلطنة مکرر اسم او را فرموده بودند در هشتم و دوفات نطقه بنده نذر برده بودم در سکر کعبه

اصول  
 صبه و نکلا فرانسوی الطبع اول از امر مبارک اول مدینه در قبر بس قوسول بهمه با چه تاریخی داشته مفضل با میرزا کجی  
 نامش در فنی شده بیان را از او بدست آورده طبع نموده کویا بنامه چند فصل در آخر ان فصل دارد ازل از خودش او را

نوشته ان نسخه را طبع و نشر نموده بنده میدانم بیان را طبع نموده و تفسیر در تبریز بودند از حضرت عبدالبها با او را  
 ترتیب الفبا با فتح و اولوح مبارک بود که حقیر امید که بیان را نشر نکنند و جمع کنند و علت فرموده بودند موفق  
 مبارک شد و باید تا که فوت نمود بعد از قبر بس نامور بجز ان شده مدتی در طهران مانده با احباب ناموس شده

از آثار حاج مبارک دست آورده و بعضی از احکام سیکه از علماء و اضراد در حق حاج مبارک شده بود لها داده اند  
 اولاد امرای سدهم عین خطوط را بدست آورده من جمله سه قطعه سند از علماء و مجتهد تبریز آیا سیکه حاج مبارک در

بودند خواهش کرده اند به خرد کرد دست حرکت بدهند و اندر صورت عثمانی خواهش کنند بجایه بفرستند که دست کسی  
 ایران نباشد عکس بر سه تا را بنده برداشته دارم و ایضا یک صورت را پورته از مجلس تبریز در آلا قالی

که همزه میرزا حاکم بوده و ناصرالدین شاه و المعهد بوده صورت مجلس ناصرالدین شاه از مجلس حضرت نطقه اول  
 و سوال جواب بطور ان نوشته و ایضا صورت رقصه مدح مرتضی قلی که بخط خود بر حضرت نطقه اول نوشته  
 و نسبت جنون داده عکس اینها را هم در تفسیر قوسول بودند انجا رقص گرفته دارم عکاسی تو پیوسته نمود

رفاقت بنده با صبه و نکلا در تبریز در تاریخ خرداد رسید و دست دید یک دو خانم حرم  
 هر یک میرزا در و لیسیدی ترتیب داده بود حکیم دست (گوپان) درین خانم و یک نفر میورنال

صردار شش داری مدیر دو خانہ اهل پارس بود بنده در حجره ای شکار میفرود ختم بعد از باز شدن این دو خانہ  
کاغذ ظفر را این ن ارزان میفرود ختم بنده لازم دیشتم که از این ن بگیرم قرار کردنته کاغذ ظفر  
بما سیداد بعد از رفاقت ما در میان ش کردان دو خانہ یکیش کودی دانت عداوت امری دانت از بنده بوی  
کرده بود که فندک برهائے است یک روز رفتیم دیدیم بر عکس رفتار می کند با محبت صندک خوبت گفت قدر است  
رفته صحبت امر میباید آمد کم کم میورمال تصدیق امر مبارک را بخود و محبت ما بالا گرفت مال ظفر را  
لازم دیشتم بواسطه این بدون حق الزحمه مرزشت برای خود حقیر ارزان دارد میشد حتی یکدتر میور لولکفیر بدین  
از بنده بطلدی ظفر که گرفته بود با میور لولکفیر طرف شد که مال سنبلیله که ندارد مگر به بطن عریفه زشت و کمر که طله را  
حیث بنده از میور لولکفیر پس گرفت مدت میور لولکفیر با بنده این بدین تا آنکه میور نکلد آمد یک روز در منزل میور نکلد  
بمیور لولکفیر عداوت نهم میور نکلد اسم امر میور کرد از آن تاریخ جهم رفیق شدیم و میور لولکفیر باسم امر مبارک محبت های  
فوق العاده نمود حتی یک روز با میور نکلد از حجه فرانت نموده بوجه خانه آمد و حجر شهادت حضرت نقطه اوله ادھی لدم  
القدر معاینه غایبه در سرعت انجا منتظر شده نو کمر فرستاده بنده را پیدا نکردد بوده رفته بودند روز بعد خبر دیشتم  
یاری یک روز در دو خانہ میور نکلد بودم فرمودند قونسول فرانسه میور نکلد فرود آورد خود  
به پیشواز میروی ما خویشیم رفت عرض کردم خوشتر از آن رفت اوقات ندارم گفت بهائے است هر اباید شناسی فردانه پس  
باز بدو خانہ رفتیم میور نکلد فرمودند در روز به پیشواز از ختم میور نکلد وارد شدند و در نشنا احوال پرسیدند فرمودند بیاید  
ملاقات خانیم معلوم شد در طهران درستان ادیس حقیر را باین داده اند از دو خانہ به حجره آمد دیدیم کاغذی از دست  
از سیانج از مرحوم افتخار العالی رسید شکایت از امیران نوشته که قونسول فرانسه اجاب بوده با عیاش در پسته خانہ منزل  
کرده درش پسته را تبلیغ نموده اند اجاب با عداوت نموده جسے خبر نداده اند بنده المهدع صدر نموده فری حرکت کرده  
بر قونسول خانہ رفته ادیس دارم بنده را خواستند ملاقات نمودیم کم کم ملاقات و رفاقت ما بالا گرفت در هر چند روزی

صدقات میگردیم و از امر صحبت میگردیم و این که هر چه بنده منزل میآمدند در این بین بنده صلح داشته لوح عالم را دادیم  
 به فرانسه ترجمه نمودند فرمودند میفرستم در بار پاریس طبع نمایند یک روز معین نمودیم برویم باغ قهوه که حضرت  
 فقط اولی در کنار صحنه آن باغ زیر درختانی قار نماز خوانده اند عکس آن محراب را برداریم سواری شدیم رفتیم بهار بود  
 بارش شدیدی خوردیم باغبان او طاقی درها به کشتن داد رفتیم قدری بارش ساکت شد بنده ایستادیم ایستادیم  
 در شب عکس از آن محراب برداشتند برگزیدیم صدقات زیاده ما مشهور کرد که تو نسول فرانسه بهانه است و کتیب و آثار  
 مبارک از طهران خریدیم جمع کرده آورده بود در او طاقی رسمی تمام را عذر به قفسه حیده بود و شاید مبارک حضرت <sup>الیه</sup> عبید  
 و شاید مبارک حضرت فقط اولی را که در فرانسه در مطبوعه طبع نموده اند کمر شبت داشت بدیوار نصب کرده بود  
 و هر که مراد تماشا میکرد یک روز از ایشان درخواست نمودم که در مقاله اسم برده اند که بعد از <sup>شهادت</sup> شهادت  
 حضرت فقط اولی تو نسول اوس آمده با قلم خسته حب مبارک را برده استند به تو نسول خانه بروند تحقیق نمایند بلکه آن  
 نقشه مانده باشد ضعیف مایه شده استند تو نسول اوس از امر مبارک در قطعه را پورتا پیدا کرده بود یک پورتا یوم  
 شهادت حضرت فقط اولی بوده یکی شهادت سرفر که آن میرزا احمد خراسانی و میرزا مصطفی کاشانی و یک نفر <sup>شهادت</sup> شهادت  
 بود شش تن آن دارند یکی نفر این را پورتا که از اوس میفرانسیسی ترجمه نمود یکی اوز انتم برای حقیر خواندند تقصیر  
 شهادت حضرت فقط اولی را نوشته بود که ضعیف طول کشید سه بار که چنین آدم نموده بودند تقصیر زیاد کردید گفته می شود این شخص  
 شهید شد و امیر زاهد علی ز نوزی را نوشته بود که علمای شهر راضی نبودند او گفته شود فقط در خوات می نمودند یک مرتبه  
 بگویند نیستیم او اخص نماید و امیر زاهد علی از توسط ایشان بدش می آمد و گفته شدن مایل بود در را پورتا نوشته  
 بود که این سید را بقصد رسانیدند خریدگی او در زنجان مشغول دعوا هستند عیناً نم بعد از استماع خبر قتل او چه خواهند  
 کرد بار کتیبه حب مطهر را پیدا کرده بودند تو نسول اوس گفته بود که این نقشه شخصی بوده با خود برده است در اول <sup>نزد</sup> نزد  
 دیگر فراموش کردیم تحقیق نمانیم اسم تو نسول آن تاریخ و عهد کجا بوده بلکه از خانواده اش نقشه را چه مطهر است بیاید

پیدا کردن عکس خانان بیک حسنه که فرمان تیر بران حضرت فقط اولی ادا دارد لیه

بنده با نود و هفت سالگی که جان بیک حسنه آن وقت دهم غنیه انتم این نوزده که جان بیک حسنه یک روز تصادفی در نزد قبرستان لاله  
بخانه این نوزده بودیم در دیوار عکس است در پانزدهم نوشته جان بیک حسنه که گفتیم با صاحب این عکس چه رابطه دارید گفتند  
جداست آنچه اصرار کردم بر هم تو پیه نموده بهم ندادند با آغوش آمدند به سینه غلغله عرض کردم که چنین عکس پیدا کردم نوزده کاش  
نزد آن تو پیه مانیم قرار می که هستیم به بهانه شکر ابه خانان این اطلاع داده بودند در خانه عکس را دیده بودند آنرا خنده صاحب  
سیوه غلغلهمان طور نموده بعد از هر روز دیدیم نایب تو نسول خانان را فرستادند که عکس حاضر است بیا بر عکس بردار یکبار از  
آورده ام فریاد آورده تو پیه نموده پس داریم یکبار از در گرفتاری جناب سید عبدال ابن سینا که در بودن از صاحب  
حاکم بود جناب سید عبدال بجز تمبیغ به تیری آمده بود عمارت بیرون حقیق را با این منزل داده بودند حقیق در او سیه بجم دار دهم

یکبار از جناب سید عبدال در محله خیابان به خانه جناب مشهور قرآن علامه این از سیر زانیا صفت نام برادر ابی الشریع میرزا باقر  
مجتهد وعده گرفته داد آورده صحبت با زینت اندیش گرفته آفته به مدد کاشی که شد به بنده کار یکی رسید و مرا حاضر نموده عنبر میگویند  
قائم ظهور کرده علی از شجاع الدوله حاکم شهر در خدمت توقیف که سید عبدال را نموده او هم بر سیر زانیا شرف خان که بیک بر کاشی  
ضرب داده نوکر اداره آمده جناب مشهور قرآن از دوکان بر سید آمدند به بنده خانه آمده که سید عبدال را بر داشته مهر بر او بر یک فر کاشی  
می کردند بنده خبر داشته ظن نمودم که علی برای توقیف حقیق هم آمده فریاد از جرحه پاشند به منزل میوه غلغلهم تقصیر  
گفتم فرمودند که سید عبدال را هم فر فر میگویند ملک نیست فقط میگویند از اینجا برود و همانند ارم بشا کاشی داشته باشند اگر حقیق  
کسی آمد شما را ببرد بسیار بد فریاد می خبر بدهند و که سید عبدال را حتماً مرخص می کنند اگر نه داشته فریاد خبر بدهید خنده حقیق  
طراشه احتیاج نشد که سید عبدال در دم جنبیده با طاق سیر زانیا شرف وارد شده شروع به صحبت نموده بود با محبت تمام  
نوازش نموده فرموده بودند حکومت خبر داده شما را حاضر نموده اطلاع بدهم که تکلیف معین شود خنده تکلیف بر این  
نظر نمی بخش علی از این شهر سه اوزه حرکت نموده برود که سید عبدال در دم در اینجا مقصود خود خانان داده آمده بعد از سه اوزه حرکت  
رفته حضور با او رفتند



باری بان دوز <sup>می</sup> حسین قاسم جدید الاسم از منی زاده که کتاب بالتقریض علمای حنیفت در رد امر از نوشته از بنده لادیک <sup>ننگی</sup>  
 به سیونگه نوشته بود که فضل و کمال شمار اشنیده ام و افسوس میخورم با این فضل و کمال زین حنیف اسم را گذاشته  
 بجای شده اید بکه اوز نقم کاغذ حسینقا را ارائه دادند فرمودند در جواب نوشتم که این فضول که تو غیر س  
 برای مردم دین مصلحت نماند و اینگونه فضول از تو که خوردن است

برای تبلیغ دین میشرف امر مایر بودند مدعی جوان بود از علماء نطاق رژش کردان حسین کریم خان یک روز  
 در صحبت با و کنند بود در ایران شما فقط یک نفر پیدا شد صکله سید باب بعد دشیر از شما مقام در تبر  
 اورا نق ختی معارضه کردید و به قتلش قیام نمودید خوبه که جبه کند سخت جواب داده اورا کند شده جبه  
یک روز حسین عادل المکرم حرم که از خطی و متر مین شهر شرد دید یک نفر از پسر انش را فر ستاد بودند  
 که از کتب به نام که ام را صالح سید ایند مهر مست نمانند نخ انیم سید سیم ایشان هم مفاد صفت را داده بودند  
یک روز اتفاق افتاد اول عید نوروز جبه تیر یک عید به بنده منزل وارد شدند از اتفاق نیم است

تبر از ورد ایشان جناب عبدالله خان از طایفه کله جانب بیر زاد ابراهیم خان صنیع الوزاره را حجه تبلیغ  
 آورده بودند حنیفه سیونگه وارد شدند معرف کردیم که این جوان را آورده اند تبلیغ می کنیم که در این  
عصر حریه عالم بنی ظاهر شده است سیونگه فر مودند پس خ قادر ای حجه ایشان صحبت کم قرای  
صحبت کردند صنیع الوزاره در هان جلس تصدیق نموده اقبال ش چند کلمه صحبت سیونگه شد  
صنوصنا د مسما ند آب چهار مال در یاب هر آب منو هنر و بود حکومت رعیت را تر یک به نقد می نمود  
شورشی شود د فخر ناید حسوم اعجاب در مراغه عارضی بودند با تبر نیز گفتند مر کردند و یک نفر را حسوم ار  
میان د آب به تبر نیز برده بودند در حسین شجاع الدوله در نخیر بود هم نفر بقیه مانده به با سینا اکثر سینه  
برده حسین کرده بود بنه حجه توسط رفته معرض نموده بعد مسلم شد به یک چوب زده بنده در عیان  
حکومت به نور ک سخت گفته که به تقصیر می حق داری به مردم کو تد بزن ند طرف شدم به حکومت بزن

شرف نموده جواب آن بنده را گرفته کند و زنجیر نمود تصفیه را بر صورتی نوشته بودم و هم بعد از آن در (۶)  
 حقیر جواب بنده در آن احوال بود مطلع شده هر روز خود را به تبریز رسانیده تصفیه کفایتی را اطلاع داده  
 بود میونکند بر قولی ادس نوشته بود که حیدر حاکم حیدر حاکم است و خودش به آن جهت به آن بودن  
 دورا (رفت الماکد) حاکم میان دو آب حبس نموده به تبریز فرستاد و قیقه چای را که بعد از سه روز حبس  
 میان دو آب به تبریز وارد نمودند شجاع الدوله که حاکم تبریز و نماینده او سه با بود در ملاقات قداکی  
 قدا که رفتند نمود که خودت به آن جهت هستی یا مردم چه کار دارا فریب میدی احقر نمود بنده را بردند در این بار  
 زنجیر نمودند بعد از سه ساعت قولی ادس آمده بنده را از حبس و زنجیر بیرون آورده بدرب حکمت  
 آوردند بعد از یک ربع ساعت قولی ادس پیش حیدر شجاع الدوله حاکم تبریز بیرون آمده بنده را پیش خود  
 سوگرفا تیران نموده بر قولی خانم انتم هر ساعت از شب گذشته بود شب در قولی خانم خوابیده  
 فردا وقت ظهر حجاب بنده ایوان و کاسیر ز اشاع الم احمد پیش قولی حجاب احوال هم حقیر آمده بودند  
 بنده را به تحویل آن داده فرمودند تا سه چار روز کارها را انجام میدهم بعد از آن بنده در حبس  
 سوگرفا تیران شدیم هر روز به بیان جواب رفت حاکم میان دو آب نظر بر ابورت مخفی بود پیش شبانه از میان دو آب فرار نمود به تبریز  
 آمده بود در مدت دو ایام در حکومت قفل شده مانده بود باز کرده در محاکمات سه روز تحقیقات سپهر آورده مستنیر  
 بعضی را که برب از تبت به آن نوشته بد تبت نمودند و اغیار خودشان سه چار به تبت در دست نظمهای این حاکم در دست بودند  
 و ایشانرا تخریک میکرد بر به آن که از تبت کفایت به بنده تمام کفایت شد ما بر کشتیم اغیار با اجاب شتر نموده بنده را  
 در میانها نمودند حده رفت الماکد حاکم میان دو آب در سه روز از بنده در زنجیر رسید و هست آن حواله تبریز نجات  
 وقت حرکت فرج چار داده گرفته بود که بنده را به تبریز ببرند در تبریز از حاکم میان دو آب پس گرفته بودند فقط  
 در حساب چهل حساب داده بود و در آن سه سو غمگین گرفته بودند در باره پانزده ششم

ملاقات با نومان اسکی در فتنه مشروطه در انقلب تبریز طاقت نیاورد و ده ماه بگورفته تا بواسطه  
جناب محمد اسکنان از ارض مقصود برای تکلیف فتنه از راه باجان ساجان نازل شده رسید حیاتی ورود لامه بشهر تبریز  
فرمان انقلب بگورفته بدین شرح مندرج است نیز تو شون اوس ب تیریز وارد شد امن و امان شد روزیم  
از اسکو ما هم خانه را حرکت داده به تبریز رفتیم بدین میوه نگذرفتن صحبت از آمدن روسها بجا بیان آمد فرمودند در کنار  
آجر حله زده اند و تکان اسکی هم آمده است بنده عرض کردم اگر ممکن میشد با نومان اسکی ملاقات میکردیم شناسایی  
دریم در عشق آبا که در تاریخ شهر از رسید و نیت (هجده سال پیش بعد از شهادت جگر محمد رضا شهید که تکان اسکی از پطربو اع  
حجت تحقیق از دین بهانه ما گرفته شده بعشق آبا آمدند و شروع به ترجمه کتاب اندکس نموده در پیش جناب میرزا ابوالفضل  
سراوز چند متر ترجمه بردوسی میخواندند در آن بین تصدیق امر با او را کردند بنده هم بودم فرمودند جگر از او دیگر تمام  
سر کرده که تکان تو شون اوس در تو شون خانه فرشته به جهان و عده گرفته شده وقت عصر شام هم بیایید با تکان اسکی ملاقات  
تا نایب خدمت عصر از روز گرفته دیدم در تو شون خانه حمله از او تو شون و فاتیون است قدر صبر کردم همه بیرون آمده  
سوار شده رفتند بنده تو گرفته دیدم تکان اسکی منتظر بنده است جوان دیده بدم پیر شده است یکدیگر را بغیر گرفته  
بوسیدیم بوسیدیم فرمودند خیل آرزو داشتیم بتوانم بعد از فتنه شرق الاذکار به عشق آبا بروم اصحاب را از نیا  
گفته نتوانسته ام بنده نقشه عشق آبا را در نهایت فتنه در روی قات و دشمتم آورده و ادم فرمودند اینرا بکنید از  
پیش من بماند عرض کردم بماند بنده با ز دارم چند متر با تکان اسکی صحبت که و عالم صحبت با سیر غمض احوال از سیر  
اصحاب در انقلب شهر و طه رسیدند بنده شهادت ابراهیم و لاسه و زین العابدین و انرا که کردم فرمودند  
رسید دارم بعد از این که که با جناب متعرض نشود اگر تفرض نمودند خبر به صید خدمت بعد از آن مجلس دیدم ملاقات  
و بنده بعد از فتنه فقط به بدین توان به سیک تو شون اوس بروم صحنه ندانسته تر رفتیم  
عجب است این مشرقین با یکدیگر رابطه داشته در میان این قدر صاحب منصب روس میوه نگذرفتن اسکی را شناسایی بود که با بهایه که رابطه دارد  
و هم چنان تکان اسکی تنها سیک عشق آبا کتاب قدس را ترجمه میخواندند یک روز دیدم مقارن با حلقه جناب زین در نهایت قضاوت خود

که متر بدون مستشرق انگلیزی طبع نموده یک جلد در روی میرزاخان اسکات مسر بدون حجت این فرستاده بودند  
 کیفیت کشف آن بیست و نه روز بعد از حیات زلفوزی در وقت درود او سه بار در هنگام حکومت شیخ الدوله که  
 دیو قرات نام و مجیدین مشروطه را بدام می کشیدند میرزاغفارخان از ناظرین مشروطه طبیان بوده و برادر بزرگ  
 بهائی بودند حجت برداری غلبه نموده برای حفظ برادر خود جای امنی پیدا کرده آمده از جانب میرزا ابراهیم خان  
 معیر دیوان نگه داری و حفظ او را فراموش نموده جانب میرزا اجازه داده چند روزی در خانه این مانده قدری صحبت  
 احصی نموده بعد میونگله را دیده این سباب حفظ میرزاغفارخان را فراموش نمایند میونگله به پدر فرزند خود  
 سپرده در جزو کرم میونگله شده نگه داری نمایند و بنده در این تاریخ دعوت آباد بودم تازه وارد شده از این  
 اطلاع حاصل نموده روزی شنیدیم میرزاغفارخان از پدر بیرون آمده در کوه بوده اند فرستادهای جبر شیخ الدوله را  
 گرفته به حبس برده اند شب جانب میرزا جان زلفوزی که از علی و زلفوزی هستند و با کرم میونگله دوستی شده اند  
 در تبریز بوده اند به بنده منزل آمده فرمودند مرا میرزاخان فرستادند تقصیر را فرمودند میرزاخان از حزن بی طاقت  
 بودند مرا فرستادند که شما بروید میونگله را به بنید بنگه این بتوانند این را از دست شیخ الدوله خلاص نمایند بنده عرض کردم  
 امروز صبح به قول رسول خانه افتد بروم میونگله نبودند به سگس گفته بودند دیدم خندان در خطرات مستند عرض کردم  
 نباشد اگر میرزاغفارخان فی الحقیقه کرم بجای مبارک شده خداوند او را بسبب اینکه بنظر نمی آید حفظ می کند لا میرزا اجازه  
 فرمودند من از خطرات جان نبردم دیگر بگرم میرزاخان را سگت نامیم شایسته چیزی بنویسد خطرات مشاهده من  
 نو که بر بند این سگت قلب و صدر می نمایند خنده فردای این شب علی میرزا نگله با تلفون به شیخ الدوله میگوید باید  
 میرزاغفارخان را خلاص نمایند و کشتن فرانسوی مدیر مدرسه افتد به عجات شیخ الدوله میرزاغفارخان را  
 خواسته اند داده کشتن بنا کرده کلهار با نخه را پازدن و زیر پا از عیظ پا مال نمودن با اعتنا کرده بودیم

خانم جواب مرضی اور امید حد که عرض نمودم بشرط زبانه از سه روز در تبریز دیکه در اذرا بیجان مانند ایشان مرض شد از زاد خوی  
عازم خاک عتقاد و اسد مبول شدند میونکه از سسکان مراجعت نموده از تقصیر میرزا غفر رخا ن اطمینان حاصل نموده شجاع اللادله <sup>تقصیر</sup>  
اورا میبخشاد سبب نکل قدر از جناب میردوان کله به نموده که این شخص آشوب طلب بوده چرا اورا بر من سپردند گفتند خوب آدم است  
من اورا بیدر سه سیر دم خانم توسط خدمت اورا نموده موصی کردم بد کارای نکردد یک نفر را از کشته شدن خدمت نموده و شایب  
شده ایشان نجات یافتند ایمانی یافتند از شورشان کناره جوئی کردند در وقت گرفتاری میرزا غفر رخا ن فرشته از من  
انچه نوشته جات بجهت بیرون میآرند از حسن تصادف قدر اوراق شوریشان بوده انها را پاره نموده بزبان میرنزد یک قطعه لوح  
که بافتن از صبا ای اهر و سیخ پیکس عنایت شده مطابقت معلوم و در داره کتبه عالم بخط خوش نسخ و یکدیگر بجهت حضرت <sup>عبدالبهاو</sup>  
ارواضا لرتبه الفذ نوشته بجهت خدمت مطابقت این بوده که ای سید عالم ای بنادم در فتن تاریخ که چهار ما قبل گرفتاری بجهت در خواب  
دیدم یک دالان مصلحت است من راه میروم در عرض راه او خرق دیدم که مردم زیاده ترده می کنند در ضمن برادم سیر زانرا رخا ن را دیدم  
انجا سیر و نذر دیدم استیلا من رسیدم و خدمت کردم که توبت تصبیح آبروی ناشدی بهانه شدی این چه دینی است که تو قبول کرده ای گفتی  
در لباس سلطنت دم در سیه بود او خرقا کلمات نمود که توبه کلا بدین و این مردم داری من دست بپوش لول کرده چند تیر می  
بر برادم زدم تبسم نمود و تیر که کاران شد من نجات کشید رفته دیدم در پر تکلان اورا بگیر کردم نزد یکیت پرت شده  
غرق شوم در این حال تضرع میکنم ای خدا این چه خطای بود که من باین بد گرفتار شدم من جای عنده من دردم در این حال <sup>ضبط</sup>  
از بر تکلان او بظرف دریا آوردم در این بین برادم حضرت شده دست دراز کرده مرا بگناید از غرق شدن نجات داد  
از خواب بیدار شدم و ایمان آوردم این عطفه وان لوح سبکو را مدیر روزنامه مقرر بدون کم و زیاد در روزنامه طبع <sup>نوشته</sup>  
و عنوان نوشته بود که این شورش و محمد انقلاب مشروطه تا حال معلوم نبود از این نوشته جات که از بعد میرزا غفر رخا ن ز نور کای <sup>سید</sup>  
مورد ما خدا این انقلاب معلوم شد که از ظرف بهائیان بوده در صورتیکه خود صورت خواب که دیده و طبع نوشته نموده مخالف این  
عنوان است میرزا غفر رخا ن می نویسد من خدمت بهائیان بودم چهار ما قبل از این خواب برادیده و ایها آوردم تاریخ سنوی <sup>شهری</sup>  
خواب را نوشته خدمت چه طوری نوشته و غیره در غرض در گرفتاری نجات افتاد و تمام مردم از مضمون ان لوح مبارک  
عقیده بهانه کارا بدانه از جمله عبادت است نهایت آباکم استناد الأعداد فی مودد اللطف والعطاء

من خالص الأحياء فان هذا اللود عصر الرحمه وفرن الالفه اين روز نامه خلیه سباب تفت ر و طاب

احمد مدیر روزنامه را خیار رحمت کشید به خاطر این صحیح نویسی برتقم نقدی و تسلیم آوردیم اصدرا که بیگانه است  
همچون نکلہ خیار شومر میگردند یک روز بنده در قونول خانہ نشسته مشغول کاغذ نوشتن اہم جناب میرزا علی دہقان اوزھم کاغذی بر بنده  
نوشته بودند و ہم بر میونکھ کو جواب کاغذ اوداجی نوشتم میونکھ مشغول مطالعہ کتاب احادیث اہدی بودند دیدم ہاشم با عجلہ  
عیالش را صدای کند او ہم کاش را کند ہاشم با تعجیل کہ چہ میگوید فرمودند فردا صبح جا اوب را برداشته برو مسجد را جا اوب  
کن در این کتاب نوشته است ہر کہ صبح مسجد را جا اوب کند بہ بہت یر در عیالش ندر خندید برکت

بعد از بھر بہ نقلیس قونول شدہ تاریخ ۱۳۰۳ سال کرانہ بر نقلیس آتہ بودم آتہ قونول خانہ را  
پیدا کردہ در زدم دخترش در را باز کرد مرادید دود خیر داد خودش و عیالش بہت بدر آمدہ تو زیم  
عیالش گفت خان بازار را منی تو انیم بخوریم خودش نانہای شیرینی دارنختہ لہ آوردند خوردیم صورت را پورا  
یا صریح الہ اینست در ولعیدی از تبریز بہ طہرا بہ جہت مرحوم صورت مجلس حضرت فقط اولہ و صورت آتہ صدور تفتی

خطاب بہ حضرت فقط اولہ دران تاریخ از بیٹن کرنتہ دلوم لکھاں ہیشہ تو پیہ بخوریشہ کہ عیالش را آوردیم کہ میگوید  
بدرانہ نقلیس کہ بسیار استند کھارننت قونول کری فرانسہ مکاتبہ دہشتہ احوال بر رسیدیم گو کہ بیخوش  
بود گفت کاغذ درازند نوشته است کہ چشم ہم نمی بیند زندگاہ ہر سخت شدہ است فر فر ہم خودم را کہ ہم  
شرح حال جناب افا سید ابراہیم را چہ خوب باید اطیع ندانم همین قدر جناب صبر را حسین بیانہ و آج ہاشم

میر نمودن بالا خانہ ارک کہ در شرطہ جاہدین تیرگی او را کندہ اند یک روز کسید ابرہیم فرمودند برویم بنیارت  
ان بالا خانہ محبتن مبارک حضرت فقط اولہ است ان وقت دکا نہای پائین قطعاً نبود معبر لہ کن خندق  
ان طرف خندق صمان ارک بلند در فوق بالا خانہ بندہ دیدہ بودم و او بطرف بالا خانہ ایستادہ مناجات  
تقدوت فرمودند و لہ پیر لسید ابرہیم متنبہ در سر ارک دکاں نشاندانہ بداجہ باید از یاد تحقیق

چلو پشته پسرش به الطبع از امرت بنده سرسایق خیر قدر بالسر کس حجت امر کردم دیدم مایل نیست دست کشیدم

جناب آقا میرزا اسدالله دبان خوانی المؤمن الثالث بمن نظیره الله  
که کیفیت ایمان و اقبال او را بنیداند فقط در تبری بنده دم در مدعی غیر دیدیم تکلیف کردم بغیر مائید یک  
چای میدرخ مائید قصدم صحبت بعد دارم بنده تحقیق از حالش نمودم فرمودند حاج در خراسان بودم شنیدم  
مجا حدین در خمی برادر ارگشته اند آمد ام در حضور ص ارث گفتگو داریم طنز ابر تبریز آمده ام چون در  
برادر جناب میرزا اسدالدیان مدت بعد بگریه ز ابر جمیل مشهور صاحب دعات و اسدک انکار ایمان نمیکرد  
بر اصحاب شیخ هر بان بوده در مواقع لزوم حمایت میکرد مجاهدین علیت اینکه این مرد را بکشیم و ارث  
حق و در دیه چیز استند قطع شوند باری کاغوض کردم شما یک برادر دیگری داشته اید در بغداد گشته اند  
فرمودند انوقت انوقت من نبوده ام و بد نیانیا مده بودم از پدرم شرح حال او را شنیده بودم که در  
در مجلس صحبت دینی میکند و قتی که با جمعی از مجلس بیرون برود از عقب او را پاره پاره می کنند و از آثار مبارک  
عز اسسه الاعظم معلوم است که مؤمن ثالث بمن نظیره الله میفرمایند به فتوای میرزا یحیی او را شنیده نمودند  
معلوم است در آن مجلس حاج مبارک را اثبات میفرموده و ازل رانفی از لیها شنیدش نمودند

از حال جناب سید العظیم حضرت اهداع ندارم  
دخیل مراغی و خیر مرحوم اسم اش مجیدین از شاگردان سید مرحوم بوده اند و در کتب نهکاسیکه در کس  
بتقریر پسرش فایز زاجر مرحوم که بر خود حقیر تقریر فرموده اند با جناب آخوند مدحین بشره و دم منزل بوده اند  
و با یکدیگر محبت صمیمی داشته اند آخوند مدحین و خیر در خط نسخ و نسخ تعلیق خوش نویس بوده اند (بقدر پنج هزار  
خط و خیل مرحوم در مرثیه حضرت سید الشهدا علیه السلام نظم طبع نشده بنده دارم امانت دار است منزل  
لذا در کتب تصنیفات سید مرحوم می نوشته بر مریدان هدیه میکرد و وجه او را با جناب مدحین بشره و در خرج

بسیار از این آیه در کتب معتبره آمده است که هر که در راه حق کشته شود...

بوده اند هر دو در صورت که سردار نیز ایش کمی داشته قدری کمتر قد پندارند و خیزر حرم طرا کفایت شده است او در خواست...

در تاریخ ۱۳۱۲ بنده بر مراغه رفتم آنچه در مدعا و اقای میرزا جعفر به هر مرتبه زود وفات کرده بودند خود در خیزر حرم بفرستم تبلیغ...

در میدان با سکو آمد با من صحبت کند مرا با بانه غایب من عصارا بود ششم کفتم جواب صحبت تو این عسای من است که ششم حرمی...

مستوف شده اند اقای میرزا جعفر کا حکایت میکرد که از زفاف است میرزا جعفر بوده سرکار کا تقدیر داشته یاد و نظر از جای...

بشکار رفتند طرا نگشود حاجت فرمودند هر دو نفر مقدم حضور است کن بر از حرم بود و خیزر حرم علی بناد...

بسیار از این آیه در کتب معتبره آمده است که هر که در راه حق کشته شود...

بسیار از این آیه در کتب معتبره آمده است که هر که در راه حق کشته شود...



ابتدای نفوذ احرار الله در قفقاز جناب قایم کریم آورد بادی که از علمای بانفوذ و حرید زیادی داشته در  
 احر حضرت لفظ اول در آورد با قیام فرموده علمای بر حدش قیام کرده اند و تکلیف کرده اند جماعت زیادی بدو شایسته  
 بعد حرکت او کس او را از او جدا حرکت داده و قید کرده اند او را حرکت بدهند حرید با تیغ و طبر جمع شده  
 خواسته اند مخالفت نمایند خود شاکت نموده اول با بر او برده اند در ایران با طایفه علوی معاشرت نموده از راه مستقیم  
 نموده در تاریخ ۱۳۱۳ که بعد از ظهور نقض بنده با برده ان رفقتم که بعد از آن تو را تصدیق کردند کمی گفته سعی قبل ما میر کریم با  
 آبره از او ندای حق شنیدند ایم یعنی تصور کرده اند این یک نفر از حرس اهل حق بود تفصیلاً ما میر کریم را جناب  
 نامشده های عده و مشهدی جهره قتل آورد بادی که در صومعه طلب قدم سزا بسند ان اعظم با بنده هم سفر ارض معصوم بودند حرید بری بودند  
 مکر حکایت می کردند هر ایشان در پیش آید وفات نمودند ما میر کریم را بعد به سیر یا بردند بعد با کرامت رسد خود باید دیده  
 ایشان را به نظر بر رخ خواسته بعد عرض فرموده اند در طرف شما نمی آید با بنده دیگر نظری او را با بنده ایشان آمده در  
 مانده اند در با کوب جسم بوده اند حر حرم که مؤمن زرگر با کوب اول من امن با کوب تبلیغ شده ما میر کریم بوده اند طلب  
 زرگر و آل مؤمن جمعیت زیادی از اولاد او هستند و اول مؤمنین شما می جوی بودند من جمله میر عبد الرصیم صاحب دصدا  
 و سایرین از تبلیغ شده های ما میر کریم بوده اند و اجای شما می خیل در امر زحمت کشیده اند از اغیار اذیت که کشیده  
 دیده اند بنده چند همی در قلعه قاین در دست منان که خاک شما می محسوبت شیروان شهر شما می است با حر حرم عباد  
 شیروان معاشر بودیم ایشان اذیت های عهد شما می را با حجاب با بنده شما می حکایت میکردند بنده در اسکو طوفانی دیده بودم  
 از قوه و طاقت بشه خارج است با همه این در نزد صدقات ایشان محبت میکشیدم و گری میکنم در کنار آنها بوده اند  
 اجای ایران از زحمت و شدت ایشان به اطلاع برده اند نهایت از ترس سلامت او کس قدر وفات واقع شده  
 ما میر کریم از جانب مبارک کوهی دارند نسخه را او را بنده دارم و یک لوح با هدر قفقاز دارد در با کوب زاریت نمودم در ان  
 میفرمایند من پیر کریم را به قفقاز بمشتر معیشت نمودم ایامیکه ما میر کریم در ایران بوده (ایا بعد از رحلت از سیر بهم با بعد آمده)

انور  
 دخی است  
 در حقیقت  
 ایران  
 نام معلوم است

مرحوم میرزا محمد علی بیگلربیگی صاحب مرحوم غلام نفیس بوده ان وقت بجز میرزا محمد علی صاحب مرحوم تصدیق نداشته اقا میرزا کریم را در این وقت  
 مدقات میفرمایند میرزا محمد علی صاحب مرحوم از دو آیه قرآن سؤال میکنند که این دو آیه ضد هم اند بود میزند لا یسئل عن ذنبه  
 انسان ولا جان و آیه مبارکه مشتاق در حق خیر ابره مشتاق ذره شمر آید مرحوم میرزا کریم جواب میفرمایند آیه اول شامل  
 بر یوم ظهور در ایمان بر مظهر ظهور است از گناه اجدی سوال نمی کنند آیه دوم بعد از ایمان است که میرزا کریم در شامی وقت نموده  
 پسری دارد حکیم است مرحوم فاند که در کثرت بودند کثرت این طرف او در است آورد با این طرف در کثرت است  
 آثار بزرگی سلطنتی دارند از اجزای آن مانده از نجای آن طرف شمرده می شوند حیثه با او برای که تردد و مدقات در  
 با میرزا کریم خیر صحبت کرده بیک وقتی هم بر تبریز آمد تقریباً هر سال در تبریز هم مدقات و صحبت نمودم تقسیم بود فهمش  
 احاطه نمیکرد و با میرزا کریم مرحوم مدقات نموده بود طبعی به یک از پس آمد به خیر بود و رحمت است تقسیم بود  
 و مبلغ دوم در باب که در صدق شهادت سفر قرین نموده در قرین جناب بسند او را تبلیغ نموده صدق  
 خیر مستحق بخند به نطقی بودند و طبعاً در درج او خوف و هراسی نداشت و حکمت هم نمیدانست بعد از تصدیق هر خاتمه  
 غلطی تبلیغ نموده حتی مسعود الممالک مرحوم میفرمودند بیک وقت به جناب آن علم مرحوم را با امرالدولت مینمود و هم از وقت  
 بکلی از امرالدولت به خیر بودیم بخیر قدر او اندامیم بالاخره باز رحمت بیرونش کردیم در دست ما کشته نشود فی الحقیقه  
 سنادی که در تاریخ ۱۳۹۹ که فاصدقانی میرزا احمد در امر اخه تبلیغ نموده ایشان تقریباً در سنه سیصد و  
 اتمه مشرف شده این را صاحب مبارک عزت سمیه نامور به تبلیغ فقفا زیا میفرمایند در این سفر ایشان پنج نفر در کتبه و باب که به  
 تبلیغ می نمایند در کتبه چای هم اجباب از قدیم ایاز شامی تبلیغ شده اند یا از باب که به نام عبدالکراد اخه  
 هر کتبه چای مشرف بود در ایام ملک قدیم از کتبه چای کافی مشرف شده در کتبه باز که میرزا کریم حاجی هم  
 از هر کتبه که به مدعی پناه این وقتیکه حاج مبارک در بغداد بوده اند او هم در بغداد به در بغداد هر صغیر نام  
 اسکو که میرزا کریم ملقب به منصور که از چهار برین باوند الا حکایت محمد صغیر بیستم وطنی با وصفت امری کردند

در این وقت بجز میرزا محمد علی صاحب مرحوم تصدیق نداشته اقا میرزا کریم را در این وقت  
 مدقات میفرمایند میرزا محمد علی صاحب مرحوم از دو آیه قرآن سؤال میکنند که این دو آیه ضد هم اند بود میزند لا یسئل عن ذنبه  
 انسان ولا جان و آیه مبارکه مشتاق در حق خیر ابره مشتاق ذره شمر آید مرحوم میرزا کریم جواب میفرمایند آیه اول شامل  
 بر یوم ظهور در ایمان بر مظهر ظهور است از گناه اجدی سوال نمی کنند آیه دوم بعد از ایمان است که میرزا کریم در شامی وقت نموده  
 پسری دارد حکیم است مرحوم فاند که در کثرت بودند کثرت این طرف او در است آورد با این طرف در کثرت است  
 آثار بزرگی سلطنتی دارند از اجزای آن مانده از نجای آن طرف شمرده می شوند حیثه با او برای که تردد و مدقات در  
 با میرزا کریم خیر صحبت کرده بیک وقتی هم بر تبریز آمد تقریباً هر سال در تبریز هم مدقات و صحبت نمودم تقسیم بود فهمش  
 احاطه نمیکرد و با میرزا کریم مرحوم مدقات نموده بود طبعی به یک از پس آمد به خیر بود و رحمت است تقسیم بود  
 و مبلغ دوم در باب که در صدق شهادت سفر قرین نموده در قرین جناب بسند او را تبلیغ نموده صدق  
 خیر مستحق بخند به نطقی بودند و طبعاً در درج او خوف و هراسی نداشت و حکمت هم نمیدانست بعد از تصدیق هر خاتمه  
 غلطی تبلیغ نموده حتی مسعود الممالک مرحوم میفرمودند بیک وقت به جناب آن علم مرحوم را با امرالدولت مینمود و هم از وقت  
 بکلی از امرالدولت به خیر بودیم بخیر قدر او اندامیم بالاخره باز رحمت بیرونش کردیم در دست ما کشته نشود فی الحقیقه  
 سنادی که در تاریخ ۱۳۹۹ که فاصدقانی میرزا احمد در امر اخه تبلیغ نموده ایشان تقریباً در سنه سیصد و  
 اتمه مشرف شده این را صاحب مبارک عزت سمیه نامور به تبلیغ فقفا زیا میفرمایند در این سفر ایشان پنج نفر در کتبه و باب که به  
 تبلیغ می نمایند در کتبه چای هم اجباب از قدیم ایاز شامی تبلیغ شده اند یا از باب که به نام عبدالکراد اخه  
 هر کتبه چای مشرف بود در ایام ملک قدیم از کتبه چای کافی مشرف شده در کتبه باز که میرزا کریم حاجی هم  
 از هر کتبه که به مدعی پناه این وقتیکه حاج مبارک در بغداد بوده اند او هم در بغداد به در بغداد هر صغیر نام  
 اسکو که میرزا کریم ملقب به منصور که از چهار برین باوند الا حکایت محمد صغیر بیستم وطنی با وصفت امری کردند

بر خورش غیرود در تاریخ سید و در کبر علی بن علی اسکوی کتبخانه به کارخانه او کار کنند که سیر محمد علی  
 تقصیر بغداد و مطالب امر مبارک را حکایت می کند که بعدی علی بن علی اسکوی که این مطالب حق است شما شنوایان  
 نداشته اید مدتی با خود متحیرانه صحبت می کنند در فکر جستجوی احرائه می باشند که مشهدی نام ولد شیخ اللهوردی  
 اسکوی در ابواب کربلا که نانو آورده تصدیق نموده رفته بجزو احباب قدم عزیمت به امام شریف شده حرمت نموده  
 وارد کتبخانه شده بعد حفظ همگی که سیر علی بن علی غو در کارخانه ابریشم رفته دیدن نموده شروع به صحبت می کند  
 حضرات میگویند حال قدم ترا بجا رسد منتظر فهمیدن این مطلب بودیم این کبر علی بن علی غو از کتبخانه حجت  
 نموده در تاریخ ۱۳۱۶ بنده بواسطه ایشان تصدیق امر مبارک را کرده

از هر کتبخانه از اهالی ایران من جمله میرزا اسماعیل کتاب فروش که گمانه که از تبلیغ شده های میرزا احمد لایق  
 بیرون تخم افشان می کردند و در این احوال جناب میرزا آقا جان حکیم اسرانی مدینه در بیرون مسئول  
 طبابت بودند چند نفری تبلیغ نموده بیخ و پیش نفر احباب در بیرون بودند جناب میرزا آقا جان تا جرأت  
 با بنده طرف تجارت کرده بود در تاریخ ۱۳۱۵ بعد حفظ از باب رسوم نقص بنده فرصت پیدا کرده  
 در عید نوروز یک ماهی سفر با بیرون نموده از طریق ده اهر حق از دات ایروان چند نفری تبلیغ شده  
 ایشان برکت پیدا نموده زایل شده در یک قریه آرتو ز تعداد نفوس به هفت صد بالغ شده  
 سبب برکت این دوات در میان ایشان یک نفر مدحمت که رفته طلبه شده در کس خواننده بعد تبلیغ  
 شده سبب جدایت این جمعیت شده بود در طوفان نقاب جنگ بین اهلای در هجوم ارامنه  
 بان اطراف ایشان چهارم و پریشان خسته تلف شدند خود مدحمت که از مقدسین شده شد  
 در این محجرت برکت الهی بوده اند در تقییس جناب میرزا محمد سید مرحوم اسکی تجارت گذشته بواسطه ایشان  
 و بواسطه احباب ایشان جمعیت و تشکیلات بعد از محض اوده ز تشکیلات شده بود بعد از بیرون تاریخ هزار و هفت

مبلغین در حقیقت بسیار بهر اند در باب کوبه در تاریخ ۷ به چند نفر از نفوس همه بودند که کسیر قاسم زوزنی  
 که شخص ناظر حکیمی و اماناً با تداوم مشغول تبلیغ بودند حتی امیر زاهد المیریم معروف ساکن ابدرا کسیر قاسم  
 در بادکوبه تبلیغ کرده بود در این تاریخ جناب امیر زاهد نقاش قرظینی و امیر زاهد انجالی بادکوبه در حد صفاق  
 سمنید هر یک مبلغ بودند و جناب سید نصراله باقر شتر هم در آن تاریخ در بادکوبه مشغول تجارت بودند  
 با کوبه خوب تشکیلات امر پیدا کرده تا آنکه در تاریخ ۱۳۱۵ بواسطه جناب سید احمد قمر سمنید عبدالقرایی  
 در قره باغ تبلیغ شده سمنید عبدالرزاق اوجوبه بی عالم بود بسیار ضعیف و ثبات در اسخ و مناطق آمده  
 در بابا خان که معدن لفظ است دکان مانوانی باز کرده اول در زعفرانی خود چهار مطلب و بیشتر تصانیف  
 مرندی را تبلیغ کرده اصل بابا خان ضیاء الدینی بودند که ایشان بهانه استند که سید عمر ان مرحوم میر  
 ادرا بیاد دیدیم آمده مرید او هم وصیت نموده میرود از صحبت خویش می کنند یک نفر مدد صد کنند  
 او از عقیده حسن با خبر شود از این حرف خوششان آمد مدد صد می کنند با مدد طرف شده صحبت  
 می کنند که سید عمر ان مرحوم تقلیب می شود مجلس را بر هم زده با صحبت سمنید عبدالرزاق را روانه منزل نموده  
 محرمانه خواسته از امرالطباع و هنر نموده شروع به تبلیغ می نمایند در بابا خان صحبت زیاده تبلیغ نمودند  
 و در دربند فقار از صافه نامی میشوند در عشق آید صبر استند می گویند قلم ظهور کرده  
 سوار شده محض تحقیق عشق آید میرود و قمر میرسد اجاب دردی ایای تجارت غرق شده  
 حرفشان پول و ثروت دنیا چند اوزی مانده بدکان مهر بهانه افه چنانچه باید توجه و پذیرا شوند  
 کباب شافه او در بصر نمی کنند مایوس شده وقت ظهر حرکت واقون به واغزال افه سوار واقون شده بر کرد

میرزا حسین مسلم تبریزی در فایتون می بنید که سوار شده به داغزال می رود آمده به جناب امیر علی صفر اسکندر  
 تند می کند چرا مردم را پذیرای نمی کنند مایوس میشوند امیر علی صفر با امیرزا حسین سوار فایتون شده رفته  
 از داغزال در ضایقه را می آورند کاملاً از امر صحبت می کنند تصدیق نموده مهر کتاب امری که در پیش آباک کج فریده  
 عازم در بند می شود با شهادت یک نفر ضایقه دیگر شد خود را جمع و دیگر تبلیغ می کند محبت احباب بطرف عشق آباک  
 کشیده به دو شکند رفته عرض سل عارض شده در انجا وفات کرده و جایی آن در ض یک قبرستان فریداری  
 نموده حصار دار و عمارت دم خانه چادر در بالای سر ضایقه حرم که اول دفن است با یک حجر لاجچم در دست نموده  
 در اتوی حجر لاجچم نسخه لوح اورا از حضرت عبدالبهاء ارواحنا لقرتبه الفدا عکس شکر الصب نموده اند

در دو شکند به تقریر احبابی آن در ض یک از اجابای کرمانه را در کن استر ای اینها بعد از آنکه یقین نموده اند  
 این شخص بهائے کوره اجبر پزی داشته اند متوجه شده ان مظلوم را زنده به کوره اجبر پزی انداخته می  
 از طایفه لر که اول کسیه ایمان آورده در رمضان حرم است در باب کوب در مدین نفت بودیم امیر صیدار

اول رمضان بعد چند نفری از لر که تصدیق امر باک را کرده به  
 در تفنار با آنچه بنظر حقیر می آید سه نفر شهید شده اند اول مد سالد در کتبه تاجری بود از اهلباد  
 در فرمان با جناب صبر این یک شب در شب با راه را کرد هم در کتبه جناب سهاک ابرهیم تاجرا از اهلباد نیز بسیار  
 مبارک بوده سیم مد صفاق در باب کوب جناب سهاک ابرهیم را از هجوم دهیای صوی مسلمانان در کتبه  
 احباب بنواسته جنازه را دفن نمایند از باب کوب به صلی احباب رفته به کجک قوسول ایران بر داشته دفن نموده اند  
 قوسول کتبه در ایران که صحبت امر می نمودیم کجک قبالی آمده خودش حکایت می نمود

در بروز از لبت در شبر بیک مستقب سید عیاض بریده از بمقان تهل اختیار کرده بوده در شبر سید دکی  
 از لای بوده یک پدر جبر سید آله یزدی در آنچه میرزا شفیع سید بقرس رفته از لای رادیده برکت مسلمانند بنده  
 آنچه بر جبر سید آله و برادرش را خواستم صحبت کنم که پدرتان سهری رفته بود تا کیوسلند از امر برکت گفت  
 ندارم پدرم رفت تحقیق کرد

یک پدر لائین العابدین صرف بود بعد از فراغت جبر مدعی بمقان از ارض مقصد تاریخ ۱۰۳۱ او را مقب  
 نمود مؤرخ بجای مبارکند یک پدر حسن ابوالخیر و هاشم در آنچه شیخ کاظم پدر ایشان عطاری بوده از لای  
 یک روز بیک نفر حاضر میفرستد به درق قرآن مجیده میدهد که صد هزار گرفته میگویند این درق قرآن است  
 جواب میگوید کاغذ است مرکب مردم هجوم نموده دکانش را تاراج می کنند پوین شده علی اولاد را  
 گذشته رفته در او بدید چند سال مانده فوت کرده اولادش بعد از ایمان جبر مدعی مؤرخ شده نه حسن مؤرخ  
 هجرت مهرت یک پدر رضا ناصر اولاد بوده حایه ما از چهار صنفان اولادش مهر و سیدین شدند  
 یک جبر داداش حسین یزدی بوده پدر جبر غلام حسین مرحوم ایشان از عداقات امیر زاور قاسم سید سید  
 بجای مبارک حجت پید کرده بعد حال پسرش جبر غلام حسین خوب شد و لای نسلی که خوب شدند  
 در بمقان پدر امیر محمد حسین و چند نفر در همان خاک مردند اولادشان بود جبر مدعی بمقان یکسال بعد از  
 در حاجت از آنکه آمده مشرف شد پانزده روز صحبت با بنده خلوت میکرد میگفت بقرس هم فرام  
 چهار سال است در امر حضرت نطقه اولی قدم میزنم یکا در میرزا مصطفی آمد گفت جناب جبر مدعی سیر کار  
 شما را می خوانند رفت مشرف شد ستر کشید برکت ملاحظه کردم عناصرش هم تفسیر کرده است گفت

حال لطن شدم آنچه مطلب استم بر آورده شد از وجد و کم و رعبت لیره به فلام مسافر خانه داد  
 که این را در مسافر خانه خرج نمایند باینده مرخص شده آمده در تبریز و همقان چند نفری که بودند بجای مبارک  
 مؤخر نمود و کبر بعد از شش دنیا به جبر حد علی همقان در تبریز و اطراف آن از لی نمایند در ارومیه کبر بر محمد علی دلا  
 مرحوم از لاله در ایام حجاب مبارک به قبر سخته ازل برای او لوح صادر کرده بعد از صدقات ازل لاله کوه  
 شده و مدخل کرده بعد خاکفون عافکون نوشته لوح ازل را بر داشته به عکافه مشرف و مؤخر شده  
 حاین فقره را بجای مبارک در لاله میفرمایند کبر محمد علی بر کشته چند نفر در ارومیه ازل بوده مؤخر بجای مبارک غصه  
 و لاله قریه است بونیز بوقون نزد ارومیه این ازل مانده مردمان در آنجا چیزی نغمه گو یا که هم شده با  
 طرف شود اگر نماند یک نفر از آن قریه بارهاک زیارت قبر ازل افته بر کشته است

در آذر ایجان عمده ازل که مقصد لیره سید علی عرب بهم جناب بامیرزا احمد فراس از جناب میرزا مصطفی  
 کاشانی با یک نفر در ویش بهنگامیکه حجاب مبارک در ادنه بوده اند می آید از طریق تبریز می روند  
 شوند شب در حله جنابان در خانه سید علی عرب با او صحبت امری حرکتند او در حق حجاب مبارک و او با بنده  
 حرف میزند پاشه شک خودش را بر گردنش انداخته حفته نموده بیرون می آید صبح هر سه گرفتار  
 در مقام بلو در مسجد است که در هر سه را پشت هم نشانده در حال سرور و مناجات میر غضب سرور  
 می برد در وقت شهادت ایشان شیرزاد خان سرتیب میفرمودند از حال سرور و مناجات و جان  
 دادن ایشان باین امر مقبل شدم گفتم اینها از حرکت نمی ترسند قلبشان با جذبات معین سلطه  
 مرحوم هم میفرمودند من هم بودم کامیرزا احمد در جلوسه منوال مناجات بود اول از عقب شروع بر کردین  
 سرور و پس بخودند قدر خواتم تکان بخورد کامیرزا احمد ملتفت شد پیرکت نگاه کرد بعد از نگاه کردن

اد در ویس دستهارا برانو که شته کردن است گرفت بر غضب کسش ابرو بعد شروع می میرزا مصطفی ذمیرزا آمد نمود  
از بیدار شدن عریفه جناب طبیب با میرزا محمد علی شهید زبانه در آمده ان عریفه را به طهران میفرستند ناصرالدین شاه امر به حاکم  
زنجیان نموده است حاکم کامیرزا محمد علی را بجهت طبابت آدم میفرستد می فرود بعد از رسیدن طشت می خواهد در اطاق حکومت  
کسش را می برند مقبرش در زنجیان او بطرف تبریز آخر شهر در قبرستان کیهانه سر پوشیده است قبر او با خانه  
که حضرت لفظ اولاً ایکث مانده اند تقریباً بمیت قدم فاصله دارد در پانین قبرستان کاوانه است او بر روی

طرف ارات مرتبه دوم او طاعت بنایش خلیه حکمت  
فضیله لفظ بعد از حضور حاجت قدم عزت همه الا عظم نزد یک فرخص بنده اوزی وقت عصر یک است از نظر گذشته

به خیال از او طاق تحریر پیش جناب بنام بودم حرکت نموده بدر خانه مبارک آمده دیدم همان ساعت حضرت عبدالبهادر  
ارواخانه تریبه الفدا از در خانه مبارک بیرون آمده به بنده مرصیا فرمودند فرمودند با من بیاید حضور مبارک کنه کوه  
پشت که نذیده بودم آمده به دم بلدی رسیدند به بنده فرمودند در باب سینه تا صبح بر کرم بعد از هر عطر حجت فرمودند  
در دم در بلدی کوه غلظت بقدر یکایک بیعت و صیای فرمودند که میروید تبریز چنین قضیه بروز خواهد نمود  
گفت حرفها بیکه عنوان شبهات ناقصین بود فرمودند و فرمودند این مطالب را بکسی ذکر نکن در پیش تو است مانند  
ما عرض شده به تبریز آمدیم در سال بعد که سه ۱۳۱۲ بوده باشد در عشق آبا قضیه با خوی رخ داد با است  
دعا و گراه بودند یعنی یک سال در بیرون شهر اخوی را لطف کرده خفته بگشت اخوی خودش نموده کار او را  
زخمه نموده خودش را خدص کرده بنده به عشق آبا راه واقون نبود از حدوث قیفه چهار روز کشیده بود رسیدن  
اخوی را خدص نموده عدلیه انجا بیان کرد بود که شش نگیرد باید به قضیه این رسید که گنند بنده مدخله کردم کار تقصیر  
دو دکان داشت یکی در تجویل دیگری بود خودم قصد ماندن نموده دکان را تجویل گرفته نشستم از دوستان استقصیر  
حرکت بنده را به حضور مبارک عرض می کنند بعد از یکا توقف لوح مبارک به بنده رسید حرکت با ذرا با چنان مانده



حضرت ارحامه عشق آید فرمودند باید شما حسب الامر مبارک بر کردید و از برادران نگران نباشید حفظ او بجز رحمت  
 بنده دکان انوری فرخنده از اتفاق جناب جبرائیل مرحوم دیدند بنده باذو با یجان میرحم فرمود خوب این سفری من هم  
 با تومی ایم همراه عازم شده وارد باکو برگشته بنده ده اوزی بر در بندر فرستاده حرا حجت نموده از اینجا حرکت به کتبه  
 کرده اجبای انجارا صدقات نموده بعد از یک هفته توقف در کتبه عازم آن صهطفان شده از انجارا راه واقوان بنوده تا ایروان  
 پنج روز راه عواره گرایه کردیم بدستورالطهر ایشان خوششان مان عالی پیاز خریدیم در منازل بنده جای فرخردم ایشان عن خورده  
 با یروان آمده درستان انجارا صدقات کرده باز عواره دیده هیچ اوز دیگر راه طر کرده با اس کناسر هادی رسیده به تبریز آمیم  
 بعد جبرائیل مرحوم به عزیمت عرض نموده بنده را به سعادت خود هدیه عا نموده در جواب در عرض چند ماه در قطعه لوح مبارک  
 با فتیاز حقیق رسید که جناب جبرائیل نهایت ستایش از شما نموده البته در هر صر ایشان نهایت رضایت حاصل شود  
 حقیق اطاعت نموده در قطعه جمع آوری کار تجار آه استم تصفیه نموده اطلاع بهم که هر جا میفرمایند بیایم در خدمت باشم  
 در این اوقات جناب میرزا حمید علی با جناب میرزا محمود رزقانی وارد شده احباب را شتعلت نموده عازم سیلا شدند  
 و روز بعد از حرکت ایشان بنده دیدم از پرسته بسم حقیر اوراق سینه ها که میرزا حمید رسیده خوانده از نقض خبردار شده  
 معلوم شد مثل او را به میرزا حمید نو کمر پروتسا نینها هم فرستاده اند از جهره به بازار میرفتیم دم کار او را به میرزا حمید دو چهار شده  
 رسیدن اوراق شتهات را گفت بنا کردی طلب یا بس گفتن دیگر حال دیوانه که گرفته یک ساعت تومی بازار انچه چای  
 نبر حضرت عبدالبهادر ارواحنا لکرتبه الفدا فرموده بودند تمام را گفته بنده مدح حفظ کردم این شخص جو او برده حیارا  
 پاره کرده با نرمی و مدارا جواب داده فوراً به سیلا به جناب میرزا حمید علی بجم تصفیه ازو شتم که برگردند  
 و معلوم شد بیکه او را با هم جرح شد احد ضایعه جلوا دار برده ایشان هم از قضیه خبردار شدند صبح از روز خود را به تبریز رسانیده  
 افته در خانه خود میرزا حمید نشسته اوراق نسخ و کتابت نموده و مارجی لے غم احباب را اظهار داد عازم طرفت اوز با  
 شده در حجت بظهور آن نمودند بعد طلب برود آمده گوش کردند افتنه قید از آن ن حل برود میرزا حمید فرود

از خوی نوشته که من در وقت از ترس اغیار از خانه نمی توانم بیرون بیایم با هم از منویات ضمیر او خبر دار هستیم که حیلۀ نموده  
در خوی در خدمت جناب میر محمد ابراهیم که مبلغ تمام اجبای آن اطراف است نوشته آنها را نقض کند و با حاکم بودجری محترم  
ملک تبه دشت با یکدیگر دولت صمیمی بوده اند میر محمد صومروم و عبدالله خان تند نموده سخت جواب میدهند او هم حیلۀ کرده  
به چه تو بگری از خوی بیرون بیاید از حضرت ترسیده در دلش چنین غریب داشت بماند که کسی را نپذیرد او  
آورده در کنار شهر گذشته اجاب را نه بینۀ خانه من در فندان جابت شب مرا برداشته از خوی بیرون بیرند  
اجاب تبریز و میدان تبریزی که نموده خوی جناب علی محمد الخیر مردم که جوان رسید و شجاعی بودند که  
جناب که بهر باقر مقانی در شدت سرمای زمستان حرکت داده این آن آمده از خوی میرزا جدیل را به تبریز  
آوردند در کاروان سرمای در حجره بنده منزل نمودند اکثر شب که در خانه اجاب همان می شدند  
در این بین که حاکم بودجری فقیش به میدان مقانی را مراغه بهم رفتند مراجعت نمودند در بودن آن  
در تبریز نشسته لوح فتنه را جناب میرزا صفیر سکو که از عشق آبا فرستاده بودند شب اول که بنده لوح را  
خواندم و اصله گرفت هر ساعت که به کردم میرزا جدیل قلیان می کشید تا شام می کرد در او ز بید در خانه  
میرزا جدیل سپهر میرزا محمد باقر قرندی در حمله لیل آبا مجلس بود و حاکم در خانه میرزا جدیل همان بودند لوح  
فته تداوت شد بنده داعی میباید شدت که به کردم حاکم میرزا جدیل غم با بر او آوردند آن  
حاکم بظهران افت صورت لوح مباد که رسید که جناب ابن ابراهیم داشته خوار با ذرا با بیان بیایند  
تا آنکه جناب ابن ابراهیم جناب میرزا جدیل و آرد شده در حجره مردم میرزا جدیل میباید منزل نموده  
اجاب دشت دشت آمدند ملاقات میکنند جناب میرزا محمد علی ابن محمد حسن بیگ که از اجزای کرک بودند  
سه روز تمام صبح عصر با جناب ابن ابراهیم حجره خلوت نمودند بعد از سه روز جناب ابن ابراهیم

حقیر اصد کرده محرمانہ تقصیر را ذکر نمودند کہ میرزا محمد علی از دست میرزا اجلیل متزلزل شد  
 در این سه روز مباحثہ می نمود بکلی مطلع در رفع شبهات شد بعد از ثبوت حیلہ میرزا اجلیل را ذکر  
 کردند کہ جمعی را بکلی ہم فکر نموده باقی را در درجہ دوم هم فکر و متزلزل کرده و بر همه سپردہ است این  
 چنانچه رفتند انند یکی معاین السلطنہ و یکی سہا شہر چہ تفکیر از وکسید محمدی شہید و حیدر علی  
 ضدہ غیر از این چنانچه کلہم فکر استند حال چارہ باید اندیشید بندہ رفتہ جناب اسید محمد  
 شہید را در سرمای میرزا شفیع حجرت داشت ہالی ترد میفرودخت صد اکرہ خلوت نموده قرار  
 گذارستیم جناب ابن ابجر در خانہ اسید محمد شہید منزل نمایندہ بندہ و اسید محمد را میرزا محمد علی  
 بتدریج بریم جناب ابن ابجر صحبت نمایند میرزا اجلیل ہم در باطن کار خود را میدانند مقصد در خلوت  
 بدیہ مشمول است و لہذا هنوز در صورت ظاہر از کہ پردہ دری نشدہ است تصادف کردہ این قسم  
 بوقتیکہ بندہ یک ہیئت سعی کردہ امور خود را بکلی تصفیہ نموده حال فرہانت پیدا کردہ بہ جناب  
 میرزا اجلیل اصل این ولایت صہ را می شناسد ہر جا ہر کہ را گرفتہ شہدہ الودعی کند جناب ابن  
 غریب کہ را نمی شناسد در این موقع حرکت جاگزینیت تقصیر را بخبر مبارک حضرت علیہ السلام  
 او در ترتبہ الفداء عرض کردہ فوراً لوح مبارک رسید شما از آذربایجان حرکت نکنید و بمانید طغنی  
 حقیر نقد توقف نموده باری جناب ابن ابجر را جمع آوری فرمودند کیا از جناب شہزادہ  
 سرتیب مجلس نمودند و میرزا اجلیل ہم بودند جناب ابن ابجر نوعی صحبت فرمودند کہ عموم اجاب اجنب  
 نمودند فرمودند <sup>مبارک</sup> حال فرمودہ اند تو جہوا الی من ارادہ اللہ در توجہ اخذ کنی نذریم حال

معنی کند این توجه توجه ادعای نیست توجه سیاسی است اولاً ما مطلب بسیار نداریم کل ادعای نیست  
 و دیگر هر چه معنی کند در توجه اخلاقی ندارد ضمیر هر کس هر چه قبول کند بکنند اطاعت کلمه جا  
 الهیه را بکنند در امر الله سب اخلاقی نباشد میرزا حبیب مدح حفظ کردند تدریس های او از دست  
 رفت فوراً خودش پرده خودش را پاره کرد بنا کرده به سلفه کردن که جماعت مطلب این  
 نیست شما خبر ندارید ناچار زحمت کشیده حال اجبای طمان عکس او را پاره پاره کرده اند  
 از این گونه مقالات تقصیر داد و عدت نمود جناب ابن ابره پاشه افتند اعتنا نکرده و حرف  
 نشنیدند بعد از آن اجاب قدر عدت کرد که صحبت طمان و اجاب در میان نبود ما در وقت  
 صلح قرم عزت اسسه اولاً عظم صحبت داریم صدمه بعد از چند روز جناب میرزا محمد دلال از جناب  
 ابن ابره و میرزا حبیب و جناب فخر مدد اولی الامر میرزا حبیب محمد علی افشارت رسیدند و اکسید میرزا  
 و در بنده بستم و عده گرفته جناب ابن ابره بعد از شام شروع به صحبت نموده فرمودند جناب  
 اخوند مدد اولی الله شما شخص عالم هستید معنی این آیه چیست بنا کردند آیه کتاب اقرس و شرح  
 کتاب بشارت را نمودند بعد فرمودند چنین نیست جناب مدد اولی الامر فرمودند و الله یاله تا که معنی  
 همین است که شما می کنید معنی دیگر ندارد و سفری ندارد میرزا حبیب مدد اولی الامر حرم بنا کردند  
 تند گفتن تو هم مشرک باش تو هم مشرک باش لا ینقطع مشرک بدانه همین حرف را تکرار کرد  
 میرزا محمد علی حرم برگشته فرمودند جناب میرزا حبیب آری حق ندارد بر حرم شخص عالم فاضل است عقیده خود را  
 بفرماید با و تند بگویند و سخن حرف بزنند بعد از آن که میرزا محمد علی حرم اظهار طرفت کرد فردا میرزا

او نیاید فصلی است چه که بجز در کتاب مرحوم را از سید برای همین تدریس نموده نوشته بودیم که در جرحه  
 خود میرزا احمد را مشغول نموده نگه دارد نان و چادر و قیام او را حاضر کند هر چه صحبت کند بگوید  
 تا جناب ابهر احباب را جمع آورد فرمایند خدمت جناب میرزا احمد را ببیند بر کشته میرزا احمد رفت  
 به میرزا احمد پیوست که بر جبار و برادرش سید ابراهیم خطاط و سید علی پسر جبار و باقر فرزند دینی  
 و جبار محمد عا مرغه که فالج و زمین گیر شده بود و پسرش میرزا عبدالحمید در حکم کار عبداله نام داشت که  
 در زمان سیدان سیدان در تقاضا مانند جبار و جبار رفت مرغه اندکی ماندند و پسرش میرزا عبدالحمید  
 در محضر اطاش با جناب محمد که کرد بر ضد آفر قیام کرد به خانواده جبار شجاع الدوله در حجاب  
 تفرض کرد بفته جبار شجاع الدوله از طهران به مرغه وارده سوگند جمع نمود جبار و پسرش را پسر  
 کرد یک نفر مد معروف تقدس را داد به عرض انداختند در زیر چوب کشته و از دست خنجر  
 او بران کردند بر شجاع الدوله گفتند اینجایان بود گفت صحیح خبر دارم که از دین بهای  
 معرض شده و مستقر هم بوده و کار با این کار کارم به جزای هر زمان خود شایع او را  
 به سزا ایش رسانیدم میرزا احمد را که جناب ابهر ابهر تبریزی و اطراف بودند با میرزا احمد  
 خوش بود چون خین تند و بد خلق بودند در اندک زمانه که مرغان بر هم خورد و دیگر چندین  
 مدقات نمیدادند بعد از مدت قیام آنها که بر جبار و باقر بودند پسر جبار و دختر جبار را عقد  
 نمودند و کار جبار شدند میرزا احمد در دین پسرش طهر شد او هم مرد عبداله مانند اسکندر  
 میرزا احمد را از او که ناقص شده رفته معلم اطفال جبار و جبار هم وقت شاکت نشست

و میرزا اسماعیل گناباد فزونی هم ناقص شد از حضرت عبدالبهار ادری در تریبه الفدا لوصح میرزا اسماعیل  
 و میرزا اسماعیل و میرزا اسماعیل رسید نصیحت فرمودند میرزا اسماعیل افت شرف شد انابه نحو میرزا اسماعیل  
 و میرزا اسماعیل اثر شد باز بعد از هر دو لوح نصیحت بر خط جناب میرزا اسماعیل بنکوار در کنالوزاره به میرزا اسماعیل رسید  
 خوانند خوبتر و عده داد بر دو دفتر که و محتاج راه خوت او را هم قول دادند بدهند باز رفت نیامد  
 جناب اینج ابر اطرف را کردش کرده رفتند بعد از مدتی با جناب میرزا اسماعیل که حکم در طهران مقرر آثار  
 مبارک است برگشته اینج دفعه حساب لام مبارک در آذربایجان در هر نقطه محفل ادعای تشکیل نمودند  
 در تبریز در تشکیل اول در کاغذ بنج را بخط جلیقه نقشه تقویمی تشکیل داده با همی که فرستاده شد  
 و لجنه ترتیب داد و اسامی این را نوشته در نهایت زیباترین خط جناب میرزا اسماعیل حکم در تبریز  
 برت با بر کای شورت و شوقی احباب حساب لام مبارک سید مهدی دهر آمدند در خانه  
 سید مهدی سید منزل کردند یک شب سید مهدی و همی را جناب میرزا اسماعیل در عده گرفت دو روز بمانند  
 نوکرهای دولت اغیار در کاین قدرش به از کثرت شرد و احباب کینه در قلبش پر شد و پیشه همیشه از حق  
 سر پاره پاره نموده بود تقضیه شهادت سید مهدی را در تاریخ ثبت نفهم ام



تاریخ آذربایجان

شماره ۳۰۸۲